1

Anrobe

Ademeft

Lid

1

unsobe

Ademeft

Aïd

هو الله تعالی

اصول آدمیت

مفتاح

حجت

توفیق امانت

تألیف ونگارش جناب اشرف پرنس

ملکم خان نظام الدوله

487215

اهدائی
بوسیله سید حبیب الله ...
تاریخ

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ۱۴۰۲ هجری شمسی

صورت اعلامی است که درین اوقات جناب اشرف پرنس ملکم خان نظام‌الدوله محض استحضار خاطر فرزندان ایران ازرم نگاشته و امر فرموده اند در اول نسخ و کتب تألیف ونگارش معظم الیه درج شود .

اعلام

بحضور جنابان ترقی پرور ایران عرض میشود ، بعضی از اصحاب ذوق پارهٔ از افکار پژ مردهٔ مرا در مطبوعات جدید احیا میفرمایند ، در ضمن منتهای تشکر دو کلمه توضیح لازم شده است .

در این پنجاه شصت سال متجاوز از دویست رساله بعشق ترقی ایران نوشته ام اغلب محرمانه بحضور شاهنشاه شهید وباقی همه را مستقیماً به اولیای دولت تقدیم کرده ام ، چون بحضور مؤلف یك کتابچهٔ نو ظهور مشکل است بی غلط طبع بشود باکمال تأسف می بینم آنچه از تحریرات بنده منتشر شده مملو سهو و خطاست ، عنوانها همه

منقلب ، مطالب همه مقدم مؤخر ، آنچه در اول جوانی محض تفنن نوشته ام با تحریرات دولتی مخلوط . بعضی صفحات ناقص ، بعضی دیگر بسهو قلم مغایر .

مقصود اصلی از آن جمله فصل مسمی به [رسالهٔ غیبی] اگر چه بعضی از جنبه های آن شیوهٔ افکار بنده است ولیکن آن فصل از من نیست . لهذا امروز دراین عالم غربت دربستر بیماری ازمکرمت دوستان حقایق شناس استدعا مینمایم که هیچ یك از تحریرات بنده رامنتشر نفرمایند مگردرصورتی که خط و امضای من بر آن ثابت باشد ، و آن وقت هم به تحقیق مشخص فرمایند که در چه تاریخ ودرجه موقع نوشته شده . عموم تحریرات بنده در پیش وزرا وبزرگان موجود و محفوظ است ، اگر اولاد حقایق شناس ایران طالب انتشار افکار این بندهٔ بیمقدار باشند مخصوصاً عرض خواهم کرد که نسخ صحیح را از کجاجویا

بشوند .

از نگارشات سابق آنچه معلوم و ثابت است فقط چهل پنجاه نمرهٔ جریدهٔ قانون است ، و البته در نظر هست که قیمت هر نمره در اول یک لیره بود بعد خیلی گران تر شد و رسید بیک ذره شعور . وحالا دو شرط دیگر بر آن قیمت گزاف می افزائیم .

اولا از اولاد ارشد ایران که طالب طبع این رسائل بیقدار شده اند این تمنا را دارم که بیک توجه کریمانه مواظب باشند که در الفاظ و مضامین رسائل هیچ سهو وغلطی باقی نماند .

و استدعای آخر اینست — که در ابتدای تحریرات بنده طبع همین اعلام حاضر را بذل عفو خطایای این بندهٔ حق پرست بفرمایند .

جان نثار ایران زنده نظام الدوله ملکم

اصول آدمیت

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ — ستایش باد بر انسان که جویای علم و طالب آدمیت آمده است .

۲ — معنی هستی نیست مگر در علم .

۳ — معنی انسان نیست مگر در آدمیت .

۴ — بر خیز ای انسان غافل قدرت تو نه این است که در ظلمت جهل خودرا مشاهده می نمائی ! برخیز داخل آدمیت شو ، ودر عالم انوار علم ببین در ازل چه وجود عالی بودهٔ وحال در قعر چه نوع پستی وذلت افتادهٔ !

۵ — انسان در اول پادشاه روی زمین بوده بجههٔ اینکه آدمیت را از دست نداده بود .

۶ — انسان حال اسیر ذلت شده بجههٔ اینکه آدمیت را فراموش کرده است .

۷ — ای انسان بیچاره بیچارگی تو از غفلت تست .

۸ - اگر طالب قدرت هستی آدم بشو .

۹ - زندگی تو در آدمیت تست ، مطلوب در آدمیت تست .

۱۰ - بر خیز ای ذلیل غفلت ! بر خیز مکرر این رساله را بخوان ، اصول آدمیت را بدان که نجات تو میسر نخواهد بود مگر بانوار علم . و بانوار علم تقرب نخواهی یافت مگر باصول آدمیت .

این رساله شریفه مشتمل است

بر دو جزو و بیست و پنج فصل

(۱) حمد بر خداوند عالم (۲) وحده لا اله لا هو .

فصل اول در بیان معنی آدمیت

۱ - انسان اشرف مخلوقات روی زمین است .

۲ - شرافت انسان بر سایر حیوانات مبنی بر این نکته است که سایر حیوانات قابل ترقی و تنزل نیستند و انسان قابل ترقی و تنزل است .

۳ - از برای ترقی و تنزل انسان سه عالمست عالم حیوانی . عالم جمادی ، عالم آدمیت .

۴ - هر وقت انسان درجهٔ انسانیت خود را در یک حالت معین نگاه بدارد داخل عالم حیوانی محسوب میشود .

۵ - هر وقت انسان درجهٔ انسانیت خود را از آن مقامیکه دارد تنزل بدهد داخل جمادات میشود .

۶ - هر وقت انسان درجهٔ انسانیت خود را بدرجات بالا ترقی بدهد آنوقت داخل آدمیت میشود .

۷ - پس آدمیت عبارتست از علو انسان به عوالمی که مخصوص بعوالم انسانیست .

۸ - انسان در دنیا مأمور است که وجود خود را از عالم حیوانی بعالم آدمیت برساند .

۹ - خداوند قادر تکالیف آدمیت را در قلب انسان ودیعت گذاشته است .

۱۰ – جهل دنیا تکالیف آدمیت را از خاطر انسان محو کرده است ، انوار علم تکالیف آدمیت را مجدداً در نظر انسان محسوس و روشن میسازد .

فصل دوم در تکالیف آدمیت

آدمیت هفت تکلیف دارد

۱ – اجتناب از بدی .

۲ – اقدام به نیکی .

۳ – دررفع ظلم .

۴ – اتفاق .

۵ – طلب علم .

۶ – ترویج آدمیت .

۷ – حفظ نظام .

فصل سوم در بیان تکلیف اول

اجتناب از بدی

۱ – آنچه نمیخواهی بتو بکنند آن بدی است .

۲ – آدم باید نه بقول و نه بفعل و نه بهیچ قسم از اقسام بدیگری بدی بکند .

۳ – عقل انسان این تکلیف را اول تکلیف آدمیت قرار داده است .

۴ – کل انبیاء بجهة استقرار و تصدیق این تکلیف مأمور بوده اند .

۵ – هر کس بدیگری بدی بکند او آدم نیست .

فصل چهارم در بیان تکلیف دوم

اقدام به نیکی

۱ – هرگاه کسی بدیگری بدی نکند فقط باجرای این یك تکلیف آدم نخواهد بود زیرا که جمادات بالطبع بهیچکس بدی نمیکنند پس بجهة آدمیت کافی نیست که شخص بدیگری بدی نکند .

۲ – بدی نکردن ادنی پایهٔ آدمیت و اولین تکلیف به نیکی است .

۳ – تکلیف ثانی آدم اینستکه در هر مقام بقدر قوه در اجرای نیکی بکوشد .

۴ – آنچه میخواهی که دیگران در حق تو معمول بدارند آن نیکی است .

۵ – آدم مأمور است که در دنیا بدیگران نیکی بکند .

۶ – کسیکه یکروز از عمر خود را بگذراند بی آنکه نیکی بکند آن کس رزق وحیات خودرا از خداوند دزدیده است زیرا که مزد گرفته و کار نکرده است .

۷ – کسیکه نیکی نکند درخت بی ثمر است وحال آنکه خدا انسان را درخت باثمر آفریده است .

۸ – خدا جمیع ثمرات نیکی را در خلقت انسانی ودیعت گذاشته است وانسان را مأمور کرده است که آن ثمرات را بروز بدهد ، وهر گاه انسان ثمرات نیکی را بروز ندهد خیانت بمأموریت خود ، و مخالفت باارادهٔ الهی کرده است .

۹ – هرکس مخالفت باارادهٔ الهی به کند از شرف انسانیت محروم و مردود است .

۱۰ – شکر انسان نسبت بخدا ممکن نیست مگر باجرای نیکی .

فصل پنجم در بیان تکلیف

سوم رفع ظلم

۱ – آنچه خلاف حق است آن ظلم است .

۲ – آدم باید دشمن ظلم باشد ، ودرهر جا که ظلم به بیند باید با تمام قدرت خود بمقام رفع آنظلم برآید .

۳ – ظلم مخرب دنیاست .

۴ – ظلم در هر جا ونسبت بهرکس که وارد بیاید رفع آنظلم بر آدم واجبست .

۵ – آن ظلمی که بشخص تو می کنند و آن ظلمی که بدیگری وارد میاورند هردو یکمعنی دارد ورفع هر دو بر تو واجبست .

۶ – ظلم نکردن برای آدم هنر نیست ، هنر آدم در اینست که نگذارد دیگری هم بدیگری ظلم کند .

۷ – رفع ظلم ممکن نیست مگر بمردانگی .

۸ – مردانگی یعنی شراکت با هر مظلوم و جهاد با هر ظالم .

۹ – در میان هر طایفه که مردانگی نباشد ممکن نیست که در آنطایفه منتهای ظلم نباشد .

۱۰ – من ظلم نمیکنم حرف آدم نیست ، حرف آدم باید این باشد که من نمیگذارم ظلم به کنند .

۱۱ – سکوت در ظلم منتهای نامردی است .

۱۲ – از برای آدمی کافی نیست که دوست نیکی باشد ، آدم باید حکماً دشمن بدی و بدی ظلم باشد .

۱۳ – آدم باید اقلا زمانی بفهماند که منکر ظلم است .

۱۴ – کسی که بظلم عداوت نداشته باشد چهل مرتبه از حیوان پست تر است .

۱۵ – هر کس یک ظلم را رفع به کند ، مثل اینست که یکدنیائی را نظم داده باشد .

۱۶ – خوشا بحال کسیکه ظلم نمی کند ، و هزار بار خوشا بحال کسیکه اسباب رفع ظلم میشود .

۱۷ – مردانگی بنیان نظم دنیاست .

۱۸ – بدون مردانگی زندگانی آدمیت محال است .

۱۹ – ظلمی که بتو وارد بیاید مختار هستی که آنظلم را عفو کنی .

۲۰ – ظلمی که بدیگری وارد بیاورند ابداً نمیتوانی آن را عفو نمائی ، و تا شرف آدمیت در وجود تو باقیست باید در رفع آن ظلم و در تلافی مظلوم با تمام قدرت خود اجتهاد نمائی .

۲۱ – باید آدم آنقدر شعور داشته باشد که بفهمد هر ظلمیکه در یک ملک بیک نفر وارد بیاید ممکن نیست که آنظلم بکل آن ملک راجع نشود ، و آنچه راجع بکل آن یک ملک است ممکن هست که بالمآل راجع بهریک از اهالی آن ملک بشود .

۲۲ – چارهٔ ظلم وقتی آسانست که راجع بدیگری است همینکه ظلم بتو رسد چه میتوانی به کنی .

۲۳ – لعنت بر ظلم نیست ، ملعونی بالاتر از ظالم

است .

۲۴ – ورد دهان آدم باید این باشد « لعنت بر ظلم و آفرین بمردانگی »

فصل ششم در بیان تکلیف
چهارم در اتفاق

۱ – اتفاق اسباب خرابی بنیان ظلم و مایهٔ آبادی دنیاست .

۲ – آدم مأموریت خود را در دنیا بعمل نمیتواند بیاورد مگر باتفاق .

۳ – آدم بحکم عقل و بحکم طبیعت خود باید با آدم متفق باشد .

۴ – درجهٔ آسایش طوایف بسته بدرجهٔ مردانگی ایشان است و لیکن معنی و قدرت مردانگی وقتی کاملا بروز میکند که مردانگی آحاد یک طایفه در عالم اتفاق جمع بشود .

۵ – اتفاق بنیان نظم عالم است .

۶ – کسیکه با جمعیت آدم متفق نباشد آدم

نیست .

۷ – اتفاق قلعهٔ عدل و مأمن زندگیست ، هر کس خود را از اتفاق آدمیت خارج بسازد بدیوانهٔ میماند که قلعهٔ شهر خود را خراب و لشکر ظلم را بخانهٔ خود دعوت نماید .

۸ – بدترین دشمن خدا کسی است که خلل باتفاق آدمیت برساند زیرا که اتفاق کارخانه آبادی دنیاست .

فصل هفتم در بیان تکلیف
پنجم در طلب علم

۱ – خدا بانسان دو قسم چشم کرامت فرموده است ، یکی چشم ظاهربین ، و یکی بصیرت معنوی چنانچه در عالم ظاهر یک آفتاب ظاهری است ، در عالم معنی یک آفتاب معنوی و این آفتاب معنوی مجمع آن حقایقی است که خداوند کریم از نور حقیقت خود قسمت بصیرت بنی آدم ساخته است .

۲ – در دنیا آنچه فضل و معرفت و کمال بروز

کرده کلا از پرتو آفتاب علم است .

۳ – انسان تا انوار بافتاب علم نرسیده است ممکن نیست که مقصد هستی خود را بتواند درک نماید .

۴ – رسیدن بعلم موقوف باجتهاد انسان است .

۵ – هر کس طالب علم نیست بکوری میماند که طالب بینائی نباشد .

۶ – حکماً آدم باید طالب علم باشد

۷ – آفتاب علم در مدینهٔ شریفه است .

۸ – مدینهٔ شریفهٔ مجمع انوار حق است .

۹ – منتها ترقی آدمیت رسیدن بمدینهٔ شریفه است .

۱۰ – مدینهٔ شریفه عالم را احاطه دارد .

۱۱ – هیچ کس آفتاب مدینهٔ علم را نخواهد دید مگر آدم .

فصل هشتم در بیان تکلیف

ششم در ترویج

۱ – تکلیف انسان اینست که خود را آدم بکنند ، تکلیف آدم اینست که دیگران را آدم بکنند .

۲ – معنی و قدرت آدمیت باید عدد آدمهارا در دنیا ازیاد بکنند .

۳ – آدم باید بهر وسیله که بتواند آدمیت را ترویج بدهد .

۴ – آدم کامل آنست که مال وجان خودرا وقف ترویج آدمیت بکنند .

۵ – نجات دنیا موقوف بترویج آدمیت است .

فصل نهم در بیان تکلیف هفتم

در حفظ نظام

۱ – آدم بالانفراد ضعیف است ، قدرت آدمیت در موافقت افراد آدمیت است .

۲ – موافقت افراد ممکن نیست مگر

باستقرار یك نظام .

۳ – نظام آدمیت عبارتست از کل آن قواعد که بجهة وصول موافقت آدمیت وضع شده است .

٤ – در هر عهدی از برای حفظ موافقت آدمیت یك نظامی بوده است .

۵ – اختیار نظام آدمیت در مدینهٔ شریفه است.

٦ – بدون نظام آدمیت افراد آدمیت همیشه از همدیگر جدا و همیشه طعمهٔ بهائم انسانی خواهد بود .

۷ – نجات آدمیت موقوف بحفظ نظام آدمیت است .

۸ – حفظ و متابعت و استحکام مبانی نظام بر هر آدم واجبست .

جزو دوم در قواعد نظام

مشتمل بر شانزده فصل

فصل اول درمعنی قواعد نظام

۱ – قواعد نظام یعنی معانی قدرت آدمیت .

۲ – بدون قواعد نظام نیست ، و بدون نظام نه اتفاق است و نه آدمیت .

۳ – خیال مکن که متابعت قواعد نظام خارج از لوازم آدمیت است .

٤ – در هر نقطهٔ قواعد نظام حکمتی هست .

۵ – هر قدر در عوالم آدمیت بالاتر بروی معانی ولزوم قواعد نظام در نظر تو بیشتر جلوه خواهد کرد

٦ – اتفاق آدمیت عماریست که بر روی این قواعد بنا شده است ، هر ایرادیکه بر یك نقطهٔ این قواعد بگیری مثل این خواهد بود که یکسمت این عمارت را خراب بکنی بی آنکه بتوانی در عوض آنخرابی یکنقطه را تعمیر نمائی .

۷ – در ایرادات خود تعجیل مکن ، و بدان که آنچه حالا میدانی یکوقتی بیش ازین خواهی دانست ، وآنچه حالا می بینی یکوقتی ما فوق آن را خواهی دید .

۸ – قواعد نظام را در مدینهٔ شریفه معین

فرموده اند .

۹ — آنچه هست در مدینهٔ شریفه است .

۱۰ — تا نه بینی نخواهی فهمید ، تا نرسی نخواهی دید ، ونخواهی رسید مگر بقواعد نظام .

فصل دوم درشرایط آدمیت

آدمیت در عالم نظام سه شرط دارد (۱) ارتباط (۲) اقرار (۳) تعهد .

فصل سوم دربیان ارتباط

۱ — آدم باید باقتضای تکلیف اتفاق باعالم آدمیت یك ربطی مخصوص داشته باشد .

۲ — حفظ و روابط اجزاء آدمیت باعالم آدمیت محول باشخاصی است که ازجانب اولیای علم مخصوصاً از برای خدمت معین مأمورشده اند .

۳ — لقب این مأمورین [امین] است .

٤ — ارتباط درعالم نظام یعنی داشتن یك امین مخصوص .

۵ — هر آدم باید حکماً یك امین مخصوص داشته

باشد .

٦ — امین واسطه است میان آدم وعوالم فوق آدمیت .

۷ — امین یکی از نقاط ارتباط اتفاق آدمیت است .

۸ — کسیکه امین نداشته باشد از اتفاق آدمیت خارج است .

۹ — امین درهر لباس باشد باید اورا محترم داشت .

۱۰ — بدون امین ارتباط نیست ، وبدون ارتباط اتفاق ، وبدون اتفاق آدمیت معدوم است .

۱۱ — آدم باید اسم امین خود را هرگز بروز ندهد مگر باذن امین .

۱۲ — آدم باید آنچه از امین خود بشنود بهیچکس بروز ندهد مگر باذن امین .

فصل چهارم دربیان اقرار

۱ — اقرار یعنی اعتراف بادمیت خود .

۲ — مضمون اقرار ازین قرار است —

من اقرار میکنم که من آدم هستم .

۳ – هر کس بخواهد داخل آدمیت بشود باید این مضمون را در پیش امین خود بزبان جاری نماید .

۴ – آدم باید در هیچ موقع از اقرار بآدمیت خود مضایقه نداشته باشد .

﴿ فصل پنجم در بیان تعهد ﴾

۱ – آدم باید اجرای تکالیف آدمیت را موافق اصول آدمیت بموجب تعهد معین برعهدهٔ خود واجب بسازد .

۲ – مضمون تعهد از قرار ذیل است .

« من که آدم هستم در حضور خداوند عالم ، و ارواح انبیأ مرسلین ، و ملائکهٔ مقربین ، و اولیأ دین در این مکان مقدس با کمال صدق و راستی تعهد میکنم که همیشه آدم باشم ، و تکالیف آدمیت را موافق اصول آدمیت که شفاهاً وتحریراً از مجمع مقدس بمن القا شده و میشود و خواهد شد مالا و جانا

اجرا بدارم « وا گر ازین تعهد خود نکول نمایم ملعون ازل و ابدو مردود خداوند لاشریك له باشم »

۳ – هر کس بخواهد داخل آدمیت بشود مضمون تعهد فوق را در پیش امین خود بزبان خود جاری بسازد .

﴿ فصل ششم در طریق ترویج ﴾

۱ – در ترویج آدمیت سه طریقه است (۱) طریقهٔ تربیت (۲) طریقهٔ تقویت (۳) طریقهٔ مساعدت .

۲ – تربیت یعنی ترویج آدمیت بزبان .

۳ – تقویت یعنی ترویج آدمیت بمال .

۴ – مساعدت یعنی ترویج آدمیت بجان .

۵ – آدم کامل باید آدمیت خود را در هر یك ازین سه طریقه بعمل بیاورد . هرگاه آدم نتواند در این هر سه طریق قدم بزند دریکی از آنها اقلا ثابت قدم باشد .

۶ – باید لامحاله یا مساعد باشد یا مربی یا مقوی

یا دارای هرسه مقام .

۷ — کسی که نتواند در هیچ یك ازین سه مقام بادمیت خدمت بکند او قابل آدمیت نیست واورا ابداً نباید داخل آدمیت ساخت .

فصل هفتم در طریقهٔ تربیت

۱ — آدم باید در هرموقع زبان وفهم و عقل وتدبیرخود را صرف خدمت آدمیت نماید .

۲ — تربیت درمعنی محدود خود یعنی انسانرا مستعد آدمیت ساختن واورا موافق قواعدتربیت نظام داخل آدمیت نمودن .

۳ — آدم باید در هرجا هرکسیرا که بتواند تربیت نماید .

۴ — زنها مربی اطفال آدمیت هستند تربیت آنها بر همه کس از همه چیز واجب‌تر است .

۵ — بهترین نیکی آنست که آدم دیگریرا آدم بکند .

فصل هشتم در طریقهٔ تقویت

۱ — آدم باید بقدریکه بتواند از مال خود صرف تقویت آدمیت بسازد .

۲ — منتهای تقویت آنست که آدم از بذل مال در راه آدمیت هیچ مضایقه ننماید .

۳ — وجوه تقویت کلا باید بتوسط امین باولیای مدینهٔ شریفه برسد .

۴ — وجوه تربیت کلا صرف تقویت آدمیت میشود .

۵ — مدینهٔ شریفه مستغنی از هزار دینار است . مقصود از تعین این وجه تشخیص درجهٔ آدمیت است .

۶ — کسی که از ادای رسم تقویت مضایقه داشته باشد باید او را باتفاق آدمیت راه ندادزیرا که وجود او آنقدر بیمصرف است که این رسم جزئی را نمیتواند کسب و ادا نماید ، و آنقدر بی عقل است که معنی تقویت را نمیتواند بفهمد .

فصل نهم درطریقهٔ مساعدت

۱ - مساعدت حقیقی عبارت از آن است که آدم بجهة حفظ وجود آدمیت نهایت مردانگی و غیرت را بکار برد .

۲ - اهل مساعدت مستحفظ آدمیت هستند .

۳ - دفع دشمنان آدمیت مخصوصاً محول به مردانگی اهل مساعدتست .

فصل دهم در بیان جامع

۱ - جامع عبارت است از اجتماع آدمها در تحت امانت یك امین واحد .

۲ - اجزأ جامع درهر جا که جمع باشند جامع آنجاست .

۳ - از ترتیب جامع باید استحکام اتفاق و ترتیب اجزاو تهیهٔ وصول سعادت مقصود باشد .

٤ - درجامع باید ازهیچ مطلبی گفتگو نکرد مگر از علم و آدمیت .

۵ - کسیکه آدم نیست نباید داخل جامع بشود .

٦ - هرجامع باید یك امین مخصوص داشته باشد .

۷ - آدم باید داخل اجزأ یك جامع باشد .

۸ - کسیکه داخل اجزأ یك جامع نیست از اتفاق آدمیت خارج است .

۹ - آدم مختار است بهر جامعی که میخواهد برود اما باید از اجزا جامع امین خود باشد .

۱۰ - اجزأ یك جامع باید اقلا ماهی یکدفعه در جامع خود جمع شوند .

۱۱ - مطالب و اقوالیکه در جامع بیان شود باید در خارج بکلی مخفی باشد .

۱۲ - عدد اجزأ یك جامع باید نه ازدوازده کمتر و نه از دویست و چهل نفر بیشتر باشد .

۱۳ - عدد آدمها هرقدر در جامع باشند معنی آدمیت درآن جامع بیشتر بروز خواهد کرد .

۱٤ - آدم هر قدر در جامع بیشتر برود به سعادت مقصود نزدیکتر میشود .

۱۵ - جامع مدرسهٔ آدمیت است .

۱٦ - جامع مجمع ارتباط و بیان قدرت

آدمیت است .

۱۷ — جوامع باید کلا با یکدیگر متحد و در کل حرکات خود کاملا مربوط و مقید عوالم فوق باشد .

۱۸ — کسیکه معنی و فایده و مقصود جامع را نفهمد از معنی آدمیت هیچ نفهمیده است .

۱۹ — امین هر جامع خادم مخصوص و مباشر مطلق آن جامع است .

فصل یازدهم در ورود انسان بعالم آدمیت

۱ — هر کس بخواهد داخل آدمیت بشود اولا باید یکی از امنأ آدمیت را امین خود قرار بدهد . ثانیاً باید در پیش آن امین بادمیت خود اقرار بکند بمضمون فقرهٔ دوم در فصل پنجم ، ثالثاً باید در پیش آن امین تعهد آدمیت را بزبان خود جاری نماید .

۲ — هر کس این سه شرط را در پیش امین بعمل بیاورد امین باید آدمیت او را تصدیق

و اورا داخل اجزا جامع خود قبول نماید .

۳ — تصدیق امین بادمیت شخص باید باین مضمون باشد « منکه امین آدمیت هستم بادمیت تو تصدیق دارم و بحکم اجازهٔ که از مدینهٔ شریفه بمن رسیده است تورا داخل اتفاق آدمیت میسازم »

۴ — بدبخت کسیکه بعد از داخل شدن بادمیت بواسطهٔ بی استحقاقی خود از آدمیت خارج بشود .

۵ — آدمیت مبنای کل سعادات دنیا و آخرت است .

۶ — وای بر کسی که آدم نباشد .

فصل دوازدهم در بیان اجازهٔ سعادت

۱ — سعادت آدمیت رسیدن بمدینهٔ شریفه است .

۲ — راه این مقصد عالی مخفی است .

۳ — یافتن این راه ممکن نیست مگر بادمیت .

۴ — امین در هر عالم نظام مصدق آدمیت است .

۵ — تا آدم از امین خود یك تذکرهٔ مخصوص

نداشته باشد راه مقصد ابداً از برای او باز نخواهد شد .

۶ – اجازهٔ سعادت ، آن سعادت تذکرهٔ مخصوص است که امین بادم میدهد که راه مدینهٔ شریفه را از برای او باز نماید .

۷ – امین اجازهٔ سعادت را نمیتواند بکسی بدهد مگر بادمیکه مستحق این سعادت باشد .

۸ – آدم تا تکالیف آدمیت را درست بعمل نیاورد و یا مدتی در طریقهٔ آدمیت قدم نزند مستحق اجازهٔ سعادت نخواهد بود .

۹ – اجازهٔ سعادت باید سند کمال آدمیت باشد .

۱۰ – هرگاه امین به کسیکه مستحق نباشد اجازهٔ سعادت بدهد آن امین خائن و از درجهٔ آدمیت خارج است .

فصل سیزدهم درشناختن آدم

۱ – هرگاه کسی گفت که من آدم هستم باید او را آدم دانست .

۲ – هر کس که مضمون تعهد آدمیت را بزبان جاری کرد او را باید آدم دانست .

۳ – هر کسی که یکی از امنای آدمیت را بامانت خود قبول کرد او را باید آدم دانست .

۴ – هر کس که یك امین بادمیت او تصدیق کرد او را باید آدم دانست .

۵ – هر کس اصول آدمیت را از اول تا باخر خوانده باشد باید او را آدم دانست .

۶ – هر کس گفت لااله الاالله او را باید آدم دانست .

۷ – هر کس گفت یا الله او را باید آدم دانست .

۸ – شرایط فوق علامت ظاهری آدمیت است .

۹ – هر کس که یکی از علامات را ظاهر کرد باید او را آدم دانست ، و مادامیکه آدمیت خود را انکار نکرده آدم است .

۱۰ – علامت مکتوبات که از آدم بهر جا نوشته بشود لفظ [لیس] که مرکب از [ل ی س] نوشته میشود ویا عدد آنها که [۱۰۰] است علامت شناختن آدمها یکدیگر را ، هر کس بخواهد خود را بادمها بشناسد در اول ملاقات باید بترتیب ذیل عمل کند ، یاالله ، الله اکبر وحده ، بعد از ادای کلمات فوق با دست راست انگشت سبابه یعنی انگشت شهادت دست چپ خود را بگیرد طرف مقابل اگر آدم باشد درجواب او بگوید « سبحان الله لااله الاالله محمد رسول الله » بعد با دست چپ خود انگشت سبابهٔ دست راست خود را بگیرد در نوشتجات علامت لفظ [سلام] است یا عدد آن [۱۳۱]

فصل چهاردهم در انکار آدمیت

۱ – هر کس گفت من آدم نیستم او آدم نیست .

۲ – هر کس از اتفاق آدمیت خارج بشود او

آدم نیست .

۳ – هر کس بطور آشکار برخلاف تکالیف آدمیت رفتار کند او آدم نیست .

٤ – هر کس بقسمی از اقسام منکر یا مخالف آدمیت باشد او آدم نیست .

۵ – هر کس منکر آدمیت خود باشد حیوانیست کور و دیوانه باید درهر حال براو رحم کرد .

۶ – هر کس با آدمیت اظهار عداوت کرد او مخرب دنیا و دشمن خداست .

فصل پانزدهم در تکالیف و شرایط امانت

۱ – امین باید بحکم محبت مخصوص ازجانب اولیای مدینهٔ علم معین شده باشد .

۲ – هر کس بدون جهة بکذب خود را امین آدمیت قرار بدهد او دشمن آدمیت است ودفع او بر هر آدم واجبست .

۳ – امین باید در کل صفات حمیده سر مشق آدمیت باشد .

۴ – امین باید هم مربی هم مقوی هم مساعد باشد .

۵ – مأموریت مخصوص امین عبارتست از ترتیب و حفظ ترتیب جامع .

۶ – امین باید حکماً یك جامع مخصوص داشته باشد .

۷ – امین در هر ملکیکه اقامت کند باید آنجا یك جامعی ترتیب بدهد .

۸ – در خدمات بادمیت بالاتر از نظام و حفظ ترتیب جامع خدمتی نیست .

۹ – امین باید شب و روز مواظب نظم و از دیاد رونق جامعی خود باشد .

۱۰ – امین باید در هر جامع از یك تا سه نفر نایب داشته باشد .

۱۱ – امین باید اقلا هفته یکدفعه اهل جامع

را در یك محل مناسب جمع نماید .

۱۲ – امین باید مبانی اصول آدمیت را خواه در جامع و خواه در هر جائیکه مقدور باشد بزبان خوش حالی و خاطر نشان اهل جامع نماید .

۱۳ – مبانی اصول آدمیت باید بتدریج مناسب حال مستمع باشد .

۱۴ – امین باید در اعطای اجازهٔ سعادت بقدر قوه مراقب شرایط احتیاط باشد .

۱۵ – امین در کل مطالب آدمیت باید کلا تابع قواعد ترتیب و از روی نهایت موافقت تابع هادی خود باشد .

۱۶ – امین هر نوع اشیاء و وجوهیکه در طریقهٔ تقویت از اجزاء آدمیت وصول نماید بالتمام بتوسط هادی خود بخزانهٔ مدینهٔ شریفه برساند .

۱۷ – امین مختار است در اینکه هر کس مخالف آدمیت رفتار کند او را از اتفاق آدمیت

اخراج کنند .

۱۸ — هر گاه یك آدم از امین خود اجازه بخواهد که امین دیگر اختیار کند اجازهٔ من بوره در صورتیکه فایده نماید مضایقه نمیشود .

۱۹ — امین در عالم آدمیت چه در جامع و چه در خارج هر چه گوید و هر چه اتفاق بیفتد که متعلق بادمیت باشد فی الفور باید بهادی خود اطلاع بدهد .

فصل شانزدهم در خاتمه

۱ — ایصاحب شعور اگر این رساله را به دقت ملاحظه نمودهٔ الان تو یکی از اجزاء اتفاق آدمیت هستی .

۲ — شخصی که معنی و مقصود آدمیت را فی الجمله درك کرده باشد محال است که مال و جان خود را وقف خدمت آدمیت ننماید .

۳ — اگر از قبول آدمیت تردید و ایرادی داری شکی نداشته باش که ایراد تو از نقص اطلاع تست .

٤ — در نظام آدمیت نقطهٔ نیست که جامع هزار نقطه باریك نباشد .

۵ — در آدمیت هیچ چیز نخواهی یافت که بقدر ذرهٔ خلاف عقل آدم یا خلاف شریعت خدا باشد .

٦ — آنچه خلاف شریعت خداست آنخلاف آدمیت است .

۷ — آدمیت یعنی حفظ دیانت ، آدمیت یعنی خدمت دنیا .

۸ — آدم یعنی طالب حیات حقیقی ، آدم یعنی نجات دنیا .

۹ — خدا تورا از برای دنیا نیافریده است خدا بتو در دنیا مأموریت مخصوص داده است مأموریت تو آدم شدن تست .

۱۰ — اگر ظالم هستی بترس از خدا و آدم بشو ، و اگر مظلوم هستی رحم کن بر خود و آدم بشو ، و اگر آسوده هستی ترحم کن

بحالت اینهمه مخلوق و آدم بشو ، ببین در اطراف چه بلاها وچه ذلتها وچه ظلمها بر پا نموده‌اند ،

۱۱ – تغییر این اوضاع نسبت بادمیت تست ،

۱۲ – مگر از آدمیت من تنها چه خواهد شد اگر تو تنها هستی نظام اتفاق تو را باکل آدمیت جمع خواهد کرد ، اگر تو ضعیف هستی نظام آدمیت تورا قوی خواهد کرد .

۱۳ – آدم بشو زیرا که قدرت آدم در آدمیت تست .

۱٤ – آدم بشو که آدمیت تو را لازم دارد .

۱۵ – مبادا برای ملاحظات پست منکر آدمیت خود باشی .

۱٦ – بدانکه اگر منکر آدمیت خود باشی مخرب دنیا و ملعون ازل و ابد خواهی بود .

۱۷ – سر نوشت جمعی در دنیا بسته بیک لفظ تست اگر من بگوئی آدم هستم قدرت آدمیت را بهمین یک لفظ بمراتب افزوده ، و اگر بگوئی

من آدم نیستم بهمین یك لفظ بی آنکه ملتفت شوی بقدر یك لشکر معظم بدستگاه ظلم امداد کردهٔ .

۱۸ – ای مسافر دریای عمر معنی هستی اینست که تو فهم بدهٔ .

۱۹ – معنی و مقصد هستی در مدینهٔ شریفه است . سعادت دنیا و آخرت تو حواله بمدینهٔ شریفه است .

۲۰ – زمین و آسمان بتو مژدهٔ سعادت میدهد .

۲۱ – ادراك سعادت میسر نخواهد بود مگر از برای آدم .

انتهی

اواخر قرن سیزدهم هجری قمری

کجا هستیم ؟

در زندان ظلمت .

چه باید کرد ؟

باید بنیان این زندان را منهدم ساخت

بچه قدرت ؟

بقدرت آدمیت .

قدرت آدمیت بر چه اساس است ؟

بر اساس آن حقایق که عموم انبیا در خزانهٔ معرفت عالم برای احیای بنی آدم ودیعه گذاشته اند .

آن خزانهٔ معرفت در کجاست ؟

در شریعت اسلام .

اسلام منبع قدرتهای الهی است ، اسلام ضامن آسایش آدم و محرک کل تنظیمات دنیاست ، دنیا امروز مضطرب وروح آدمیت درعذاب ، بقای چنان وضع خلاف مقدرات ازلی است

دنیا حکماً تغییر خواهد یافت وحکماً بنی آدم بر تخت سعادت خواهد نشست .

سعادت بنی آدم بچه وسیله میسر خواهدشد ؟

بظهور دولت حقه .

رحمت الهی چرا آفتاب چنان سعادت را تا امروز ظاهر نساخته ؟

تأخیرظهور آن از جهالت خود بنی آدم است .

*

پروردگار عالم البته همیشه قادر بوده که تمام دنیا را در آن واحد غرق سعادت نماید ، ولیکن باقتضای حکمت بالغه سعادت آدمی بر مجاهدت خود آدم گذاشته شده است ، تا خود آدم به سعی وعمل خود بمقام رفیع ذات خود برنخیزد ابداً به سعادت مطلوب نخواهد رسید .

خلق این ملک مدتها غافل ازین شرط سعادت عوض اینکه علو مقامات خودرا از اجتهادآدمیت بخواهند جمیع ترقیات دنیا را از معجزات آسمانی

منتظر بودند ، و اگر گاهی بتحریك جوهر ذاتی در اصلاح امور خود ارادهٔ حرکتی میکردند چون از شرایط اتفاق بکلی بی خبر بودند عوض اینکه قوای جماعت را به ترتیب آدمیت در یك قدرت واحد اسباب نصرت قرار بدهند خون و مال ملت را در اقدامات بی ربط اسباب مزید اسارت عامه میساختند .

روح آدمیت روش قدیم این ملك را بالمره تغییر داد ، حال هادیان قوم و ارباب همم عوض اینکه بوضع سابق مثل گوسفندان قربانی خود را یك بیك تسلیم گرگان درنده نمایند بر وفق اصول آدمیت اردوی و سعی ترتیب داده بمثل وجود واحد رو بیك مقصد واحد پیش میروند . و از برای بینندگان زمان هیچ شکی باقی نمانده که عنقریب بنیاد این زندان سیاه منهدم و رایت عدل الهی بر کل این اقالیم بر افراشته خواهد شد .

چه اطمینان از چنان فتح مبین ؟

چه امکان تردید در میدان این همه آیات روشن ؟

در تاریخ عالم کدام حادثه ایست که مقدمهٔ ظهور دولت حقه نبوده و در همین عصر ما کدام واقعه ایست که مبشر نصرت نباشد ؟

گذشته از مقررات آسمانی در همین عالم ظاهر از برای قیام یك ملت چه محرکی قوی تر از این سیلهای بلا که از هر جهة بر این ملك جاری ساخته اند . کدام داغی است که هر روز بیك وضع تازه بر روح این ملت نگذاشته باشند . فضل منفی . صداقت مغضوب ، نه مال ، نه جان ، نه عیال ، نه رحم ، نه شعور ، کدام آبادی . کدام خاندان . کدام زندگی است که سفاهت و بیرحمی ایام مبدل بخاکستر سیاه نکرده باشد . چگونه ممکن است که این همه بغض محق و این همه فضل و مردانگیهای ظاهر و باطن که بر دور علم آدمیت جمع شده بنیان زندگی

این ملك‌را تغییر ندهد .

در تهیهٔ چنان تجدد عالم تکلیف ابنای زمان چه‌خواهد بود ؟

در انتظار چنان حادثهٔ معظم چه تکلیفی واجب‌تر از ترویج آدمیت .

*

ترویج آدمیت اولین شرط احیای ملت است ترویج آدمیت یگانه امید نجات دنیاست . شما که این کلمات را میخوانید هر کس که باشید یقین بدانید که‌امروز بحکم عقل وبحکم انصاف وبحکم هر دین بر شما فرض متحتم است که‌با تمام قدرت‌خود بترویج آدمیت بکوشید .

ادای‌چنان تکلیف واجب بچه طریق‌باید‌باشد ؟

ترویج آدمیت دوراه دارد . یکی تاریك و بی‌انتها . و یکی دیگر روشن وبسیار سهل . راه‌تاریك اینست که شما همینطور که نشسته اید بنشینید تا همهٔ مردم آدم بشوند و آنوقت اگر شما هم

میل کردید محض مرحمت قبول آدمیت بفرمائید . راه دیگر یعنی راه روشن اینست که شما بدون انتظار دیگران الان در همین جا آدم بشوید .

واضح است که به سلیقهٔ حیوانات بی حس راه اولی خیلی بهتر است . اما اگر فقط یك‌دقیقه بصفای باطن وبقلب خود گوش بدهید خواهید شنید که میگوید —

ایمرد عزیز . تو هم آخر در دنیا مأموریتی داری . در میان این همه ذلتهای مهیب که بر شخص تو و بر اقوام تو و بر ملت تو حمل کرده اند چطور میتوانی تا باین درجه کور و بی حس بنشینی . تو هر قدر هم وجود خود را عاجز قلم بدهی روح حقیقت شاهد است که تو در این کارخانهٔ آدمیت میتوانی مصدر صد قسم خدمت بشوی . تو صلاح این همه مخلوق و شرافت آدمیت خود را بچه اطمینان باین وضع قبیح نثار این زندگی کثیف خود مینمائی . بر خیز

بترس از خدای و تا وقت است آدم بشو .

حرف تمام چه باید کرد ؟

باید در همین جا که نشسته اید در قلب خود بایمان پاك بگوئید —

ای پرودکار عالم ، من اقرار میکنم که تو بمن شرافت آدمیت عطا فرمودهٔ در ادای حقوق این موهبت هرقصوری که کرده باشم الان در حضور تو بحق و بقدرت تو قسم میخورم که شأن و حقوق این رتبهٔ شریفرا درهر مقام مادام الحیات باتمام قوای خود محفوظ ومحترم نگاه بدارم .

پس از چنان پیمان عظیم تکلیف چه خواهد بود ؟

تکلیف اول این خواهد بود که بروید یکی از امنای آدمیت را پیدا بکنید و اورا شاهد وامین مخصوص آدمیت خود قرار بدهید ،

فایدهٔ امین چیست ؟

امنا حلقهای سلسلهٔ آدمیت هستند ، بدون

وجود امنا ترتیب آدمیت محال است ، شما شخصاً هر قدر هم آدم قابل باشید بدون همدستی یك واسطهٔ امین از ارتباط درونی آدمیت بیخبر و از نعمات قدرت جماعت بکلی محروم خواهید ماند ، در مراحل آدمیت هر قدر پیش بروید معنی ولزوم امنا را بیشتر خواهید فهمید ،

امنا از چه صنف معین میشوند ؟

از صنف سرباز و کاسب تا صنف سلاطین وعلما رتبهٔ امانت بدون هیچ ملاحظهٔ ظاهری بسته بکفایت شخص آدم است .

اعظم امنای آدمیت از میان بزرگان دین منتخب شده ، مجتهدین اسلام بحکم فضل خود اکمل و اشرف امنای آدمیت هستند .

تکلیف آدم با امنا چیست ؟

آدم باید نسبت به امنا در هر صنفی که باشند شرایط نهایت احترام و تقویت رابعمل بیاورد .

امنا محرم اسرار علم و مستحفظ آئین اتحاد و

علم اردوی آدمیت هستند ، در جمیع امور
دمیت علی الخصوص هنگام خطر آدم باید چشم و
گوش خود را بامین خود دوخته باشد ، آدم
با درایت باید بمال و جان خود در حفظ مقام امین
تا همه جا بایستد .

شخصی که قدر وجود امین را نداند از معنی
و از شرایط قدرت آدمیت هیچ نفهمیده است .

مرکز خدمات امین کجا ست ؟

در جامع .

جامع یعنی چه ؟

جامع آدمیت عبارت است از اجتماع آن آدمیان
که بجهة حراست حقوق خود در یك دایرهٔ مخصوص
با هم متفق شده اند .

جامع مدرسهٔ اصول آدمیت است .

در شهر ممالك محروسه چندین جامع هست و
در هر محله باید اقلا یك جامع باشد .

ارتباط و ارادهٔ این جوامع بر چه اساس است ؟

بر اساس مشورت .

امنای هر ولایت در مرکز ولایت یك مجمع
مرکزی ترتیب داده اند و در آنجا از روی
اصول آدمیت مشغول کلیات امور هستند .

این مجامع ولایات باهم چه ربط دارند ؟
و محکوم چه نوع قوانین هستند ؟

ابواب همهٔ این تحقیقات باز است و لیکن وصول
بمعانی موقوف باینست که شما آدم بشوید ، و دقایق
این ترتیبات را بنفسه سیر نمائید . مطلبی که در
اینجا میتوان تصریح کرد اینست که بجهة حصول
مقصود یعنی بجهة ظهور دولت حقه آنچه در دنیا
قدرت علم و دقایق حکمت و تدابیر عمل و کرامت
معرفت هست همه در ترتیبات این عالم آدمیت
جمع است ، عجالتاً همین قدر بدانید که عنان جمیع
این ترتیبات در کف هدایت اعاظم مجتهدین اسلام
است ، بروید یکی از آن محارم اسرار حق را
امین مخصوص خود قرار بدهید ، هروقت در

آستان ارشاد او محل اعتماد شدید آنچه میخواهید بشما خواهد گفت .

در جائی که نه امین باشد نه آدم چه باید کرد ؟

باید بلا تأمل خود را در آنجا امین قرار بدهید ، وبدون انتظار دیگری بمقام تأسیس یك جامع بر خیزید ، در هر حالتی که باشید یقیناً بیك اهتمام میتوانید جمعی از مظلومین اطراف را خیلی زود داخل دایرهٔ آدمیت نمائید . مردم همه مستعد ، جان همه بلب رسیده ، همین قدر که مقصود آدمیت را فی الجمله بشکافید هیچ جوانی نخواهید یافت که بجان و دل خود را غرق این اتحاد نجات بخش نکند .

از برای ترتیب جامع عقل شما با آنچه تا بحال درك کرده اید خیلی کافی خواهد بود . اصولی که مخصوصاً باید در نظر داشته باشید از اینقرار است .

در جامع بجز خیر اندیشی و پرستش حق و طلب معرفت و خدمت این سلسلهٔ اتحاد هیچ حرف

و هیچ خیالی را ابداً جایز نخواهید دانست .

به محض ترتیب جامع با جوامع اطراف راه اتحاد باز نموده با عموم امنا وجود واحد خواهید بود .

باید این مطلب مهم را در قلب هر یك از آدمیان درست جایگیر بسازید که رکن رکین آدمیت بر ضمانت امنیت همدیگر است . هر آدم باید امنیت خود را در امنیت جماعت و سلامت هر یك از افراد آدمیت را اولین شرط سلامت شخص خود بداند .

باید سعی بلیغ نمائید که آدمیان بقدر امکان با هم محشور و مربوط و محرك آدمیت همدیگر باشند .

باید همگی از هر نوع معاصی پاك ، در اطوار مؤدب در لباس و مسکن نظیف ، در معنی مملو آدمیت ، و در عمل سرمشق مردانگی باشید .

مردانگی سکهٔ آدمیت است ، وجود بیغیرت در عالم آدمیت باید معدوم باشد ؛ منتهای تدبیر را بکار خواهید برد که وجود های بی حس از دوایر

آدمیت بقدر امکان دور از معانی این اتحاد بکلی
بی خبر بمانند .

آدمیان را از بیگانگان چطور باید شناخت ؟

موافق اصول آدمیت هرکس بگوید — من آدم
هستم — باید او را آدم شناخت و مادامیکه از
اوخلاف آدمیت حرکتی بروز نکرده ، در نظر
آدمیت آدم خواهد بود ، و لیکن آن دقیقهٔ
که بگوید — من آدم نیستم — باید قول او
را سند قطعی قرار داد و کثافت وجود او را از
صفحهٔ آدمیت بلا تأمل رفع کرد .

هر بد بختی که به آدم اذیتی برساند از نور
آدمیت هیچ شعاعی ندیده است ، رؤسای ظلم
جانور آدم خور هستند ، و لکن اخس موذیهای
آدمیت آن لاشخورهای اطراف هستند که بامید
یك پاره استخوان هر نوع نامردی را سند
استحقاق خود قرار میدهند .

سزای معاندین آدمیت چه خواهد بود ؟

اسم چنان حیوانات در سجل سیاه ثبت وانجام
کار ایشان محول بحکم دیوان جزا خواهد بود .

آن وجود خبیث که اسمش درسجل سیاه نوشته
شود آشنائی وملاقات او حتی از برای عیال او
حرام ودفع شر او بر هر صاحب غیرت واجب
خواهد بود . ترتیبات آدمیت دراین مسئله بنحویست
که صاحب اسم سیاه در هر مقام که باشد ممکن
نیست که وجود نالایق اوآخرالامر معذب ومنفور
هر دوعالم نشود .

خوبان آدمیان را از آسیب معاندین بچه اسباب
میتوان حفظ کرد ؟

اولا بقدرت آن قانون مقدس که جمیع افراد
آدمیت را ضامن و مستحفظ ومنتقم همدیگر قرار
داده ، ثانیاً بکرامت حرز اعظم .

حرز اعظم کدام است ؟

آن توقیع امنیت است که اولیای آدمیت بر
وجه مکافات بادمی که مصدر خدمات نمایان شده

باشد عطا میفرمایند .

دارای حرز اعظم بهر شهری که وارد شود عزیز آدمیان آنجا خواهد بود ، در میان هر نوع گرفتاری به محض ابراز آن سند شریف اعانت و پرستاری او بر عموم اخوان واجب خواهد آمد ، واگر احیاناً بدون حکم قانون محبوس بشود لقمهٔ نان بر کافهٔ آدمیان حرام خواهد بود تا اینکه آن مظلوم را خلاص نمایند ، این حرز اعظم از اسرار متبرکهٔ عالم آدمیت است ، سبب قدرت باطن آنرا نمیتوان در اینجا بیان کرد ، همین قدر بدانید که حرز اعظم اقوا سپر بلاهای دنیاست ، آن مؤمن پاك که باستحقاق صاحب این فرمان امنیت شده باشد در میان هر نوع خطر از هر قسم آسیب روزگار محفوظ خواهد بود .

از استماع این تفاصیل یقین در قلب خود تعجب میکنید که چرا این ترتیبات از قدیم معمول نبوده .

از کجا میدانید که اولیای معرفت از قدیم واقف این اسرار و عامل این ترتیبات نبوده اند . یکی از ارکان ایمان اسلام مگر نه اینست که در دنیا آنچه علم وحکمت بوده وآنچه هم بعد ازین از مکنونات معرفت بروز بکنند همه از منبع انوار اسلام است ، کشتی بخار وتلغراف وحسن تنظیمات خارجه وکل ترقیات عالم نیست مگر از پرتو یك شعاع اسلام ، واگر تجلیات حقیقت اسلام تا این اواخر در این ملك ظهور کامل نداشته سبب آن فقط از نقص استعداد خلق بوده .

در این ایام که شداید ظلم ومقتضیات ترقی عالم شعور وغیرت این ملت را بجوش آورده ظهور قدرت آدمیت لازمهٔ تفضل الهی وحق مسلم این ملت مستمند شده است ، اینست که امروز جمیع ارواح مکرم واولیای دین ترویج این اصول را تصمیم همت ساخته دنیا را پر از صدای آدمیت کرده اند .

و کدام عالمی است که در مقابل این صدای حق یارای سکوت داشته باشد ، کجاست آن مسلمان بیدین که بتواند بگوید ترقی عالم و نجات این خلق دخلی باسلام ندارد ، و از برای دفع این دریای مصائب چه تدبیری نقدتر و مؤثرتر از ترتیب آدمیت .

آدمیت چه میگوید که بر علم علمأ ثابت و بر دیانت ایشان واجب نباشد . میگوید —

ای علمای دین ، ما آدمیان این ملك به متابعت روح شریعت خدا از برای حفظ حقوق ملت یك اردوی اتفاق ترتیب داده ایم ، سرداران این حزب الله بحکم هر نوع استحقاق خود شما هستید ، آن مجتهد جامع الشرایط که شما منتخب بفرمائید یا آن وجود عالی همت که خودش بقوت ایمان خود پیش بیفتد ما همه پیرو و مددوی او خواهیم بود ، ای وارثان رسول خدا ، ای امیدهای این ملت و از گون بخت

در قبول چنین دعوت رحمانی چه تأمل دارید . باکرامت این اتفاق ملی که در ظاهر و باطن کل این امم را منتظر ارشاد شما ساخته چه اشکالی خواهد بود که بیك اقدام مردانه علمدار این اردوی نجات واقع بشوید .

و شما ای برادران مظلوم ، شما که در این دقیقه صدای روح آدمیت را به این صراحت میشنوید ، شما که خودتان برای ابراز نور آدمیت خود دیگر چه عذر انتظار دارید ، کلام حق روشن ، عقول امم در جوش ، اردوی نجات مرتب ، ندای هاتف غیب الله اکبر .

❋ اوایل قرن چهاردهم هجری قمری ❋

❋ انتهی ❋

آقای محترم ، اوضاع همین است که می بینید ، دنیا مغشوش و حالت شما مغشوشتر ، شما بر حسب ظاهر زنده هستید ولیکن ما میدانیم در باطن از این زندگی خود چه قدر خسته شده اید ، و الان که شما این سطر را میخوانید ما خوب می بینیم در دل خود چه نوع هم و غم نگفتنی دارید ،

به تعجب فکر میکنید که ما کیستیم ؟

ما همان خیر خواهان صدیق هستیم که میدانید ، شما در این مدت از حقیقت حال ما خیلی بعید ماندید ، اما بر عکس شما ما از اول تا آخر همه جا مواظب احوال شما بوده ایم .

بلی شما در دنیا خیلی تنها مانده اید و تنهائی بدترین درد دنیاست .

ما هم یک وقتی بدتر از شما گرفتار همین درد بودیم ، اما حالا در این گوشه خلوت بشما خبر میدهیم که بیک تفضل رحمانی که تفصیل آنرا بعد خواهید فهمید این اوقات ملحق شده ایم بیک

اردوی اتحاد که از دقایق ترتیب و از وسعت نفوذ آن آنچه بگوئیم بنظر شما اغراق خواهد آمد ، چیزیکه شما خودتان به اندک تحقیق خواهید یافت اینست که سلسلهٔ اتحاد ما الآن کل این اقالیم را در ظاهر و باطن احاطه دارد .

مقصود سلسلهٔ ما خیلی سهل و مثل آفتاب روشن است ، ما فهمیده ایم که بواسطهٔ تنهائی در دنیا چقدر مظلوم بوده ایم و حالا میخواهیم دیگر تنها نباشیم ، ماظهور فضائل انسانی را بسته بقدرت جماعت میدانیم . و از برای نظم و رفاه و ترقی جماعت روح شریعت اسلام را هادی مطلق می شناسیم . دین ما دین خدا . طریقت ما طریقت آدمیت ، مراد ما سعادت بنی آدم .

اگر چه ما بمعرفت رحمت الهی خیر خواه عموم ملل هستیم ، ولیکن از برای انتخاب اخیار انسانی بعضی تعلیمات و قواعد دقیق بما رسیده که از آنجمله یکی همین طرز خطاب غیبی است .

خیال نکنید که این لایحه خود بخود بدست شما افتاده ، در هر جا بهر ترکیب و بهر راه که بشما برسد بدانید که دوستان مخصوص شما دانسته و به تدبیر بان راه بشما رسانده اند ،

موافق اصول ما از امروز که این لایحه را میخوانید بر ما واجب است که شما را وجود معقول ولایق اتحاد آدمیت بدانیم ،

شما معنی اتحاد ما را خواه بفهمید خواه نفهمید ما از حالا مخلص و مدد و همدست صدیق شما هستیم ، ازین ساعت خیر شما خیر ما و دشمن شما دشمن ما خواهد بود .

درین صفحات بهر شهری که وارد بشوید جمعی از اخوان ما را حاضر خدمت خواهید یافت ، حجت اخوت شما همین لایحه خواهد بود ، و اگر این لایحه در دست حاضر نباشد کافی است که بگوئید — من آدم هستم — بمجرد شنیدن این کلمه شما را آدم خواهند شناخت ، ومادام که

از شما خلاف انسانیت حرکتی بروز نکرده آن محبت و جوانمردی که بخاطر برسد در حق شما مبذول خواهند داشت .

مبادا از روی غرور خود را ازین قسم معاونت جماعت مستغنی بشمارید ، شما شخصاً هر چند معقول واز استحکام مقام خود هر قدر مطمئن باشید باز ممکن است بلکه از احتمالات یومیه است که فردا شما را بی جهة بگیرند حبس و زنجیر و گرفتار اشد عقوبت نمایند ، درمیان چنان گرفتاری با این حالت تنهائی چه میکنید و چه میشوید ، اما اگر بفضل الهی دارای این حجت اخوت باشید در هر صورت این اطمینان قوی را خواهید داشت ، که جمعی از اکابر قوم ، و گروهی از برادران جوانمرد هم بحکم حمیت جماعت ، هم باقتضای حفظ امنیت شخص خود ظاهراً و باطناً متوجه حالت شما و در تدبیر نجات شما خواهند بود .

لازم نیست از حالا بگوئیم در بعضی مواقع خاص

دست جماعت ما قادر چه نوع کرامتها خواهد بود .
آنچه واضح واز رسوم عادیهٔ ماست اینست که از امروز دیگر هیچوقت دایرهٔ زندگی خود را از تأثیر حضور ما خالی نخواهید یافت . هر وقت ناخوش شوید به محبت برادرانه از شما عیادت خواهیم کرد . در هر جا حفظ الغیب شما را بر عهدهٔ خود واجب خواهیم دانست . در غربت شما را تنها وبی خبر نخواهیم گذاشت . و اگر خدای نخواسته در جائی گرفتار باشید بعیال و کسان شما بقدر قوه امداد و اطلاعات خواهیم رسانید . خلاصه بعد ازین وجود شما جزو وجود ما خواهد بود ، ودر هر حال هر محبت وانسانیت که در قوهٔ بشری باشد از راه‌هائیکه هیچ منتظر نیستید بشما خواهد رسید .

نکته که قطعاً اسباب مزید تعجب شما خواهد بود اینستکه درعوض هیچ قسم محبت وجانفشانی از برای شما هرگز هیچ زحمت ومرارتی نخواهیم

داشت . توقع ما فقط این خواهد بود که شما معنی این قسم همدستی جماعت مارا بقدر معقولین هم‌جنس خود بفهمید وبقدریکه میل دارید موافق سابقهٔ خود مقوی این اتحاد بشوید .

و اگر فرضاً برخلاف امید ما قدر این اتفاق ملی را ندانید چندان ضرر نکرده‌ایم زیرا که در مقابل غفلت یکنفر یقین است که فهم صد نفر دیگر غبن مارا بالمضاعف تلافی خواهد کرد . وحال اینکه با آن ذوق وجوش باطنی که این اوقات کل اهل ایرانرا به هیجان آورده ممکن نیست که امثال شما اشخاص منتخب بتوانند از روش ایام خارج ودر میان این تلاطم افکار عامه بی قید وبی حس بنشینند . شما هرقدر هم بخواهید خودرا بی ذوق وجهاد بسازید باز قطعاً هر دقیقه در قلب خود ناله میکنید — که این زندگی ما زندگی نیست واز برای نجات این ملت مستمند باید حکماً کاری کرد — ولیکن باهمهٔ جوش طبع خارج

ازین سلسلهٔ اتفاق چه میتوانید بکنید بجز اینکه بر مظلومی خود و بر خاکساری ملت اشك بیحاصل بریزید .

آنچه اجداد ما در ظلمت نفاق گریه کردند بس است حال وقت بیداری و عهد اتحاد است ، و چه اتحادی سهل تر و مبارك تر ازین اتحاد حاضر که در میان اخوان و هموطن و همدین و همزبان و همدرد منعقد شده است .

اتحاد ما در عین سادگی جامع جمیع آن آرزوهاست که شما در این مدت در قلب خود پرورش داده اید . در دایرهٔ اتحاد ما هیچ حرف و حرکتی نخواهید یافت که مطابق اصول شریعت خدا و متضمن ترقی ملت نباشد ، مقصود ما پاك ، اعمال ما همه آشکار ، اقوال ما همه خیر بنی انسان .

اگر شما بدبختانه بر خلاف مأمول ما از ادراك صفای این اتحاد عاجز هستید پس این لایحه را زود

پاره بکنید و دیگر اسم آدمیت را هیچ بزبان نیارید ، ولیکن اگر بیاری بخت بلند و بتوفیق سبحان قادر خودرا قابل شرف آدمیت می بینید و اگر واقعاً آدم هستید پس تا فرصت است سعی نمائید که در عرصهٔ آدمیت وجود خودرا بکلی بیمصرف نگذارید .

شما در هر مقام که باشید میتوانید بدون زحمت نسبت باین جماعت مصدر هزار گونه خدمت بشوید ، و از همه بهتر خدمت آنست که آشنایان و معقولین اطراف خودرا بر اسم الفت در این سلسلهٔ مودت با خود شریك و هم عهد و هم قسم بسازید .

این لایحه را بهر دوستی که عزیزتر از او ندارید نشان بدهید و اگر لازم شود که نسخهٔ هم بدوستان دیگر برسانید هرقدر بخواهید فرستاده خواهد شد ، چه احتیاج به تفصیل که هرقدر بر اعتبار و بر قدرت این جماعت بیفزائید بر اعتبار و بر قدرت شخص خود افزوده اید .

مبادا از استعداد اطرافیهای خود زود مأیوس
بشوید ، جوهر ذاتی این قوم‌را قابل هر قسم
کرامت بدانید ، نیکان وجوانمردان طبقات‌را
یك بیك پیدا نمائید واز برای ظهور جاذبهٔ اتحاد
همین قدر مواظب باشید که افراد ایشان را بقدر
امکان باهم بیشتر مربوط وجمع نگاه بدارید .

اولیا وامنای این جماعت ربانی چنانکه خواهید
دید عموماً از علمای اسلام منتخب شده اند ،
در تکریم وجلب توجه ایشان باید آنی غفلت نکنید
نور ارشاد وجوش غیرت ایشان امروز یگانه
امید نجات این ملك است .

مهم دیگر که باید مخصوصاً در نظر داشت فقرهٔ
مخالفین آدمیت است ، بعضی ازین مخالفین بحکم
یك حماقت ذاتی آشکارا ونفهمیده از ما بدمیگویند
، باین گوساله های فلك زده هیچ اعتنائی نباید
کرد ، بعضی دیگر باقتضای یك خباثت بی درمان
دشمن هر اتفاق وازبرای خرابی هر بنای خیر حاضر

هر نوع پیدینی هستند ، باید باین جنس مکروه
که جذام ایران شده‌اند حالی کرد که نکبت هستی
خودرا درهر تاریکی که مخفی بدارند ممکن نیست
که شناعت قصد ایشان در نظر معرفت آدمیت
پوشیده وبی جزا بماند چنانکه بهر مجمع مودت
که وارد بشوید خواهید دید که غیرت اخوان
ما اسم ورسم این منافقین سیاه روز کاررا تابچه درجه
مدفون لعن دنیا ساخته است ، انصاف شما
نیز البته برشما واجب خواهد ساخت که شما هم
بهر مردانگی که از برای شما میسر شود سلسلهٔ
اخوت مارا ازشر این قبیل جانوران ملعون خدا
محفوظ بدارید .

وخیال نکنید که این قسم خدمات شما در نظر
جماعت مجهول خواهد ماند ، سلسلهٔ ما ازمشرق
تامغرب همه چشم و گوش است هر محبت و اعانتی
که از شما ظاهر بشود محال است که صد مقابل
آن بنحویکه هیچ بخاطر شما نمیرسد درحق شما

ظاهر نشود ، و اگر هم بالفرض امروز از حق شناسی این حزب الله هیچ فایدهٔ نبرید در روز حساب در درگاه حق لامحاله این سر بلندی را خواهید داشت که در دنیا وجود بیمصرف نبوده اید ، پس ای برادر مکرم ، در این دقیقهٔ مهم که شاید از برای شما ابتدای یک عمر دیگر باشد این ابلاغ روح جماعت ما را بگوش هوش بشنوید .

معنی هستی را منحصر باین تاریکی حالت حالیهٔ خود ندانید .

قدرت الهی و معجزات عالم انسانی هزاران مرتبه فوق جمیع تصورات است ، دنیا و ایران را خالی ندانید ، و اگر طالب زندگی هستید زندگی حقیقی را از باطن و از قدرت جماعت منتظر باشید (اوایل قرن چهاردهم هجری)

انتهی

توفیق امانت .

جزو اول .

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب آدم .

پریشانی امور ، تعدیات دیوان ، ویرانی مالک ، فلاکت ملت ، کی و کجا بیش از این بوده است ؟ !

چشم و گوش خود را هر قدر بپوشانید محال است که بر حال این ملت ترحم نکنید .

ولیکن از ترحم ساکت چه حاصل .

در میان چنین مصائب عامه ترحم مثل جناب شما اشخاص چرا باید تا آخر بی ثمر و بی اثر بماند .

نفرمائید - بتنهائی چه میتوان کرد .

اولا شما تنها نیستید .

ثانیاً اگر هم تنها باشید بازفریضهٔ آدمیت شما اینست که بتنهائی بمقام کار بر آئید .

کار و مقام جناب شما مشخص است .

شما باستحقاق فضایل خود و بحکم انتخاب جماعت امین آدمیت نصب شده اید .

از ترتیب این سلسلهٔ شریف و از مقاصد عالیهٔ این حزب الله اطلاع کافی دارید .

از روی تجربیات تاریخ و بحکم اصول شریعت غرا خوب میدانید که زندگی و ترقی هیچ ملت هرگز ممکن نبوده مگر باتفاق ، و اتفاق ملت در هیچ عصر صورت نمیگیرد مگر بترتیب جوامع .

*

ترتیب جوامع اول شرط ظهور قدرت ملت است .

قصر زندگی یك ملت هرگز ساخته نخواهد شد مگر بر ارکان جوامع .

لهذا از برای ارباب همم ، از برای جویندگان فلاح ، از برای آن ارواح مکرم که به همت پاك آرزومند احیای این ملت هستند اقدم خدمات اینست که درین ملك بانی جامع بشوند ،

عقل کدام مؤمن ، قلب کدام محسن درمقابل سعادت چنان خدمت میتواند بحس و بیکار بنشیند .

در ایفای این مأموریت مقدس از قدرت خود هیچ تردیدی نداشته باشید .

و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا

و ان الله لمع المحسنین .

*

علاوه بر هر قسم تأییدات روحانی در عالم ظاهر نیز به عموم جوامع دستورالعمل مؤکد رسیده که در تقویت و جود شریف بذل هر نوع همت را بر خود واجب بدانند .

با چنان توجهات ظاهر و باطن و با آن انوار

ازلی که مرکوز قلوب پاک کدام خدمت است
که در راه فلاح از برای یک عزم مقدس آسان
نشود .

*

در هر مقامی که باشید باندک اهتمام میتوانید
جمعی از آشنایان و اقوام و معقولین را بر دور خود
جمع نمائید و موافق اصول آدمیت یک جامع
معتبر ترتیب بدهید (و انذر عشیرتک
الاقربین)

با چنان مقدمهٔ سهل ، با تکثیر و ارتباط
جوامع کدام نصرت است که هوش و درایت
عالی نتواند از حالا تصور نماید .

*

شرط نصرت برای آن وجود فرزانه این
خواهد بود که در ابتدای عمل حواس خود را
در تفرعات جزئی متفرق نفرمائید ، جمیع
آن دقایق که بذهن شریف میرسد در وقت خود

شکافته و مبرهن خواهد شد .

کار امروز فقط وفقط اینست که آدم پیدا بکنید
، آدم جمع نمائید و جامع ترتیب بدهید .

درایت دانا خوب میداند مطلب را از کجا
باید شروع نماید .

استیلای ظلم چنانکه مشهود علم عالی است روح
بینش را درین ملک خفه کرده است .

غاصبان حقوق ملت اهل این خاکرا به تحمل
هر نوع ذلت اسیری بطوری عادت داده‌اند که
این بیچاره‌ها تصور یک وضع دیگررا خارج از
ممکنات میدانند .

باید اول برفع این علت شوم کوشید .

باید عقول مستعد را بتدریج بیدار و ملتفت
این حقیقت ساخت که خدای عادل این ملت‌را
از برای این دریای مذلت نیافریده است ، و
رحمت الهی علاوه بر نویدهای عقبا در همین دنیا

نیز نعمات وافر حق آدمیان قرار داده که ظالمان ملك همه‌را پایمال اغراض خودساخته‌اند ، در شرح مصائب زمان این نکته را باید ذهنی مردم ساخت که دفع همهٔ این مصائب در دست خود ملت است وظهور قدرت ملت ممکن نیست مگر باتفاق ملت .

باید در هر گوشهٔ ، در هر مجلس ، بر سر هر منبر بهر زبان بمردم حالی کرد که امروز اتفاق ملت شرط ناگزیر بقای اسلام و اولین فریضهٔ حق پرستی شده است . و آن نامسلمان که‌در میان این طوفان بلایای ملی از اتفاق ملت خارج بماند دشمن اسلام منکر خدا و کورترین حیوان دنیاست .

*

اگر حقایق این مطالب را آنطوریکه باید بیان بفرمائید ممکن نیست که قلوب پاك و اصحاب شعور ~~الفوفور~~ طالب چنان اتفاق نشوند . فی الفور

هروقت و هر جا این نوع اشخاص مستعد پیدا کردید قبول آنها به این دایرهٔ اخوان الصفا موقوف به صواب دید جناب شما خواهد بود ، بدیهی است که تا ازمعقولیت واز صفات مردانگی شخص درست مطمئن نشوید هیچیك از ابواب معارف آدمیت را برروی او نخواهید گشود .

*

صفات لازمهٔ آدمیت همان است که مکرر بیان شده .

آدم باید متدین ، طالب علم ، منکرظلم ، مستحفظ قانون ، مروج آدمیت و آرزو مند جمیع ترقیات دنیا باشد .

آدم باید معنی اتفاق را به نحوی فهمیده باشدکه در تقویت این اتحاد و در معاونت اخوان آدمیت از هیچ قسم فداکاری مضایقه نداشته باشد .

*

رسم اعانت در آئین این جماعت برسه قسم است .

اعانت عقلی .

اعانت مالی .

اعانت بدنی .

آدم شایستهٔ آنست که بهر یک از این سه طریق معین آدمیت باشد .

کسیکه به هیچیک از ین سه طریق بادمیت خدمت نکند وجود بیمصرف و از حوزهٔ آدمیت خارج است .

*

در مراسم معاونت و همچنین در کل آئین آدمیت جرأت مبدای جمیع صفات مردانگی است .

جرأت اولین مستحفظ حقوق آدم و آخرین پناه مظلوم است .

بدون جرأت نه زندگی هست نه آدمیت نه جماعت ونه اسلام .

در فضایل عالمگیر ائمهٔ اطهار سرمشقی که از برای هدایت امت بیش ازهمه روشن می بینیم

همان آتش شجاعت ایشان است ، این آتش آسمانی را که ظالمان ملت کش میخواهند در قلب این امت خدا بکلی خاموش بکنند باید به این انوار آدمیت دوباره درین ملک مشتعل ساخت .

*

شرف آدمیت توفیق آسمانی است .

آدم باید این شرافت ذاتی خود را بدرستی بشناسد .

آدم باید از آدمیت خود همه جا فخر بکند .

کسیکه از آدمیت خود بترسد نه آدم است نه قابل آدمیت .

آدم باید در اول ورود خود بدایرهٔ اخوان الصفا صدق نیت خود را در حضور امین بقید یمین تعهد نماید .

کسی که در قلب خود نور آدمیت حس نمیکند باید آشکارا بگوید ، من آدم نیستم .

اما بعد از آنکه خود را آدم شناخت وآدمیت خودرا خواه در نماز خواه در موقع دیگر بشهادت — الله اکبر — تصدیق کرد اگر نسبت به آدمیت عیاذ بالله مرتکب خیانت بشود اسم آن زندیق ووجود آن دشمن آسایش عالم را باید هرچه زودتر از صفحهٔ آدمیت محو کرد .

*

خارج از چنان حیوانات نادر دراین عهد شوم یك جنس دیگر دین وایمان و ناموس خود را بطمع مواجب موهوم تسلیم رؤسای ظلم ساخته دنائت هستی خودرا آلت هرقسم اذیت خلاق ومداح هرنوع رذالت دیوان قرار داده اند .

این جنس مکروه را باید ازین سلسلهٔ غیرت پروربکلی بری نگاه داشت ، فقط ازروی ترحم در مواقع مناسب باید ایشان رابملایمت ملتفت ساخت که آن قسم ظلم پرستی چقدر مغایر روح اسلام وتا بچه درجه منافی مصلحت خود ایشانست .

سهو اصلی این بدبختها اینست که شرف زندگیرا منحصر باین کثافتهای مناصب دیوان میدانند ، هیچ نمی بینند که خارج ازاین نکبتهای اسیری در دنیا چه آسایش وچه نعمتهای دیگر هست ، هیچ خبر ندارند که علاوه برترقیات حالیهٔ دنیا اولیای اسلام از برای سعادت آیندهٔ بنی آدم چه نویدهای معظم داده اند .

از نعمات واز شوکت ان دولت حقهٔ که محل امید جمیع علمای اسلام است بکلی غافل هستند .

باید حواس ایشان را بقدر قوه برسر این مهم اکبر جمع کرد .

باید بهر طریق، که ممکن شود بعموم مردم حالی کرد که آسایش وترقی وسعادت دنیا وآخرت موقوف بظهور دولت حقه است .

ولیکن در ضمن کشف این معنی باید این حقیقت رادرست خاطر نشان کرد که هیچ یك از نعمات دولت حقــه هرگز خود بخود بروز

نخواهد کرد .

و ظهور این اساس رحمانی باقتضای حکمت بالغه حکما ناچار منوط خواهد بود به مساعی و استحقاق عامهٔ مسلمین .

یقین است که جمعی از بیخبران سؤال خواهند کرد که دولت حقه یعنی چه .

جواب و شرح این مسئله مستقیماً راجع به معرفت علمای اسلام است .

علمای اسلام خدام مخصوص حق و محرمان اسرار سبحانی هستند .

کلید خزاین معرفت در دست مبارك ایشانست ، لهذا درکشف حقایق عالم اصل معنی را باید همیشه از انوار هدایت ایشان بخواهید .

آنچه ازین مسئلهٔ دولت حقه معلوم دنیاست و آنچه میتوان همه جا تصریح کرد اینست که مکنونات احکام شریعت و روح تاریخ عالم از اول

تا آخر راجع به همین مسئلهٔ دولت حقه است مأموریت جمیع انبیا تمهید مقدمات این مهم بوده است .

در کتب شریفه هیچ نقطهٔ نیست که مصدق این مهم اکبر نباشد .

کل ائمهٔ اطهار ، جمیع پیران طریقت ، عموم حکمای راشدین همه وقت و همه جا در ظاهر و باطن مروج اصول دولت حقه بوده اند ، و امروز مسلم کائنات است که دنیا آرام نخواهد گرفت و معانی قدرت انسانی ظاهر نخواهد شد مگر پس از استقرار دولت حقه ، و چون حصول این سعادت چنانکه بهزار شروح توضیح شده ابداً ممکن نخواهد بود مگر باتفاق جماعت لهذا عموم اولیای علم به هر زبان اعلام و تأکید مینمایند که درین ایام بحران عالم اول فریضهٔ هر مسلمان اینست که به منتهای قدرت خود مقوی اتفاق مسلمین و به تهیهٔ لوازم دولت حقه اسباب

فلاح عامه بشود .

جمعی از عقول عجول اصرار خواهند کرد که کل ترتیبات دولت حقه را یك دفعه در یك مجلس بفهمند .

باید بانها حالی کرد که ابواب علم بر چهرهٔ جهانیان باز است اما کسب فیض از برای هیچکس مقدور نیست مگر به آن طریق و به آن وسایل که حکمت رب الارباب مقرر فرموده .

﴿ وما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن ﴾

﴿ الله یجتبی من رسله من یشاء ﴾

بعضی اشخاص دیگر به کمال اطمینان خواهند گفت – آنچه هست و نیست ما همه را میدانیم – .

خبط این بیچارها اینست که نفهمیده اند دریای معرفت پایان ندارد ، با این نوع جهال که همه چیزرا میدانند، نباید وقت را ضایع کرد .

این جاهلهای جهل سزای خودرا باخود میبرند .

﴿ و لیحملن اثقالهم اثقالا مع اثقالهم ﴾

درین صفحات یك خبط دیگر هست که قطعاً حواس عالی را بکرات جلب خواهد کرد .

بنا بیك عادت قدیم قاطبهٔ مردم در تحقیق مسائل اصل مطلب را باشخص گوینده مشتبه میکنند ، عوض طلب حقیقت حواس خودرا وقف صفات شخص مینمایند ، شکی نیست که درین مسئله نیز از معانی مطالب صرف نظر نموده بر سر اشخاص مفروضه غرق مباحثات واهی خواهند شد .

باید اصحاب هوش را زود ملتفت ساخت که در اینجا مسئله بکلی خارج از مسائل شخصی است .

مطلب اینقدر عالی و اینقدر روشن است که بدون هیچ احتیاج به اعتبار احدی خود مطلب در نظر هر بینا دلیل حقیقت خود خواهد بود ، و محض جلوهٔ همین معنی است که اولیای معرفت و مروجین اصول آدمیت وجود خود را از هر

دایرهٔ ظاهری بری حتی اسم و رسم خود را از نظرها بکلی محو کرده اند .

از برای تحقیق مطلب و اثبات صفای مقصود چه عرصهٔ بهتر از این که در مقابل بیننده بجز مطلب و بجز معنی هیچ شخص و هیچ شأنی در میان باشد .

توضیح این حقایق ازبرای کلام معنی پروران جناب هیچ اشکالی نخواهد داشت .

مسئلهٔ که درنظر بعضی قطعاً محل تأمل خواهد بود مسئلهٔ ترتیب است .

چون اهل این ملك مدتها در تحت تحکمات ظلم از فواید اتفاق ممنوع بوده از قواعد و ترتیب اتفاق ملی بالمره بری و بی خبر مانده‌اند ، هیچ بخیال ایشان نمیرسد که حکمت ترتیب جماعت از اصول اسلام بلکه یکی از معجزات اسلام است .

در اسلام هیچ عمل ملی نیست که مبنی بر ترتیب

نباشد .

جهاد بر ترتیب است .

نماز جماعت بر ترتیب است .

فتوحات اسلام همه از حسن ترتیب بوده .

در بعضی عهود اولیای معرفت دقایق و اسرار این ترتیب را محض تدبیر از نظر جباران عهد پوشیده داشته اند و لیکن در هر اقلیم اجلهٔ علمای دین و مشاهیر پیران طریقت همه وقت در باطن معلم و مروج این ترتیبات بوده اند .

در هر نقطهٔ روی زمین هروقت که غیرت اسلام یك جوشی داشته بتحریك و بکرامت این ترتیبات بوده است ، حتی میتوان ثابت کرد که همهٔ آن حقوق آدمیت که ملل خارجه بواسطهٔ قدرت جماعت صاحب شده از میامن همین ترتیبات حکیمانه است که از اصول اسلام اخذ کرده اند .

و در این عصر مطالبی که مسلّم جمیع حکمای دنیا ست اینست که در هیچ زمان دفع استیلای ظلم

ممکن نبوده و ممکن نخواهد بود مگر باحیای این مراسم اتفاق که اهل حق بهزار حکمت خفیه تا به این عهد رسانده و حالا این سلسلهٔ شریف به تدریج درین صفحات ظاهر و منتشر میسازد .

و کدام عقل و کدام علم است که معانی وفواید این ترتیبات را ازهر جهة شاهد ومصدق نباشد .

درهمین اواخر چرا باهمهٔ تقویت باطنی علماً ، با همهٔ هیجان ملت ، با اقسام جان فشانی هیچ یك از حرکات خلق ثمری نبخشیده ؟ بعلت اینکه همهٔ این حرکات بی ترتیب بوده ، و الان هم در این ملك چه علمای ملت پرور و چه مردمان غیرتمند هستند که فضل و هنرشان بکلی بیفایده مانده محض اینکه بی خبر از قدرت ترتیب خارج از سلسلهٔ اتفاق حرکت میکنند .

چرا دور برویم شما خودتان که این کلمات را میخوانید با همهٔ نالهای قلب ، باهمهٔ جوش غیرت تا امروزچه توانسته اید بکنید ؟ ! وصاحب هر

فضایلی که باشید خارج ازدایرهٔ ترتیب چه میتوانید بکنید ؟

بلی ، ای امین مکرم ، بجهة خدمت دین ، بجهة احیای این ملت خارج از ترتیب اتفاق ابداً راهی نخواهید یافت .

چه شاهدی قوی تر از این واقعهٔ حاضر که امروز بقای کارانی ظلم منحصر باین تدبیر شده که نگذارند مردم از اصول اتفاق بوئی ببرند ، به بینید آن علمای دین و آن اصحاب غیرت که فی الجمله از اتفاق میگویند آنها را بچه شقاوتهای مضطربانه در بدر و گم میکنند .

همین یك حرکت دیوان بهتر از ندای هرفرشتهٔ اعلام میکند — که امروز دراین ملك ازبرای هر ذیشعور اولین فریضهٔ دین و اولین تدبیرعقل اینست که معنی و فواید قوت لزوم این ترتیبات اتفاق ملی را بهر تدبیر در مغز و در قلب این ملت یك روز زودتر جایگیر بسازد .

آن روزی که خلق این ملك به همت امنای مبارك نفس معنی و قوت این ترتیبات را بفهمند کدام کوه بلاست و کدام نعمت زندگی است که باشارهٔ چنان موالی کرام مرتفع و میسر نشود .

و چه جای تعجب که مالك معجزات عالم همین مجلس و همین شخص شما را از برای ایفای چنان خدمت جهان آرا مخصوصاً مهیا فرموده باشد .

﴿ ینزل الملایکة بالروح من امره ﴾

﴿ علی من یشاء من عباده ﴾

جزو ثانی

جناب امین ؛ بیان فوق دایر بمقدمات مطلب بود ، کلام حاضر راجع بمقام امانت و مختص شخص شماست .

این رساله در هر جا و بهر اسم و بهر وسیله که بدست جنابعالی رسیده باشد بدانید که باشارهٔ انگشت تقدیر و بحکم ترتیبات اولیای معرفت بوده .

موکلین امانت مدتها بی آنکه مطلع باشند مواظب احوال آنجناب بوده اند .

فضایل آن وجود نیکو سرشت امروز تماماً معروف و علو مقام شما مقرر است .

شما بفرمان مشیت ایزدی و به سند آن جوهر آسمانی که تا امروز در آن قلب پاك مستور بوده ازین دقیقه بعد عزیز آدمیان و بر همهٔ ایشان امین مطلق و هادی بالحق هستید .

﴿ والله یختص برحمته من یشاء والله ﴾

﴿ ذوالفضل العظیم ﴾

*

علاوه بر حقوق امانت بحکم یك اجازهٔ خاص اختیار تام دارید که از میان آدمیان ممتاز هر کسیرا که مستحق شرف امانت بدانید او را نایب خود و امین آدمیت نصب فرمائید .

*

چه احتیاج به تذکار که نصب امین از اعاظم مهمات آدمیت است .

شیوع و رونق و کلیه مصالح آدمیت در دست کفایت امناست ، لهذا در انتخاب امین دقتی که بالاتر از آن نباشد برعهدهٔ دیانت خود واجب خواهید فرمود .

صفاتی که لازمهٔ شخص امین مقرر شده بر ضمیر منیر بقلم معرفت مرتسم است .

امین باید فاضل ، صاحب افکار عالیه ، مظهر آتش آدمیت و به محاسن اخلاق زینت و

افتخار جنس انسانی باشد .

امین باید زیاد جوان نباشد .

امین باید اصول قوانین آدمیت را بدقت مطالعه کرده باشد .

*

در نصب امین قراری که بیش از همه باید مورد توجه عالی باشد اینست که شرایط قسم را به نهایت تأکید و به هر عظمت شایسته کاملاً بعمل بیاورید .

امین باید باتمام قدرت خود مروج آدمیت باشد .

امید عالم در ترویج آدمیت است .

ترویج آدمیت اشرف فرایض امین است .

امین کامل در ترویج آدمیت باید خلاق تدبیر و پهلوان مردانگی باشد .

باشرط چنان فضایل کیست در دنیا که بالاتر از علمای اسلام دارای حق امانت باشد ؟

علمای اسلام بحکم مأموریت سبحانی اولیای امانت و ارکان اتفاق ملت هستند .

در انتخاب امنا سادات جلیل القدر و ملاهای فاضل و روضه خوانهای صاحب کلام را باید برهمه مرجح داشت .

باید بهر نوع تکریم و تعظیم فضل و غیرت ایشانرا محرك حیات ملت و پیشوای نجات عالم قرار داد .

*

در هر ولایت از اکابر قوم و از هنرمندان هرطبقه امنای متعدد نصب شده که همه طلوع ستارهٔ امانت جنابعالی را بوجد و باحترام استقبال خواهند نمود ، هریك از ایشان را محرم و از هرجهة همدست صدیق بشناسید .

*

امنا از هرصنفی که باشند محافظت و معاونت همدیگر را باید الزم تدابیر بلکه شرط حیات

خود بدانند .

باید از وقوعات اطراف و از موجبات امنیت سلسله آنی غافل نمانند .

باید در مصالح آدمیت آنچه میکنند بشورت وباتفاق هم باشند .

﴿ یاایها الذین آمنوخذو احذرکم فانفرو ﴾
﴿ اثبات او انفروا جمیعاً ﴾

بدیهی است که اتحاد افکار در میان جوامع متفرقه ممکن نخواهد شد مگر بارسال محارم کافی و بصرف اعانتهای مالی .

لهذا یکی از تکالیف عمدهٔ امنا این خواهد بود که خزانهٔ جوامع را بقدر قوه معمور نگاه بدارند .

باید بطورهای شایسته بعموم صنوف آدمیان بفهمانند که نفقات متفرقه مصروف دوایر محدوده میشود ولیکن آنچه در راه تقویت این اتفاق بذل نمایند مستقیماً راجع به مهم اکبر و بالمال

عاید نفس ایشان خواهد شد .

﴿ وما تنفقوا من خیر فلانفسکم ﴾

امنای کرام بر سر این مادهٔ مهم یعنی بجهة معموری خزانهٔ جوامع باید از هیچ قسم مواعظ و اصرار حق از تکدی مضایقه نداشته باشند .

معنی و شرافت و جوانمردی این قسم تکدی را علم وکلام غیرت پرور امنا باسانی بیان خواهد فرمود .

یقین است که این نوع اقدامات همیانهٔ امنا مورد یك بحث طبیعی خواهد بود .

خواهند پرسید — بچه سند امین آدمیت واقع شده اید .

جواب معین است .

عموم امنا از جانب آن مجتهدین ملکوتی صفات که بتوفیق الهی و به بیعت آدمیان ولی آدمیت نصب شده حجت معتبر در دست دارند .

از برای مقام جناب شما دارائی همین لوح حاضر مسمی به (توفیق امانت) که از جانب اولیای آدمیت الان مخصوصاً سپردهٔ آن ذات خجسته صفات میشود حجت قطعی خواهد بود ، به محض ابراز این لوح توفیق ، تکریم و تعظیم و محافظت و اطاعت اوامر مشروعهٔ آن جناب بر عموم آدمیان واجب و فریضهٔ دیانت خواهد بود .

باقتضای این قانون ترتیب جمیع آن اشخاص سعید که بحکم اختیار مخصوص امین آدمیت نصب فرمایید باید لا محاله یکی ازین الواح توفیق را در دست هر یك از ایشان حجت امانت قرار بدهید ، این الواح توفیق سپردهٔ اقطاب و هادیان آدمیت است ، هر قدر لازم شود از مکرمت ایشان مطالبه خواهید فرمود .

*

آن مبلغین قوی همت که در مواقع مختلفه

وسائل مهمه و الواح توفیق را به جنابعالی برسانند
در هر لباس که باشند مبادا حضور ایشان را محقر
بشمارید ، آنها اخوان عزیز و در حقیقت شهدای
آدمیت هستند ، شایستهٔ حق شناسی اینست که
مقدم ایشان را بقدر مقدور محترم بدارید .

﴿ تعرفهم بسیماهم لا یسألون الناس الحافاً ﴾

﴿ و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم ﴾

در جمیع مواقع آن قوت قلب که اولیای
معرفت سکهٔ مردی میگویند باید سرمایهٔ حرکات
آدم باشد .

کسی که اسم خود را آدم گذاشته و بطریق
اولی آن وجود سعید که خود را امین و مربی
آدمیت میداند نباید هرگز از عمل خیر بترسد ،
و لیکن محض اینکه اسم و امضای امنای کرام
بدست بیگانگان نیفتد هم جناب شما هم سایر امنا مختار
خواهید بود که در وقت لزوم عوض اسم و مهر خود شمارهٔ
لوح توفیق خود را علامت امضای خود قرار بدهید .

بدیهی است که رمز چنان امضای معهود
هرگز بروز نخواهد یافت .

و این فقره نیز مستغنی از بیان است که بصیرت
و دیانت جنابعالی این لوح امانت خود را در هیچ
صورت و بهیچ طریق باحدی نشان نخواهد داد
مگر محض خدمت آدمیت .

گذشته از این تأکیدات که در حضور امثال
جنابعالی بکلی بی‌لزوم است از ین قرار نهانی
نیز مطلع باشید که موکلین و مخبران آدمیت همه
جا شب و روز مواظب حرکات اطراف هستند
، و در مراقبت مصالح سلسله و حفظ امنیت
وجود شریف جمیع آن تدابیر که حکمت و کرامت
اولیای معرفت در انضباط امور این سلسله جمع
فرموده کاملا عمل خواهد آمد .

نپرسید که جزای خائن امانت چه خواهد بود .
چطور میتوان تصور کرد که آن ذیحیاتیکه در

عروقش قطرهٔ خون حلال باشد بتواند نسبت باین سلسلهٔ مقدس سرموئی مرتکب اهانت بشود .

اگر هم ظهور چنان جانور یکروزی ممکن باشد حواس را نباید دقیقهٔ معطل این معنی ساخت زیرا که بکرامت نفس اولیا و به انتقام عدل الهی جزای چنان دشمن بی آدم قبل از وقت معین و مقرر است .

زندگی او پایمال ذات .

روح او در هردو عالم گرفتار اشد عقاب .

استخوانهای او کبریت دار البوار .

و اسم پلید او حتی از جانب اولاد او محل لعن ابدی خواهد بود .

﴿ لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الآخرة عذاب عظیم ﴾

اگر چه وقوع چنان مصیبت را در صفای این سلسله محال باید شمرد و لیکن بجهة دفع خطایای بشری از شرایط مراقبت آنی نباید غفلت نمود .

مراقبت حرکات آن امنا که بتصدیق آن جناب نصب شده بالطبع و بحکم وجوب بر عهدهٔ آن جناب خواهد بود ، ذات شریف شما در هر حال ضامن استحقاق و کفیل درستکاری ایشان خواهد بود ، باید در هیچ موقع ایشان را از شرافت و فرایض مأموریت خود غافل نگذارید .

باید همهٔ حضرات بعقیدهٔ پاك خود را حقیقتاً هادی و معلم و مربی ملت بدانند ، باید باحاد این ملت محنت زده لساناً و فعلا نشان بدهند که شأن آدمیت و معنی غیرت و آئین فداکاری در راه نجات ملت یعنی چه .

باید در هر حال بکرامت فضایل خود همه جا اعلام و ثابت نمایند که مقصود این جماعت اشرف مقصود اتست ، و اخوان این سلسله بجز پرستش حق و استقرار قانون و سلطنت عدل الهی و سعادت بنی آدم هیچ حرف و هیچ آرزوئی ندارند .

و لیکن در میان همهٔ این معانی یك تکلیفی هست

که بمراتب بالاتر از همه وهزار بار واجب تر بر عهدهٔ شخص آن جناب است ، وآن تکلیف عبارتست ازآن خلاصهٔ واضح که از مجموعهٔ معانی فوق حاصل شده واکنون در حضور عقل و دین شما مجسم ایستاده است .

تکلیف آدمیت شما الان مثل آفتاب روشن است .

خدمت این ملت مستمند و تقویت این اتفاق حیات بخش امروز اقدس فرائض شماست .

چه حق خواهید داشت که درراه چنان خدمت مقدس آن شرارهٔ هدایت ربانی که الان در قلب خود حس مینمائید یک دقیقه خاموش بگذارید .

بعد ازین تلفظ عجز در زبان شما بجز کفران حق چه معنی خواهد داشت .

چه خدمتی است که از امثال شما دردنیا ظاهر نشده باشد ، آن ارباب همم که از میان هر صنف مصدر آن همه کارهای بزرگ بوده بر

خلقت شما چه امتیازی داشته اند

چه فرصت وچه مساعد نیست که الان در اطراف شما مهیا نباشد .

مانع چیست که از امروز بواسطهٔ همین ترتیبات جوامع یک عمارت عالی برپا نمائید ودر این شاه راه نجات ملی معنی وقدر وجود خودرا تا باعلی درجهٔ شرافت خلقت مرتفع بسازید .

از برای یک خلقت یک ، از برای یک ذات مکرم چه افتخاری ، چه ثوابی ، چه سعادت بالاتر از آن که محض خلاصی یک ملت مظلوم اسباب بفضل الهی بشوید .

واگر امروز در چنان وظیفهٔ شریف غفلتی بخود راه بدهید فردا جواب خدای منتقم را چه خواهید گفت .

غفلت دیگران کدام یک از وخامت غفلت شما را خواهد پوشاند .

(یا ایها الذین آمنو علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل

اذا اهدیتم الی الله مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم تعملون)

درختم مجلس سماى حضور را باین پیام آخر وداع مینمایم .

وقوع این مجلس را سهل نشمارید .

سر این امانت را محترم بدارید .

واز براى ابراز معانى آن وجود شریف همین قدر بدانید که روح امت خدا متوجه اقدامات سما وقدرت پروردگار عالم ضامن مردانگى شماست .

(تبارك الله الذى بیده الملك و هو على کل شیءٍ قدیر) اوایل قرن چهاردهم هجرى

انتهى

خادم وطن عبدالله طهرانى مشهور به [کاوه] محض اشاعهٔ آثار خامهٔ جناب اشرف پرنس ملکم خان نظام‌الدوله و خدمت به فرزندان ایران این رسائل اربعه را بطبع رسانید (۱۰ صفر ۱۳۲۶)

~~Юзаер~~ ² → Юзаедонли

Тахтхи Лит.

۱۳۲۹

در پیرشنبه شب پدر مرحوم داشتم این کتاب را میخواندم

دیدم یا حتی در ترک گفتم که این قدر چه حرکت دیگر میخواند

این قاف که در ترکیه چوان عرض کردم

کند) مرتبا قاف در سری هیچ جای دیگر از

چه چیز باشد همه تصور کن که

کشتی قاف پدرم دارم سبب قاف که روزی

خود مرا مرتب من که کدام قرقه باشد

قاف کسی را که ... ز تیسه ... سینه

کتابخانه شرافت
۱۳۲۴

مقدمه

قابل توجه خوانندگان

ای خوانندگان عزیز گمان میرود این رساله کوچك دارای مطالب صحیح بی غرضانه ایست که شمارا از حقوق و وظایف خود مستحضر میسازد و بشما میفهماند تاچه درجه اهمیت دارد مجدانه ازروی راستی در صدد اخذ حقوق و انجام وظایف خود برائید

موافق عقل سلیم و رای مستقیم بر هر فردی از افراد ملت فرض ومتحتم است: حقوق خودرا بداند و بمقام اخذ آن بر آید: وظایف خودرا بشناسد و در انجام آن سعی نماید: فرق نمیکند کسیکه بهوای نفس حقوق دیگران را پایمال میکند با کسیکه بتضییع حقوق خودراضی شده بمقام اخذ آن بر نمیاید هردوبی وجدان و در نزد خالق خود مسئول و مؤاخذند

انسان بی وظیفه آیا غیر از حیوان وحشی است که از ارتباطات مشفقانه انسانیت بی بهره و از لذایذ برادری و نوع پرستی محروم است؟

و انسان بدون حقوق آیا غیر ازآلتی است برای کار رؤسا و مستبدین که اورا مثل حیوانات بکار انداخته از او

ای ملت خدا تو را انسان و اشرف مخلوقات خلق کرده و وظیفه تورا افکار و اعمال عالیه قرار داده وخواست مقدسش این بوده که در میان جنس خود طبعا آزاد و بطور مساوات و برادری زندگی کنی فاعل مختار باشی و دیگری نتواند بر تو ریاست کند آیا فقط تصور برتری یك مشت مستبدین خود خواه قلب تورا خجل نمیکند وبهیجان نمیاورد

مسلم است یکنفر بتنهائی نمیتواند درمقام تحصیل و حفظ حقوق خود که لاینقطع برآن هجوم دارند برآید پس باید اتفاق و اتحادبا برادران خود نمود و این اتحاد حاصل نمیشود جز بانجام وظایف انسانیت و بمحبت خالصانه اخوت وقتیکه اتفاق نمودیم هریك منفرداً برای تحصیل و حفظ حقوق خود دارای قدرت و قوت کامله خواهیم بود

وقتیکه معنی اتفاق را فهمیدیم و بمفاد آن عمل نمودیم امیدواری کامل برای هریك حاصل خواهد بود ولی باید دانست فقط خیال اتفاق برای ما کافی نیست باید این نیت مقدس را با تحمل درمشقات توام نمود بدون عمل ممکن است بهترین افکار و احساسات بی نتیجه بماند مثل بذریکه هرقدر خوب باشد تاآنرا در زمین حاصل خیز نیفشانند و از آن توجه نکنند بدیهی است بکلی بی ثمر و بی رشت میماند

پس باید کار کرد و تن بزحمت و مشقت داد بدون تحمل زحمت همیشه باین انقلابات دوچار خواهیم بود ولی هزار افسوس بجای اینکه شب و روز درکار باشیم و حقوق پایمال شده خودمان را به چنك آوریم هریك بگوشهٔ خزیده اوقات شریف خود را ببطالت صرف مینمائیم ودرکارها مردد و حیرانیم و همین تردید و حیرانی زیادتر اسباب گسیختگی رشته زندگی شده روز بروز بر ضعف و یاس ما میافزاید

راست است که از هر طرف انواع محذورات و موانع مارا احاطه کرده ودر هر قدمی دو چار هزار اشکالات و زحمات هستیم و اشخاصی که مارا برای منافع خود بکار داشته اند قلاده عبودیت بگردن ما انداخته تازیانهٔ در دست گرفته بما حمله دارند و همیشه مواظب افعال و اعمال ما بوده هیچوقت راضی نمیشوند بقدر سرموئی از احکام آنها تخطی نمائیم تابمقام مطالبه حقوق خود برائیم ولی انصاف را آیا یك قلاده و یك تازیانه برای قید انسان کافی است؛ آیا چنین

Ктабиь заефимимит
Вбрадрибрабри
Въиткад драдзириан

شخص مقید را انسان توان گفت ـ ؟

بدیهی است تا غیرت و عصبیت انسانیت در وجودش معدوم نشده باشد هروقت بخواهد میتواند خود را از قید بندگی رها کند این سیادت و آسایش حالیه اهالی ممالك متمدنه را که می بینیم نیست جز نتایج اتحاد وتحمل مشقات آنها که درموقع مطالبه حقوق خود تن بزحمت داده متفقاً بمقام اخذ آن بر آمدند و حقوق خودرا که پایمال مستبدین شده بود دارا شدند

انچه را که آنها صد سال یا دویست سال قبل کرده اند ممکن است ما حالا بکنیم — ممکن است که من بعد برای خود مان کار بکنیم و نتایج زحما تمان عاید دیگران نشود — ممکن است باتها بفهمانیم که ماهم انسان هستیم دارای حقوق هستیم نمیخواهیم تا دامان قیامت کور وکر مثل خر زیر بار باشیم — وقتی متفقا بیك زبان مطالبه حقوق خود را نمائیم کیست که بتواند خواهش ما را رد نماید یا جرئت انکار حقوق مارا کنند ؟

ولی تا وقتیکه هریك در گوشهٔ نشسته و تماشا چی شده «بمن چه» بگوئیم و از عدم پیشرفت کارها شکایت کنیم هرکز امید بهبودی برای ما نخواهد ماند و ضربت علیهم الذلة والمسکنة درشان ما نازل خواهد بود و . . . . . و . . . . .

حقوق و وظایف ملت

آزادی - برابری - برادری

بنام خداوند بخشاینده مهربان

مطلب اول

پوشیده نیست که خالق متعال طینت انسان را منزه ازمعایب خلق فرموده است ولی تمام اشیاء برخلاف طبیعت ومخالف منظور و مطلوب خداوندیست معایب بزرك و مفاسد بیشمار موجود است . تمام مردم که زائیده شده از یك پدر ومادروند بایستی تشکیل خانواده بزرکی داده بیك رشته الفت ومحبت برادری مرتبط باشند این خانواده در ابتدای خلقت شبیه بدرخت بزرکی بوده که ازساقه بزرك آن شاخه های متعدده نموکرده و ازهرشاخهٔ شاخه های کوچك خارج شده و ازاین شاخه ها شاخه های دیکر و تمام این شاخه ها ازیك ممر تغذیه کرده ودریك هوا نمو نموده اند

در یك خانواده منظور هریك فایده تمام آن خانواده است برای اینکه همه یکدیکر رادوست میدارند وقسمتی از نفع عموم حاصل مینمایند وبرای راحت یکدیکر هریك از از اعضاء این خانواده موافق سلیقه و میل غریزی خود متحمل زحمتی شده بیك شغل مخصوصی مباشرت میکند یکی بتجارت مشغول میشود دیکری بزراعت و...و...ولی نتیجه کار هریك عاید عموم و نتیجهٔ شغل عموم عاید هریك میکردد هرچه عاید شد کم یازیاد برادرانه قسمت میشود هیچ امتیازی در سفره خانوادکی ملحوظ نیست وافراط و تفریط دیده نمیشود ضرفی که خداوند از عطیهٔ خود پر فرموده دست بدست میرود بچهٔ کوچك و پیرسالخورده کسیکه بواسطه موانع خارجی متحمل زحمتی نشده و کسیکه تازه ازدشت زراعت باپیشانی غرق عرق آمده بطور تساوی از آن ضرف می نوشند و بهره میبرند غم و غصه و خوشوقتی و مسرت آنها عمومی است و اکر یکی از آنها

از کار بیفتد و مریض بشود یا بسن کهولت ودرماندکی برسد دیکران اورا نان میدهند وتوجه از او میکنند بطوریکه هیچوقت بیچاره ودرمانده نباشد

درصورتیکه نفع هریك نفع عموم است دیکر همچشمی ونزاع از برای چه چیز یکه اسباب افتراق ونزاع عمومی است همانا میل بدارائی تنها است وخداوند تعالی دشمن دارد دارائی تنها را و آن شخص نیز همیشه حریص و هیچوقت ازدارائی خود خورسند نخواهد بود زیرا انسان متلذذ نمیشود مکر بنفع عموم

پدر–مادر–برادر–خواهر چه شیرین تر ومقدس تر ازاین اسامی است برای چه غیر از این اسامی دردنیا موجود است اکر بطوریکه از بدو خلقت این رشته الفت بوده باقی میماند غالب بدیها که اسباب برانداختن ریشه انسانیست کم نام میبود وشفقت عموم مقدرات سخت را سبك مینمود از کجاست که مقدرات ما انقدر سخت و

زندگی ما باین درجه مسکین شده؟ اسباب این بدبختی نیست جز بدست خودما برای اینکه قانون طبیعت‌را بکلی فراموش کرده واز جاده طبیعت خارج شده ایم شخصی که از بستگان وکسان خود دورشده میخواهد ازوسط سنگلاخ عبور کند از سختی‌راه چه شکایت تواند نمود

« به پرندگان نظر کنید به بینید انها نه زراعتی دارند ونه بر داشت حاصلی مینمایند ونه دارای انباری هستند ولی خدای مهربان آنهارا روزی میدهد آیا شماها از آنطیور شریفتر نیستید؟ » اراضی وصحاری خدا برای همه زیاداست وخداوند آنرا باندازهٔ مستعدومنبت خلق فرموده که هریك میتوانید بطور فراوانی احتیاجات خودرا حاصل نمائید اگر بعضی ازمایحتاج خود محرومند برای آنست که خود انسان قانونی را که خداوند مقرر داشته برهم زده ورشتهٔ الفت ومحبت خانواده‌ئی‌را که ازابتداء خلقت بوده گسیخته اندوبرای اینست که اعضاء این خانواده کم کم مغایرت کرده

وباهم دشمن شده اند وبجای اینکه دست بدست داده از یکدیگر معاونت نمایند طایفه بطایفه و دسته بدسته شده فکری جزخرابی یکدیگر ندارند

هوا وهوس وخودخواهی برادر را برضد برادر داشته وهریك طالب نفع خود وضرر دیگریست نهب وغارت امنیت را مطرود داشته وجنك وخصومت عالم را خراب نموده است وقتیکه قدرت وقوت و استعداد کلیه مصروف بانعدام یکدیگر شد وقتل وغارت پیشنهاد مردم گردید وخیال فتح وظفر ممانعت یگانگی دول و آبادانی آنرا نمود وهزارگونه موانع مختلفه سدمعاشرت اهالی ممالك وپیشرفت تجارت انها گردید مسلم است نتایج این بی‌ترتیبی موجب صدمات عمده میگردد

باین واسطه است که ملل شعبه شعبه گردیده وهریك از آنها طایفه طایفه شده اند ودرمیان آنها بعضی پیدا شده موجد این کلمه خبیثه گردیده اند که « حق ماست حکومت

وبر دیگران است اطاعت»

وموافق صرفه ومصلحت خود اختراع قانونی نموده وبظلم واستبداد آنرا برقرارداشته ازیکطرف سلطه ودارائی وتنعم وازطرف دیگر تمام مشقات وزحمات انجمن را مقرر نموده اند

در بعضی از ازمنه وممالك انسان مالك انسان شده مثل حیوانات اورا خرید وفروش مینمایند ودربعضی ممالك دیگر اگرچه آزادی مطلقه از آنها سلب نشده ولی تمام نتایج زحمات آنها عاید کسانی میشود که آنهارا تحت اطاعت وانقیاد خود دارند وطوری با آنها رفتار مینمایند که عبودیت و بندگی برایشان ترجیح دارد زیرا صاحب بنده ئی برای انتفاع خود اقلا اورا نان میدهد لباس میدهد ومواظبت مینماید لیکن کسیرا که زرخرید نیست مادامیکه از او نفع میرسد بکار میاندازند وبعد بکلی متروکش میدارند شخصی که قواء جوانی بواسطه زحمت زیاد از او زایل شده وضعف

براو مستولی گردیده باید از گرسنگی وتشنگی درکوچه تلف بشود تعجب در این است منظر چنین شخصی که عمرخودرا بزحمت تلف کرده اسباب تنفرشان میشود واگر احیاناً لقمه نانی طلب نماید این سئوال برایشان ناگوار آمده اورا از خود دور وبکلی مضمحل مینمایند

بلی درهمه جا غرض شخصی و خود پرستی مواسات ونوع پرستی را ازمیان برده برادرها به‌برادرها میگویند ما ازجنس شما نیستیم خون ما ازخون شما رنگین تر وجنس ما ازجنس شما نجیب تر است ما واولاد ما ازنجبا وبرای بزرگی وحکومت زائیده شده‌ایم وشما فقرا برای خدمت وعبودیت ما خلق شده‌اید سزاوار نیست که خون ما باخون شما آمیخته شود

و بعضی بزرگی و شخصیت را بداشتن مال میدانند کسیکه دارای مکنت است همه‌جا جا دارد ومحترم است وانکه فقیر است ازهمه جا رانده ودرمانده است

بدین جهت است که امتیاز درجات وشئونات هرکه را از روی

مکنت میدهند کسانیکه صاحب بضاعتند خود را ذی حق دانسته داخل هرکاری میشوند واز پرتو زحمات دیگران منتفع شده آنهارا از نتایج زحمت خود بی بهره نموده آلت انتفاع خود قرارمیدهند وکرده نامشروع خودرا قانون میخوانند قانون بعقیده ایشان حدودیست برای تزاید حکومت یك عدهٔ قلیلی از مستبدین برعموم ناس

ازروزیکه رشته مساوات وبرادری اولیه‌را مقطوع داشته اندمردم بدین‌حال گرفتار گشته نعمت وتعیش وراحت نصیب مشتی ازمستبدین شده وبرای دیگران نقمت وزحمت وذلت مقسوم گردیده است آن اشخاصی که صاحب امتیازاتند باسامی مختلفه تشکیل طبقات عالیه‌را داده اند وازاین اشخاص اخیره که دوچارزحمتند ملت مرکب شده است

مطلب دویم

شما که ملت هستید آیا میدانید اولا ملت چیست؟

مردمانیکه در وسط روز درهر فصل سال لا ینقطع

جلو آفتاب وباد وباران مشغول زراعت هستند وعمرخودرا مصروف مشقات نموده بکدیمین وعرق جبین اغذیهٔ عموم را فراهم میاورند ازجزء ملت هستند

کسانیکه بانواع زحمات ومخاطرات تن داده هیزم وزغال ازجنگل های سخت تهیه میکنند ودرمعادن کارمینمایند ودرچاه های عمیق فرو رفته استخراج معادن وفلزات که مایحتاج ارباب صنایع وکسب است مینمایند وتمام عمررا مثل زراع صرف احتیاجات عموم میکنند ازجزء ملت هستند

مردمانیکه آهنگرند وهزار نوع مایلزم عموم را فراهم میکنند وهمچنین نساج ها که انواع پارچه هائیکه لازم زندگی عموم است درست نموده عمر عزیز خودرا صرف نفع عموم مینمایند ازجزء ملت هستند

کسانیکه محض خدمت بنوع تحمل مشقت خشکی ودریا وگرما وسرمارا کرده برای وسعت معیشت عموم بشهرهای مختلفه رفته اتساع تجارت میدهند ازجزء ملت هستند

ایا سربازانیکه برای حفظ وطن جان خودرا درکف
دست گذاشته و عمر خودرا وقف عموم کرده اند ازجزء
ملت نیستند ؟

وهمچنین کسانیکه وقت خودرا صرف نفع عموم کرده
مشغول تربیت مردم هستند وشب وروز درزحمتند واز اثر
قلم آنها ملت از حضیض جهالت ومذلت باوج دانائی وابهت
میرسد ودارای همه نوع ترقیات میشود غیراز ملت هستند ؟
ونیز کسانیکه بهروسیله وترتیبی است اسباب راحت عمومرا
فراهم آورده واز زحمت خود منظوری جزخدمت بنوع
نداوند آیا جزء ملت نیستند ؟

فقط معدودی از متمولین مفت خوررا استثنا کنیم
باقی مردم جزء ملتند

بدون ملت هیچ ثروت وبزرگی وهیچ ترقی وزندگی
ممکن نیست زیرا زندگی بدون اسباب ممکن نشود وتهیه
اسباب درهمه جا جز بدست ملت میسر نگردد

فرض کنیم غفلتاً ملت مفقود شود برای انجمن چه
باقی میماند مسلم است بعداز فقدان ملت فقط معدودی
متفرق روی زمین باقی خواهد ماند که ناچار باید متحمل
زحمت زراعت وسایر مایلزم خود بشوند وبرای زندگی و
فراهم کردن مایحتاج خود انوقت جزء ملت خواهند شد

حالا دراین انجمن که غالب مرکب از ملتند واز نتایج
زحمات آنها زندگی مینمایند حالت ملت چیست وچه برای انها
میکنند؟ آنها را بانواع مخاطرات دوچار نموده مانع از
اصلاح کارو رفع صدمات آنها میشوند واز ثمره زحماتشان
جز مختصری انهم باکراه بخودشان نمیگذارند و اتصالا
به آنها بدگوئی وفحاشی میکنند وهمان رفتاریکه زراع باگاو
وحیوانات خود مینمایند با آنها معمول میدارند بلکه یک
درجه سخت تر مختصراً حال این بیچارگان رقیت وبندگی
نامحدودیست وفقروذلت بدون امیدواریست

مطلب سوم

اگر رنج و تعبی که از ابتداء قرنها در این کره نه از روی طبیعت بلکه بواسطه عیوبات و خودخواهی انجمن بملت وارد شده شمرده گردد مثنوی هفتاد من کاغذ شود

آیا همیشه همین طور باقی خواهد ماند آیا ملت خلق برای این همه زحمت و محنت شده آیا استقبالی برای او نخواهد بود آیا در تمام عمر از هر گوشه و کنار ناله سختی و بدبختی او بلند خواهد بود آیا این بدبختی همیشه نصیب او شده و بهبودی برای او نخواهد بود و یا خدای رؤف مهربان آنها را معذب کرده که همیشه در تعب و مشقت باشد

نعوذ بالله اگر چنین تصور کنیم تکفیر بخود کرده خواهیم بود

طریقه خداوندی طریقه عشق و محبت است و آنچه که از جانب خداوند است نه عذاب و اسباب زحمت این بیچارگان است بلکه همه عطیه و انعامی است که بطور فراوانی

اطراف آنها را فرا گرفته

هوای خوش و نسیم روح بخش فصل بهار نیست جز بوزش مکرمت او و شبنم جان فزا که اسباب اطفاء حرارت تابستان است نیست جز بنفس مرحمت او

بعضی میگویند شما برای زحمت خلق شده اید و تقدیرتان چنین است

اگر بدقت ملاحظه کنید می بینید خود آنها باعث بدبختی شما شده زیرا راحت خود را در زحمت شما قرار داده و بر شما مشتبه میکنند که تقدیر و سرنوشت شما زحمت و مشقت است و بجد و جهد چاره نمیشود و جلو تقدیر کوشش بی ثمر و از روی بی خردی است که جام می خون دل هر یک بکسی دادند در دایره قسمت اوضاع چنین باشد

باین اراجیف که فقط از روی هوا و هوس و خودغرضی میگویند گوش ندهید راست است راحت ابدی که مطلوب همه است در دنیا یافت نشود و بایستی برای کسب معیشت و جلب

تحمل همه نوع زحمت را نمود وکار کرد لکن هر شغل وکاری نباید همیشه با آن رافت وشفقت خداوند عذاب وزحمت دائمی باشد بلکه بعد از هر زحمت ومشقتی یك راحت ولذتی مقدر فرموده است فی المثل همه شبیه بدهقانی هستیم که اول زمستان مشقت کاشتن را متحمل شده درپائیز ثمرهٔ آنرا برمیدارد آیا زحمت او بدون راحت مانده وامیدواری نتیجه زحمت اورا بدل براحت ومسرت نمیکند ؟ و . . . . . و . . . . .

فقر وفاقه ئی را که شما میگوئید تقدیر است وراه چارهٔ آن مسدود است بالعکس طریق نجات از آن آسان است زیرا برای پیشرفت امور هیچ مانعی درطبیعت نیست بلکه درخود انسان است وهروقت بخواهید میتوانید دفع آنرا نمائید برای اینکه انتفاع کسانیکه مانع ترقیات شما هستند از شماها است وخودشان بخوبی این مسئله را میدانند پس درمقابل شما آنها چه هستند وچه قدرتی دارند شماها صدنفر هستید درمقابل هریك از آنها

اگر تاکنون از زحمات خود نتیجه ئی نبرده اید جای تعجب نیست زیرا غالب قانون صحیحی دردست نداشته ودر قلبتان هیچوقت مروت واحسان نبوده است

شما میتوانسته اید حقوق خود را مطالبه کنید ولی باسم حقوق شما حقوق دیگرانهم ازمیان رفته است شما میتوانسته اید بنای اخوت وبرادری را بگذارید وحکومت خداوندی را که حکومت رافت ومحبت است مجری وبرقرار دارید ولی بالعکس هرکس بفکر خود بوده ومنظوری جز جلب منفعت خود نداشته است

حرص وبغض شمارا منقلب داشته است اگر بقلب خود نظر کنید غالب این خیال مخفی را می بینید که برای چه من زحمت بکشم دیگری درعیش وراحت باشد وبرای چه او بهتر ازمن باشد ؟ میل شما همیشه براین است که بجای او باشید وبجای او زندگی نمائید

پس این خیال باطل نه تنها رفع بدی نمیکند بلکه اسباب

دوام آن میشود بدی درخود ظلم است وظلم بد است هرکه میخواهد فاعل آن باشد ولو بواسطه آن درعیش وراحت باشد

اکر بخواهید از زحمت برهید خوبی کنید وبوسایل خوب متمسك شوید فرق است میانه قدرت کامله که عدالت ورفاهیت بسته باوست باقدرت وحشیانه که ازظلم واستبداد ناشی است

اکر بخواهید ازبدبختی نجات یابید انقدرکه بفکر خود هستید بفکرنوع خود نیزباشید خوش بختی آنهارا خوش بختی خود وبدبختی آنهارا بدبختی خود بدانید عداوت را بدل برافت وکبر ونخوت را بدل باخلاص ومحبت نمائید تا نفاق اسباب افتراق شما نشود دیکری مسلط برشما نکردد وقتی متحد شدید همه یکی خواهیدبود آنوقت کیست که مانع اجرای مقاصد شما بشود (صدهزاران خیط یك تورا نباشد قوتی) (چون بهم برتافتی اسفندیارش نکسلد) لیکن حالا که هرکدام بفکرخود ونفع خود هستید هریك تنها خواهید بود

انوقت مستبدین مانع مقصود شماشده بواسطه هریك از خودتان مسلط برشما میشوند ولی وقتیکه نفع هریك نفع عموم ومقصود هریك مقصود عموم باشد کدام قوه ایست که برشما غلبه نماید

آیا میدانید تکالیف شما چیست تاازحضیض مذلت باوج ابهت نایل شوید

تکالیف شما این نیست که فقط فرد فرد درصدد استراحت خود برآئید زیراعموم ناس بازدرحالت فقر وفاقه باقی خواهند ماند ودرحالت حالیه هیچ فرق حاصل نخواهد شدخوب وبدکماکان وجود خواهد داشت فقط ترقی وتنزل در عدهٔ از اشخاص خواهد بود نه درعموم

ونیز تکالیف شما این نیست که سعی درعزل ونصب وتغییر وتبدیل حکام نمائید هرکه حاکم باشد فرق بحال شما نخواهدکرد زیرا حکومت دردست جماعتی از متمولین مستبدین خودخواه است که جز نفع خود مقصودی ندارند

وشمارا برای فایده جزئی خود میفروشند وهمیشه شما پایمال
خود غرضی آنها خواهید ماند وهیچ وقت ظلم از میان
برداشته نخواهد شد

پس تکلیف شما خیلی مهم است تکلیف شما اینست که متحد
شده تشکیل عائله عموم وانجمن حقه را بدهید وبطوری که
منظور خداوندی است عمل نمائید وقتیکه یکدیگررا مثل برادر
دوست داشته وهریك نفع خودرا درنفع عموم وراحت
دیگریرا راحت خود بداند واز معاونت یکدیگر مضایقه
نکنند بدیهی است غالب بدبختی ها که نوع انسان را معذب
دارد یکمرتبه برطرف خواهد شد وطریقه نوع پرستی
ومساوات بمیان آمده بطوریکه خواست خداوندیست متحد
خواهید بود

مطلب چهارم

بنابر شرحی که داده شد فهمیدید مقصدیرا که باید بطرف آن
نایل شوید طبیعت که مربی کل است شمارا بطرف خود

جاذب است وطرقی را که بواسطه آن ازانواع بدبختی ها که
شمارا احاطه کرده میتوانید نجات بیابید بشما نشان میدهد
ومیل به بهبودی وبختیاری خود که منوط به بهبودی
وبختیاری تمام برادران است بشما الهام مینماید بنا براین
کوشیدن درنفع عموم کوشیدن درنفع خوداست وممکن نیست
کسی از زحمات خود نتیجه ببرد جزاینکه مقصودش خدمت
بنوع باشد

فقط شناختن مقصدیرا که خداوند علامت آنرا
گذارده است کافی نیست باید وسائلی را که بتوسط آن نایل
بمقصد میشوید نیز بدانید که سعی وزحمت شما باطل وعاطل
نماند

اینك من حقیقت را بشما میگویم ونجات درراستی است
بعضی که جزحرص وتذویر چیزی ندارند میخواهند حقیقت
را مستور بدارند وحال اینکه حقیقت مظهر خداوند است
وهرکس حقیقت را مستور داشت منکر ذات حق گردیده است

علمی که حاکم زندکی وهادی طرق رشد وترقی نوع
بشر است همانا مرکب از شناسائی قوانین حقه انسانیت وپیروی
به آن است ومجموعه این قوانین که تهذیب اخلاق نیز ناشی
ازان میشود عبارت ازحقوق انسان ووظایف انسان است

تاکنون بعضی فقط ازحقوق شما بشما کفته وبرخی
فقط ازوظایف شما بشما سخن رانده‌اند ولی انفصال این
دوشیئی لاینفك موجب مخاطرات عظیمه است وباید شما هم
عالم به حقوق خود وهم بصیر بوظایف خودتان باشید تااولی را
مطالبه وثانی را تکمیل نمائید وبدین وسیله ازاین کرداب
مذلت ومسکنت برهید

حقوق ووظایف توامند وفی المثل شبیه بدو نخل هستند
که تادرجوار یکدیکر نباشند میوهٔ ندهند پس باید دانست حق
هریك چه ووظیفه هریك چیست

حقوق شما عبارت از وجود شما است عبارت ازحیات
وآزادی شما است

آیا هریك حق زندکی وحق حفظ عطایای خداوندی را
نداریم؟

آیا هرکدام در تقویت قوای جسمانی وروحانی خود
بدون ممانعتی ذی‌حق نیستیم تارفع احتیاجات خودرا کرده
درصدد ترقی برآمده خودرا ازعالم حیوانیت بعالم انسانیت
ارتقاء دهیم وبقرب حق واصل کردیم

آیا انصاف است کسی را همیشه درذلت وجهالت اسیر
داشت ومانع بینائی او کردید؟ درصورتیکه جدوجهد او در
استخلاص ازجهالت موجب ضرر کسی نیست وفقط منافی
باخیال کسانی است که راحت خودرا درمشقت وعیش خودرا
درذلت دیکران قرار کذارده اند

حال این اشخاص شبیه بدرندکانی است که بخواهند از
طعمه خود دور وازخوردن آن محروم دارند

بنا براین آنچه برای هریك حق است برای تمام
حق است وباید تمام زندکی کنند ودر اعمال وعقاید خود

آزاد باشند تادر صدد تکمیل نواقص خود بر آمده بمدارج عالیه
نایل شوند پس باید هریك مراعات حقوق یکدیکر را بنمایند
این است شناختن حقوق واجرای عدالت

ولی عدالت به تنهائی برای رفع احتیاجات ما کافی نیست
ممکن است هریك بدون اینکه از حقوق خود تجاوز نمائیم
زندکی کنیم ولی ازمعاونت یکدیکر که لازمه تعیش است محروم
خواهیم بود واکر یکنفر کرسنه بماند هیچ کس باو اعانتی نکرده
خواهد کفت من که نه ظلمی باو کرده ونه تضیع حق اورا
نموده ام ومانع پیشرفت کار او نشده ام برود نان خود راپیدا
کند تحمل او که بامن نیست

آنوقت فقرا وایتام ومرضا وضعفا همه درمانده خواهند
شد هیچ تکیه کاهی وعمل خیری وجود نخواهد داشت بالعکس
خودپسندی وکبرونخوت عالمرا فراکرفته هریك بفکر خیش
وراحت خود خواهدبود (نه شکوفه نه برکی نه ثمر نه میوهٔ دارم
عجبم که پیردهقان بچه کار کشت مارا) وجود چنین اشخاص

بی مصرف مثل جسد بی روح است وهیچ ثمر واثری بر ان
مترتب نیست

چون ما محتاج بیکدیکر هستیم ومثل شاخه نازکی که به
تنهائی طاقت اندك بادی ندارد بمعاونت یکدیکر ناچاریم
وچون نوع بشر بدون ارتباط یکدیکر وانفاق کردن مالی را
که از پرتو قانون عدالت شخصاً مالك است مفقود میشود
برای حفظ خود محتاج بقانون دیکریست وآن قانون عبارت
ازاحسان است واحسان که تشکیل اعضاء انسان را میدهد
نیست جزاجرای وظایف وتکالیف که مبنی برعدالت است

چه روزکاری دارد کسی که از تمام آزادیها محروم باشد
وباختیار خود وبدون حکم واجازه غیری نتواند بهیچ امری
مباشرت نماید ؟ وچه حالتی دارد ملتی که باین درد مبتلا باشد
مسلم است حیوانات وحشی در جنکلها ومغاره ها خوش
بخت تر وآسوده تر زندکی میکنند

چه خواهدبود حال کسیکه مفرداً خود پسنداند زندکی

کند و نفعش بکسی نرسد و ضررش نیز علی الظاهر بکسی وارد نیاید و فکری جز تعیش خود نداشته باشد؟ و نیز چه خواهد بود حال ملتی که مرکب از اشخاص خود پسند باشد و هیچیك بفکر دیکری و داد رس نوع خود نباشد ناله و فریاد صاحب درد بجائی نرسد و درمانده ئی دستکیر نشود چنین ملتی از تمام لذاید احسان و عشق نوع پرستی و از ثمره زندکی و حیات ابدی محروم خواهد بود

مقصود از حقوق آزادی و حریت است و مقصود از وظایف اتحاد و یکانکی است اتحاد عین زندکی و اتحاد کامل زندکی کامل است

طبیعت کاملا احتیاجات مارا بایکدیکر نشان میدهد و آنچه را که می بینیم و می شنویم آیتی است بر محبت و معاونت یکدیکر آیا نمی بینیم پرستورا که در وقت ییلاق و قشلاق همه در یکجا جمع شده متحداً بیك نقطه حرکت میکنند از روی طبیعت احساس کرده اند که هریك تنها از

مخاطرات و صدمات راه در امان نخواهد بود بمعاونت و همراهی یکدیکر دریاها و خشکیها را طی کرده بمقصد میرسند و اکر یکی خسته و درمانده شد دیکری اورا معاونت کرده نمیکذارد در راه بماند و جان بدهد

مطلب پنجم

کفتیم حقوق شما عین هستی شما و حیات و آزادی شما است آیا هر انسانی شخصاً منفرد از دیکری نیست آیا حیواتش مخصوص و قوای جسمانی و روحانی و خیال و عقیده اش منحصر بخود نیست اکر غیر از این بود وجودی پیدا نمیکرد پس حفظ شئونات خود و میل به ترقیات در تحت قوانین عمومی و تلذذ بنعمای خداوندی بدون مانع و عایق عبارت است از حقوق بدون حقوق هیچ ترتیب و ترقی و هستی وجود نخواهد داشت و حقوق از اول خلقت در خمیرهٔ هریك سرشته شده است

پس حقوق هریك علیحده است و بایکدیکر مبادله

نمیتوانید نمود آیا تصور میتوان کرد که حیاتی باحیات دیگری مبادله شود؟ ممکن است گاهی خود را فدای نوع نمود ولی نمیتوان حیواة خود راباو واگذار کرد یاحیواة اورا تصاحب نمود

حقوق به محافظت نمودن خود وزندگانی کردن متضمن است حقوق تمام مایلزم زندگی را آیا خداوند انسان را اشرف حیوانات خلق نفرموده تمام حیوانات از طیور ووحوش وچرنده وخرنده هریك بقدر مایحتاج خود باکمال آزادی درمزایای طبیعت بهره مند هستندهمه یکسان وهیچیك درمیان انها مستغنی نیست خداوند هریك را باندازه خود روزی میدهد

انسان که اشرف از انها است دارای دوحیواة است حیواة جسمانی وحیواة روحانی انسان نه فقط ازماکولات تغذیه میکندهرکله حقه غذای روح اوست وموجب تلذذاوست چه خواهد بود انسانی که عالم شد بقوانین اخلاق وشریعت که

اورا بخدا نزدیك وبنوعش متحد میسازد واورا بواسطه امتیازات عالیه تقوی ازجماد وحیوان ونبات تمیزمیدهد

انسان بواسطه علم بقوانین شریعت واخلاق پی بحقیقت اشیاء برده کشف مستورات مینماید ووقتی که باین نشاه که اول مرحله سختی وصدمه اوست قدم میگذارد ودامنه استقبال را مخوف وکشتی خیال را درگرداب عظیم متلاطم می‌بیند بواسطه علم است که بمقصد رسیده وبمعاونت طبیعت بتمام موجودات تسلط پیدا کرده منتفع میگردد وروز بروز تکمیل نواقص رامینماید بواسطه علم است که اززمین اغذیه خود رافراهم میکند بواسطه علم است که در مسافرت دریا باد را محکوم خود ساخته بساحل مقصود خودرا میرساند وازبخار بواسطه علم قوه غریبه حادث کرده بجای خود دراعمال مشکله بکار میاندازد

بنا بر این علم بقوانین شریعت واخلاق حیواة روحانی انسان است وهمه کس حق علم ومعرفت باین قوانین را دارد

زیرا همه کس مستحق زندکی و محافظت و نشو و نمای خود است

ومقصود از نشو و نما ترقی بدون مانع است که انسان بطور آزادی قوای خود را در تحصیل مایحتاج خود که محدود و مشخص است بکار برد و حقوق خود را که با آزادی وحریت جز او مشکل است همیشه در نظر داشته باشد

هیچ انسانی محکوم دیکری نیست آیا نه اینست که در طبیعت آنها یکسان خلق شده پس از روی کدام موضوع یکی حاکم بر دیکری تواند شد هر کس فاعل مختار و آزاد در رای خود است اکر انسان بوظیفه خود که آزادی در خیال و عمل است رفتار نمود از درجه انسانیت خارج و حیوانی خواهد بود لایشعر

از شما سؤال میکنم آیا کسی که عاری از عقل و اراده باشد یا اینکه ارادهٔ داشته باشد و نتواند مجری کند و آلت غیر شود انسانش توان شمرد ؟

پس آزادی عین حقوق و حقوق عین آزادی است

اکر آزادی نباشد تمام قوانین اخلاق مضمحل میماند کسیکه افکار و خیالات و اعمالش باجبار باشد چه توقعی از او هست و از نیك و بد و خیر و شر چه تواند نمود

پس شما حاکمی جز ذات خالق متعال ندارید و ارادهٔ او اینست که شما آزاد باشید وجد و جهد نموده بقرب او نایل کردید

منزه دارید خداوندی که انسان را اشرف مخلوقات خلق فرموده وتمام موجودات را محض وجود و تکمیل او قرار داده است

مطلب ششم

معلوم شد که حقوق از منشاء خود حافظ وجود انسان و قوانین لازمه مایحتاج انسان است اکرچه ممکن است تعدی به آن وارد شود ولی همیشه از متعدی خود دادخواه و هیچوقت منعدم و مضمحل نشود زیرا انعدام آن باعث انعدام تمام عالم است و اکر آن معدوم شود تمام مخلوقات

معدوم خواهد گردید

لیکن انسان نباید بتنهائی زندگی نماید وخداوند انزوا
را برای او مقدر نفرموده است انسان موافق طبیعت
نشو ونما نمیکند وترقی حاصل نمینماید مگر در میانه انجمن و
اختلاط باهم جنس های خود واز اتحاد افراد تشکیل ملل
واز اتحاد ملل تشکیل نوع بشر یاخانواده عمومی داده میشود
وما باید لاینقطع در ثبات این خانواده بکوشیم تا بدیهائی را
که ناشی از خود پرستی است برطرف کرده وبرنیکی هائیکه
خداوند در راه ما منتشر داشته بیفزائیم

تصور کنید درختی را که تنها در بیابان ومحل باد و
طوفان باشد روز بروز شاخه هایش خم شده وبرکهایش
ریخته وکم کم خشك ومضمحل میشود همینطور است حال
انسان مسلم است برای درخت آب وهوا فقط کافی نیست
مأمنی نیز لازم دارد که از شر باد وطوفان محفوظ مانده شاخه
های آن باعانت یکدیگر نمو نماید

درهر انجمنی فرد فرد آن دارای حقوق مخصوصی است
وبنا بشرحی که بیان کردیم حقوق هیچیك بدیگری زایل نمیشود
ومبادله باحقوق دیگری نیز نمیگردد ومجموعه این حقوق
تشکیل حقوق ملت را میدهد زیرا ملت مرکب از انجمن است
وهیچ انجمنی بدون ملت وجود نداشته ونخواهد داشت

پس ملت نیز مانند افراد خود بطور آزادی حق زندگی
ونشو ونما ومحافظت خودرا دارد وهرصدمهٔ به حقوق او
وارد آید بقانون خداوند وارد شده وهرچه آن صدمات
شدیدتر باشد مصائبیکه تولید از آنها است عظیم تر خواهد بود

اکنون ای ملت بیچاره بگو چه بوده است حقوق تو
وچه شد حقوق تو وچه باعث است که هنوز در زحمت وتعب
مدتی درعبودیت وبندگی وچندی برقیت وبیکاری همیشه
در زیر بار گران سختی وبدبختی هستی شبیه به چمنی که در بهار
سرچین ودر پائیز لکدکوب مواشی واغنام میگردد آیا چه
ثمرهٔ از این آزادی که فقط از روی مسخره است برده ئی

برای چه روی زمین در رنج و مشقتی واز نتایج آن که
بطور مساوات خلق شده محرومی برای چه با اینکه حاصل
زمین اطراف ترا فرا گرفته زحمات تو باعث فراوانی آن شده
غالباً از گرسنگی در ناله و فریادی برای چه سرمای مستان را
عریان و گرمای تابستان را بی سامان هستی برای چه در مدت
حیات از خرقه کهنهٔ که بدن کوفته ات را حفظ کند واز قطعه
کرباسی که در گور که محل استراحت ابدی تواست جسمت را
بپوشاند بی بهره هستی وحال اینکه بارانی که از ابر سرازیر است
تمام نباتات را از گیاه ضعیفی که در قعر دره ها است تا
درختان قوی هیکل که بر فراز قله های کوه واقع است از
رشحات خود سیراب می سازد

ای ملت بیچاره برای چه متألم وافسردهٔ واز استقبال
خود مخوف و ترسناکی و مسرت خانوادگی مبدل بپریشانی
خیال توشده برای چه آب خوش گواری که خداوند برای
تسکین عطش تو خلق فرموده به مذاق تو تلخ وناگوار

گردیده است چرا از اول سن خمیده در زیر بار زحمتی واز
انوار معارف که باعث حیات روحانی تست جز روشنائی
ضعیفی بر تو نرسیده چرا اشعه آفتاب علوم از افق ظلمانی تو
که ترا دران محصور کرده اند تابشی نمیکند مسلم است زندگی
دراین دنیا هیچوقت بدون رنج نخواهد بود واحتیاج و تعب
که مهیج همت است نیز شرطی از شرایط ترقی است ولاشك
انسان اگرچه درحقوق مساویست ولی مشاعر همه یکسان
نیست وهمه کس در یکحال ویکزمان تولد نمیشود وازبرای
همه بیك اندازهٔ اسباب نشوونما مهیا نیست واز اینجاست که
هرکسی غالب یك حرفت و صنعت مخصوصی است و بشغل
مخصوصی می پردازد ودر حقیقت این تفاوت طبایع اسباب
معیشت انجمن وثروت عموم است ولی ازاین ثروت بایست
هریك قسمتی ببرند زیرا فرد فرد ملت شریك دراعمال اند
ومنحصر باشخاص مخصوصه یا طبقات مخصوصه نیست تا یك
نفر یا چند نفری از سیری بنالند وبقیه ملت از فقر و گرسنگی

درغالب جاها تعیش از ثروت طبیعی که ازبرای عموم مقدراست قسمت معدودی ازمردمان که ملت را درتحت طبعیت خود دارند شده و این مردمان بدون اینکه تصور همنوعی را نموده رافت ومحبت برادری را منظور دارند رفتاریرا که زراع باحیوانات خود میکنند بااین ملت بیچاره مینمایند که تمام روز آنهارا بکاو آهن واداشته وشب علوفه مختصری بانها بیش نمیدهند

واین اشخاص برای صرفه خود ملت را بعبودیت خود آورده درپستی وجهالت نکاه داشته اند واز ترس اینکه مبادا روزی حقوق خود را دانسته درمقام اخذ آن برآید بکلی اورا ازغور درامور سیاسی وقوانین پلتیکی ودخالت درکارهای عمومی ممنوع داشته اورا مطیع محض نموده اند

مسلم است غالب مشقات دنیا ناشی ازاین استبداد است و مادامیکه مساوات درمیان نباشد بهیچوجه امید استخلاصی نباید داشت

مطلب هفتم

ای ملت بشنو انچه را که بتو کفته اند وبچه ترا شبیه کرده اند

میکویند تو رمه کوسفندی و آنها شبان تو بوده اند ترا وحشی وخود را انسان میدانند پشم وپوست وکوشت تو نصیب آنها است تو باید در زیر سایه آنها چرا نموده به علفی قناعت کرده تولید و تناسل نمائی و آنها ازکوشت توسیر واز پشم توکرم و از شیر تو متلذذ شوند

ونیز میکویند اقتدار سلطنت نسبت بملت همیشه مثل اقتدار پدر نسبت به اولاد صغیر خود بوده است بدون آزادی وبدون ثروتی وبدون اینکه بتواند حکمی درخوب وبد وخیر وشر خود بکند ملت بیچاره منقاد محض درتحت حاکم مستبدی زندکی کرده مجبور اطاعت میل او بوده وهنوز در عبودیت وذلت باقی است

بعضی برای حکمرانی بملت جز قوت واستبداد چیزی

نمیشناسند و میکویند قوی صاحب قدرت است و قوی دارای حقوق است بدبخت ملت ترا لکدکوب ظلم میکنند این است نتیجه ضعف تو از چه شکایت مینمائی و در کمال ساده لوحی از عنوان استبداد سؤال میکنی آیا بهر طرف علایم آنرا نمیبینی آیا این شمشیرهای آخته وادوات ناریه آلات ظلم نیست؟

بعضی همچو تصور میکنند که حکومت از روی استحقاق نصیب بیك خانوادهٔ شده و خداوند آنهارا بریاست برکزیده است پس بر ملت لازم است همیشه کورکورانه اطاعت نماید و اطاعت آنها اطاعت خداوند است و بهرچه فرمان دهند ولو از روی هوای نفس وخود خواهی محض باشد باید تسلیم شد چه کند بنده که کردن ننهد فرمان را و این عقیده نسنجیده خودرا شریعت خداوندی نامیده اند

ای ملت کوش به خرافات این اشخاص نده و این کفر و افتراء بحق را بانها واکذار و شریعت حقه وحقوق خودرا بشناس تابر آنها غالب شوی

تمام نوع بشر مساوی خلق شده وبنا براین هیچ امتیازی بر یکدیکر ندارند هیچ کس وقت دنیا آمدن حق حکومت را باخود نیاورده وحاکم خلق نشده است اکر کسی از بدو حلقت محکوم اطاعت میل دیکری بود باید در اخلاق و در انتخاب اعمال آزادی نداشته باشد پس در اینصورت نباید ثواب وعذاب صورت وقوع پیدا کند زیرا ثواب و عذاب وقتی است که انسان آزاد در انتخاب خوب وبد وخیر وشر باشد

پس استقلال شخصی واقتدار کامله حکم واحد دارد آنچه که باعث است که انسان من جمیع الجهات آزاد ومختار بنفس خود باشد همان چیز باعث است که انسان صاحب اخلاق ومسئول درنزد خدا وقابل تقوی وپرزیزکاری باشد شعور ومختاریت و آزادی ازخصایص انسان وتمیز او با حیوان است

هیچ کس نمیتواند استقلال ومختاریت خود را بدیکری

واکذار کند زیرا امکان ندارد کسی از طبیعت خود استعفاء بدهد یا از انسانیت خارج بشود و از مختاریت شخصی مختاریت انجمن و ملت ناشی میشود

وقتی شفقت و نوع پرستی اسباب ارتباط مردم و سبب شرکت و معاونت در امور عموم شد آیا نفع این شرکت و معاونت عاید هریك از آحاد ملت نخواهد کردید

در آن شرکت حقوق همه مساویست اکرچه در خلقت و مشاعر تفاوتی داشته باشند و نیز ارتباط آنها که موضوع اتحاد و نفع عموم است باید منوط برای و رضایت هریك از افراد

پس هیچ کس مجبور نخواهد بود که بر خلاف میل خود رفتار کند و وقتیکه میل عموم بشرائطی چند متحد شد این میل عموم یا میل ملت بدون اینکه فسادی در اخلاق ظاهر سازد یا بعدالت و احسان ضرر برساند تشکیل قانون میکند پس قانون علاوه بر اینکه به حریت مطلقه خلل نمیرساند مؤید

همان آزادی و حریت است و بنا بر مصلحت جمهور متوجه مقصد نافعی است برای عموم

اکر یکی یا چندین نفر به آمال و اغراض شخصی خود قواعدی را ترتیب بدهند آنقواعد هرچه باشد قانون نخواهد بود بلکه منافی با اصول قانون است و عملی خواهد بود نامشروع و هادم مقاصد عموم انجمن حقیقی و وقتیکه در بنای طبیعی مساوات مملکت خللی بهم رسید و حکومت مخصوص بطبقات اعیان و اشراف شد ناچار موجب اغتشاش و ظلم میشود زیرا شرکت حقیقی عموم بدل باستبداد شده است از چه است بعضی حاکم و فرمان دهند و از چه جهت برخی محکوم و فرمان بردارند آیا که اینهارا محکوم آنها نمود و آیا که به آنها کفت برادران شما باید در تحت حکومت و انقیاد شما باشند و شما مالك رقاب آنها باشید آنها زحمت بکشند و نتیجه رنج و مشقت آنها عاید شما بشود ؟

پس هر قانونیکه بمیل و اجتهاد ملت نباشد اطلاق قانون

بر آن نتوان کرد

شمارا از سلطنت و حکومت وامنای دولت ترسانده بشما خدعه میکنند بشما سابقا گفتیم سلطان وحاکم خودتان هستید وملت حقاذاتاً آزاداست وقدرتیکه بدست یکنفر یاچندین نفر جاری میشود باید ناشی ازخود ملت باشد فقط آنهااجرای قانون ومیل ملت‌را باید بکنند وشغلی جزاین ندارند فقط برای همین انتخاب شده نه برای فرمان دهی بلکه برای اطاعت وهرگاه ازاطاعت ملت سرپیچی نمایند آنهارا مثل یك وکیل خائنی ازشغل خود خلع مینماید اینست حقوق آنها ولاغیر

این مسئله را نیز بدانید وقتیکه زحمت ظلم واستبداد شمارا بمطالبه حقوق خود که مستبدین ازشماغصب کرده‌اند مصمم میکند انوقت شما را باسم مفسدین قلم داده شمارا یاغی وطاغی میخوانند

آیا یاغی بکه شده اید وطغیان بکه نموده اید طغیان در

صورتیست که نسبت بحاکم حقیقی باشد یعنی بملت چگونه ملت بخود طغیان میکند یاغی طاغی آن اشخاصی هستند که از پرتو ملت صاحب امتیازی شده بواسطه حیله وغلبه آنهارا مطیع وطابع خود ساخته اند وقتیکه ملت سرپیچی از تحکم آنها کرد نظم وقانون‌را برهم نزده بلکه آنرا برپاداشته ومیل خداوند را که عدالت ومساوات است مجری نموده است

مطلب هشتم

ای مرد زارع که تمام عمر در رنج وزحمتی واز زمین حاصل‌خیز خود بی بهرهٔ چه سبب دارد وقتیکه تمام طبیعت به طلوع صبح خندان است وتمام مرغان درترنم وخزنده‌ها در تعیشند تو بدبختانه متفکر وخاموشی چه سبب دارد که انوار خور که مانند شکفتن گل ازمشرق متشعشع است ظلمت جبههٔ ترا زایل نمیسازد

هرزنبوری کندولی وهرموری لانهٔ دارد برای اینکه در آن راحت نماید وتو بدبختانه بی سکنا وسرگردانی

عنکبوت دارای پردهٔ ایست که اورا از سرما محفوظ بدارد و
تو بیچاره لخت وعریانی ضعیف ترین کرمها در کیاهات جا
وغذائی دارند وتو محروم ازاین و آنی!!

نه اینکه خدا برتو رحم ننموده یا العیاذ بالله بتو ظلمی
کرده است بلکه خدا تمام نعمتهارا برتو تمام کرده ولی جنس
تو ازتو غصب کرده اند ازعطایای خدا چه برای تو باقی
کذارده اند حتی ازقطرهٔ آب دریا تورا ممنوع داشته ودر تحت
انحصار آورده اند

باز تکرار کرده میکویم تمام دردهای ما ناشی از عیوبات
انجمن است وتمام امور بواسطه خودغرضی بعضی ازاشخاص
ازمقصود اصلی خود منحرف شده است ومادامیکه همین
اشخاص مقنن قانونند هرکز بهبودی نباید منتظر بود هرکاه
اینها میل وخیالشان ازروی عدالت نفع عموم بود وشما از
آنها مترصد خدمتی بودید آیا دراینحال تفوقی برشما داشتند؟
آیا تمام کارهای راجعه بعموم را منحصر بخودشان مینمودند

آیا از روی غیرت وخیرخواهی شما است که شمارا ازمنافع
خودتان باز میدارند؟ آیا برای خودشان است یابرای شما؟
برای منافع خودشان است یابرای منافع شما که مدعی ریاست
وحکومتند؟

اکر برای منافع خودشان است بچه عنوان واز
کجا است این امتیاز واکر برای منافع شما است آنها که شمارا
بی تمیز دانسته میکویند خیروشر خودرا نمیفهمید ومانند
بهائم هستید ......و......

ماهمه مخلوق یک خالق وهمه برادر هستیم وخالق متعال
هیچوقت برادر را بنده برادر قرار نداده ونفرموده است
یکبرادر حکم کند وبرادر دیکر محکوم شود

پس تمام نوع بشر اعانت وعدالت واحسانرا مفروض
یکدیکر هستند وانجمنی که اغراض هواوهوس انقدر سخت
ومستبد درانظار جلوه داده فی نفس امر نباید جز اتحاد و
اخوت وتقویت یکدیکر مقصودی داشته باشند

ایا قبل از ایجاد ملت پادشاهان و بزرگان و اشراف وجود داشته اند؟ اگر ملت بطور تساوی و آزادی قبل از این امتیازات وجود داشته و اگر این امتیازات از روی دزدی و تقلب و استبداد نبوده پس تمام این امتیازات از خود ملت ومیل مستقله او وسلطه ابدی او ناشی شده است اگر غیر از میل ملت باشد تمام این امتیازات نامشروع ومخالف قانون خواهد بود اشراف واعیان وسلاطین وصاحب امتیازاتیکه مدعی استحقاق بزرگی هستند وملت را مستحق محکومیت خود میدانند مردمان ظالم مستبد آشوب طلبی هستند که قصدی جز هلاکت وخرابی انجمن ندارند

ملت تاسیس امتیازی نکرده وایجاد درجهٔ ننموده فقط موافق قوانین که خود ملت مؤسس آن بوده ومیتواند آن قوانین را تغییر دهد تعیین اشغالی نموده است یعنی این شغل را بیکی و آن شغل را بدیگری محول کرده تا مقاصد ملی را انجام دهند

ای اشخاص مذور که خودرا مسلمان میدانید اقلا بفرمایش خاتم رسل وهادی سبل ص گوش کنید که میفرمایند (سیدالقوم خادمهم) کسیکه میخواهد رئیس ملت بشود باید خادم هریك باشد وبهریك صادقانه خدمت کند

پس ای ملت اگر شخصی ولو هرکه باشد جسارت ادعای ریاست شمارا بکند مبادا بگذارید فشرده ظلم استبداد او بشوید واز اشخاصیکه شمارا ازجانب خدا امر برقیت میکند گول نخورید دروغ میگویند که شما ملت از علم وادراك بی بهرهٔاید و نمیتوانید به خودی خود سلوك کنید وبرای انتظام امور خود مجبور بداشتن حاکمی هستید میخواهند شمارا درگرداب جهالت وحیوانیت مستغرق دارند

گوش بحرف این اشخاص ندهید حقوق شما است که کسی نتواند حکمی برشما کند وبرای شما قانونی بمیل وغرض شخصی خود مقرر دارد بایستی قانون صادر ازمیل خودتان باشد ومجری آن فقط وکیل غیر مستقلی است ازطرف خودتان

وقتی به حقوق خود رسیدید وازروی عقل عمل نمودید
مسلم است این وضع بکلی تغییر میکند رنج ومشقت عموم
تخفیف مینماید افراط وتفریط ثروت بی صد وفقر بی اندازه
که اسباب یاس وتاثر نوع بشر است زایل میشود نکبت وذلت
فقر بر طرف واغذیه روحانی وجسمانی موفور و درمیان
برادران بطور مساوات قسمت میکردد دیکر اطفال زمانیکه
بدوخسته و درمانده وارد میشود بعجز وزاری طلب نان و
فریاد قحط و غلا نمیکنند ودستهای کوچك را جز برای شکر
عطایای خداوند به آسمان بلند نمینمایند مادر همیشه متبسم
واز زندکانی خود بشاش و پدر همواره ازنتایج زحمت خود
خورسند وامیدوار باستقبال خود است

مطلب نهم

شناختن حقوق فقط مارا کافی نیست برما لازم است
وظایف وتکالیف خودرا نیز بدانیم زیرا اجرای وظایف
اهمیتش کمتر از انجام حقوق نیست وهردو موافق احکام
خداوندی برما متحتم وواجب است وبدون حقوق وو ظایف
امیدی برای ما باقی نیست

حقوق حافظ هستی وزندکانی شما و باعث آزادی و
حریت شما است بواسطه حقوق است که شخصیت شما
مصون میماند ودیکری بمحض ورود نمیتواند مالك رقاب شما
شده بمیل وهوای نفس خود شمارا آلت قرار بدهد

ولی باید دانست که هستی و آزادی به تنها مارا کافی نیست
زیرا هیچ شیئی منفرداً درعالم استقامت پیدا نکرده و بخود
متکی نبوده وازخود تغذیه نموده بلکه ازبدو خلقت مدار عالم
بدادو ستد ومعاونت در امور بوده واکر غیرازین بود
رشته زندکی بکلی مقطوع میکردید آیا کیست که بتواند کاملا
بدون اعانت وکمك دیکران زندکی کند زیرا ماچه در طفولیت
وچه در بلاها وامراض بلکه درهمه چیز محتاجیم باعانت غیر
انکسیکه تصور میکند که تنها بدون ارتباط بانوع که نه چیزی
از دیکران بکیرد ونه چیزی بغیر بدهد میتواند زندکی کند

مثل وحشیان جنکل خواهد بود بلکه کمتراز وحشیان جنکل برای اینکه آنها نیز بجماعت ودرعائله زندکی مینمایند حیوانات باجفت وبچه خود انسی دارند واز آنها پرستاری میکنند ودر موارد دفاع واشتغال بکارهائیکه محتاج الیه عموم است باهم شرکت مینمایند انسان منزوی همیشه ازمحبت نوع ووجدان محروم ودر حوزه خلقت درختی است بی ثمر وجمادی است بی اثر

پس همینطور که میل ومحبت غریزی حیوانات را موافق قوانین مخصوصه خودشان بیکدیکر نزدیك میسازد همینطور وظایف نیز تمام مخلوق آزادرا بیکدیکر متحد مینماید وظایف اساس انجمن وشرط اهم وجود عموم است

حقوق باعث اینست که هرکس مصروف ومتوجه شخص خود میشود زیرا مقصود فوری حقوق محافظت شخصی است وهرحقوقی اصلا شخصی است پس مطالبه حقوق تمنای نفع خوداست بنابراین فقط حقوق بدون

وظایف خودخواهی محض است وموافق قوانین اولیه میتوان عین بی عدالتی وظلم دانست آیا ظلم مکرنه اینست که انسان مطلقا خودرا بدیکران ترجیح داده آنهارا فدائی خود نماید ارتکاب بقتل وسرقت وجنایتی جز اینست که دیکریرا بهوا ومیل خود فدائی خود نموده است

وظایف بالعکس هرکس را مصروف ومتوجه بغیر میسازد زیرا مقصود وظایف بمحافظت وخیر عموم است انجام وظایف خدمت وانتفاع بغیراست پس وظایف مطلقه اخلاص وفنای محض وعین عدالتاست آیا عدالت ومحبت نوع نه اینست که انسان دیکرانرا برخود ترجیح داده وخودرا فدائی آنها بداند

حقوق را باید مقدس داشت زیرا حافظ نوع وباعث وجود انجمناست وظایف را نیز باید مقدس دانست زیرا حافظ انجمن وباعث اتحاد آنهااست وبدون وظایف هیچ کس ترقی نکرده ونخواهد توانست زندکی نماید

اگر حقوق همیشه محفوظ و وظایف انجام داده میشد چقدر اسباب نیکبختی و سعادت و باعث پیشرفت و ترقی نوع بشر میبود

از کجاست وازچه جهت است این نظم غریب و ترتیب عجیب که در طبیعت دیده میشود آیا نه جز اینست که در تمام موجودات بجای خود و مستقیم در محل خود است و هریك مطیع قوانین مخصوصی است که بدون تخلف شغلی راکه خداوند برای آن مقرر داشته انجام میدهد از خورشید جهان تاب تا ذرهٔ بیمقدار محکوم بانجام یك مقصودند اگرچه بطرق واسباب مختلفه باشد وتمام موجودات دراین عالم شریك در ترقی ونمو یکدیگرند همینطور کروات نیز بعداز دورهٔ ترقی خود تجربه شده جزء کروات دیگر میشوند

اگرچه هیچ مخلوقی وجودش بسته بوجود دیگری نیست ولی محض دوام زندگی بایست همیشه جاناً ومالاً بهمدیگر معاونت نمایند زندگی عبارت است از استفاده روح ومردن عبارت

از تسلیم آن است حیات حقیقی فناء ونیستی در راه دیگران است

آنچه راکه جماد ونبات وحیوان لایشعرانه بواسطه یك محرك ومقدر محتومی بجا میاورند انسان باید باکمال شعور وبطور آزادی به آن عمل نماید اطاعت نوع را که خود فردی از آنست نموده برادر نوعی را مانند خود دوست بدارد وخیر اورا خیر خود دانسته از خوشوقتی او خوشوقت واز بدبختی او دلتنگ گردد خدمت اورا برخود فرض و وجود اورا عین وجود خود بداند وفنای او باشد تا اتحادی را که منظور خداوند است تکمیل نماید

مطلب دهم

وظایف راجع بتمام موجودات است زیرا هرکس که در این عالم وجود دارد مشیهٔ کامله انجام شغلی باو محول است وهمه از عطایای الهی بهره مند وحق تعیش وتمتع شد آنرا دارند انعدام وتکدر نعمتی بواسطه اغراض

شخصی موجب اختلال معیشت است و عملی خواهد بود نامشروع و مخالف قانون انتظام

ستایش کنید خداوند را در ادنی خلقت او و دوست بدارید هر ذی روحی را همچنانکه خداوند او را دوست میدارد

خداوند انسانی را که عقل داده و اشرف مخلوقات وسلطان طبیعتش قرار داده نخواسته است ظالم مردم آزار باشد نظر ملاطفت ومرحمت او شامل حال تمام موجودات است حتی از مور ضعیفی که در زیر پای ماست منصرف نیست

هیچ انجمنی بدون وظایف تشکیل نمیگردد زیرا بدون وظایف هیچ ارتباطی میان مردم پیدا نمیشود وچنانچه گفتیم وظایف شامل است عدالت واحسان را

روا نداشتن آنچه را که بخود روا ندارید معنی عدالت است

اعانت و افاضه بغیر آنچه را که خود مایل باستعانت واستفاضه هستید معنی احسان است

یکی از حکما حکایت میکند: شخصی بود که در کسب وصنعت خود بکدیمین وعرق جبین نان خود وعیال خودرا فراهم آوردی و به آسودگی زندگی میکردی اتفاقا قحط وغلائی در مملکت پیداشده وکسب او نیز کساد گشت بدفعات آنچه را که گرد آورده بود فروخته خرج خود ونفقه عیال نمود تاوقتیکه بکلی از هستی ساقط ودرمانده گردید دو نفر همسایه داشت که یکی بسیار با بضاعت وباثروت دیگری نیز تایکدرجه براحت زندگی میکرد شخص فقیر نزد همسایه متمول خود رفته خواهش اعانتی نمود همسایه متمول خواهش اورا رد کرده جواب گفت آنروزی که مشغول کسب بودی آیا من از مزد تو کسر گذاشته یامانع کارکردن توشدم که حالا باید بتو کمك واعانت کنم اورا محروماً ازخود دور کرد بیچاره افسرده و مایوسانه بخانه خود معاودت نمود دربین راه

همسایه دیگر را ملاقات کرد شخص همسایه ازاو پرسید چرا انقدر افسرده و سبب دلتنگی تو چیست تفصیل را باکمال تأثر بیان کرد آنشخص اورا غمخواری کرده گفت نباید از اتفاقات دنیا ملول شد اگر تو بی چیز و پریشان شدهٔ خداوند جزئی بضاعتی بمن داده است با تو قسمت و همراهی میکنم بجای تو برادر منی چطور راضی میشوم برادرم درسختی و بدبختی باشد و من درعیش و تنعم اورا بخانه برده زمان سختی اورا متحمل شد تا خود او دوباره بکسب مشغول شده راحت خودرا فراهم نمود

بعد از مردن آنها همسایگانرا بخواب دیدند که قاضی کل هردورا درمعرض حساب آورده به همسایه با بضاعت گفت تو اگرچه در دنیا خلاف قانون نکردی و مال کسی را غصب نکردی و به حقوق کسی تعدی ننمودی ولی چون خودپرستی شعار تو بود و به همسایه خود رحم ننمودی طریقه احسانرا فراموش کردی دراین دنیا از همهٔ نعمتها محروم

خواهی بود و بدیگری رو کرده فرمود تو چون بوظایف خود عمل نمودهٔ احسان و نوع پرستی را ازدست ندادی در این دنیا نیز از انعام بیکران متنعم و از نتایج حسنات خود بهره‌مند و متلذذ خواهی بود

مطلب یازدهم

وظایف چندین اقسام مختلفه دارد بعضی وظایف عمومی است و برخی وظایف خصوصی وظایف عمومی تشکیل ارتباطات عموم را میدهد و وظایف خصوصی از روابط مختلفهٔ بین عموم مشتق است

هرگاه از عقلی که بهیچوجه موهومی باو راه نیافته و از ضمیریکه هیچ غرضی اورا فاسد نکرده وظایف انسانرا سؤال نمائیم جواب خواهد گفت انسان نسبت بیکدیگر مقدس و محترم است و تعدی به آزادی و مال و حریت شخصی موجب است خلاف انتظام و هتك قوانین وجدانی که حافظ نوع بشر است ارتکاب این عمل در هر قرن و نزد هر طایفه باسم

شنیع جنایت موسوم شده است

صدائی است ثابت و ابدی که از برون و صدائی است نیز که از درون شما بشما همیشه ندا میکند که ای انسان تو ابداً مرتکب قتل و سرقت و هتك حرمت و عصمت کسی نباید بشوی حتی خیالات تو باید از این قبایح منزه باشد

کسیکه خون برادرش را بریزد دردو دنیا مبغوض و ملعون است و همچنین مبغوض است کسیکه به حیله و تدویر یا بزور و غلبه آزادی ودارائی برادر خودرا غصب نماید واسباب نقار وتفرقه خانواده و برادر خود که هزار گونه بغض وعداوت و بخل وحسد و خانه ویرانی ناشی از آنست بشود به بینید گیاهات ضعیف را که در مزارع پهلوی یکدیگر سبز شده اند وریشه آنها بیکدیگر مرتبط است تمام این گیاهات از زمین تغذیه نموده نمو میکنند و هیچکدام نقصانی بدیگری وارد نیاورده نه شیرهٔ یکدیگر وامیمکند و نه گل همدیگر را پژمرده ونه عطر یکدیگر را مضمحل مینمایند

چرا بایست انسان نسبت بیکدیگر کمتر از نباتی باشد دور کنید از قلب خود هوا و هوس وخیالات بد را زیرا تصور خیالات وهوا وهوس های نفسانی خود مثل ارتکاب به آن است

حذر کنید از الفاظی که مثل سم قاتل کشنده‌اند و زبان خودرا نگاه بدارید ومرتکب غیبت واتهام نشوید بغض و حسد وانتقام وخشم قلب انسان را مکدر نموده دائماً تولید فتنه وفساد مینماید اگر کسی بشما اهانتی کند براو ببخشائید برای اینکه بشما نیز به بخشند کیست که هیچوقت شاکی نداشته تا مستحق عفو نشود؟

خودرا بخطا بطرق غیرمستقیم نیندازید وهمیشه براست گوئی ودرست کاری اقدام نمائید وزبان خودرا ازتکلم بالفاظ قبیح مستهجن که باعث انزجار قلوب وهتك حقوق مدنیت وانسانیت است محفوظ دارید واز افعال رذیله که دور از عالم انسانیت است واز درجه شخص کاسته برتبه

حیوانیت تنزل میدهد اجتناب نمائید ارتکاب باعمال زمینه
عقل انسان را مختل ودر انظار پست وکریه المنظر میسازد

درانسان دوجنبه خلق شده جنبه روحانی وجنبه
حیوانی تقویت یکی اسباب ضعف دیگری میشود سعی
کنید جنبه روحانی را برجنبه حیوانی غلبه دهید تااینکه ازاین
نشاء حیوانیت خارج وبمدارج عالی انسانیت نایل شوید

دراینحال ضرر شما بدیگری نرسیده وبعدالت رفتار
کرده‌اید ولی باز وظایف عمده ومقدسی نیز برشما واجب
است که ازعهدهٔ برآئید

کسیکه فقط مرتکب عمل شنیعی نشده وبنوع خود
ضرری نرسانیده ولی نفعی هم ازاو بکسی نرسیده است آیا
این شخص اداء دین خودرا کرده ونزد خداوند مسؤلیتی
ندارد؟ آیا خالقی که درقلب ما محبت واحسان ودیعه گذاشته
مارا غیراز حفظ حقوق نوع بفضائلی اهم وانفع دیگر امر
نفرموده است؟

فرض کنیم یکنفر فقیر یا ازعدم بضاعت یا بواسطه
حدوث بلاها درکنار کوچه افتاده باکمال عجز ازهریك
اعانت میطلبد به بینیم آیا میان کسی که براو میگذرد وبفریاد
او اعتنائی نکرده میگوید منکه سبب بدبختی او نشده ام باید
درفکر حال خودم باشم واسباب استراحت خودرا فراهم
آرم باکسی که مثل برادر اورا بمنزل برده باکمال رأفت و
مهربانی درد اورا درمان میکند هیچ فرق وامتیازی نیست

روی زمین همیشه مصائب زیاد بوده وخواهد بود
ولی آن مصائب را باید تسکین وتسلی داد

وقتی برادر شما گرسنه ماند برشما واجب است اورا
سیر کنید واگر برهنه است اورا بپوشانید اگر بی منزل
وماوا است اورا پناه دهید یا اگر ناخوش است ازاو
پرستاری کنید زیرا او بمنزله پاره تن شما است وتمام اعضاء
یکدیگرید (بنی آدم اعضاء یکدیگرند که از آفرینش زیك جوهرند
چوعضوی بدرد آورد روزگار دیگرعضوهارا نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی   نشاید که اسمت نهند آدمی)

انواع ضعف وناتوانی وفقر وبی نوائی برای انسان مقدر است لکن هر ضعفی را تقویت وهر فقری را اعانتی لازم است آیا بدون اعانت وامداد یکدیگر حال انجمن چه خواهد بود؟ آیا حال اشخاصی که از ضعف ودرماندگی درفقر وفاقه و از بی عقلی وجهالت اسیر ظلم اشرار شده چه خواهد گردید؟

مدافعه ظلم را مثل اینکه از خودتان میکنید از آنها بنمائید وهمچو تصور کنید که بر خودتان ظلمی وارد آمده زیرا برادر شما مثل خودتان است طوری رفتار کنید که ایتام شمارا پدر خود وبیوه زنان وناتوانان شمارا نگهدار خود وغربا شما را برادر خود بدانند چشم نابینایان ودستگیر افتادگان باشید

بزبان خوش والفاظ این قلوب افسرده غم رسیدگان را تسلیت دهید وبدست مشفقت سرشك از روی تلخ کامان پاك کنید ناچار هر درد وغمی بواسطه رافت ومهربانی تسلی یابد وکدورت زندگی بواسطه نور محبت برادری برطرف

شود مثل اینکه ظلمت شب بواسطه اشعه خورشید زایل میگردد

نصایح سودمند ومواعظ دلپسند درجای خود از انفاق مال مفیدتر است آموختن علوم وانتشار آن مثل افشاندن بذریست که همیشه در هرجا باشد حاصل خود را میدهد

از رنج وزحمت درراه صلح وامنیت هیچوقت خسته نشوید زیرا امنیت اساس هرخوشبختی است متحمل رنج دیگران باشید تا اینکه متحمل رنج شما بشوند کیست که از ضعف ودوچار بمشقات مصون باشد در ناملایمات وسوء رفتار دیگران صبور باشید زیرا صبر بهترین مدافع ناملایمات است

محترم ومقدس بدارید حیات وآزادی وملك دیگران را وکمك کنید آنها را به حراست وترقی حیواة وآزادی وملك خود

واین دو شامل وظایف عدالت واحسان است وشرح آن نامتناهی است زیرا راجع بتمام افکار واحساسات

واعمال انسان است واصل مقصود محبت است وقتی محبت داشته باشید هرچه را میل دارید بکنید زیرا غیراز عدالت ونیکی میل دیگری نخواهید داشت

وتکمیل قانون نمیشود جز بواسطه محبت

مطلب دوازدهم

چنانچه کفتیم علاوه بروظایف عمومی وظایف خصوصی نیز موجوداست که اول آنها وظیفه خانوادکی است

فامیل (خانواده) جزء اصلی انجمن است وارتباطاتیکه تشکیل خانواده را میدهد ازطبیعت ناشی است ووجود عقیم (بدون اولاد) وجودیست ناقص پس زن متمم مرداست وازروی طبیعت جاذب ومجذوب یکدیکرند وازحیث جسم اکرچه مغایرت دارند ولی ازحیث وجود متحدند واولاد که نتیجه آنهاست در واقع امتدادیست ازوجود آنها که بواسطه تناسل پی در پی همیشه متحد ولامتناهی است

بنابراین مزاوجت بقانون مستبدی نیست بلکه

اتحاد جسمانی وروحانی یکمرد مجرد بایکزن مجرده است که بواسطه این اتحاد تکمیل یکدیکر را مینمایند وهرکاه خللی بارکان مزاوجت وتقدیس آن وارد آید هتك قوانین طبیعت ومخالف اراده خالق شده واسباب هزار نوع قبایح ومفاسد خواهد کردید

بعضی عقاید قبیح شنیعی که قاطع رشته مزاوجت است دیده میشود بپرهیزید ونفرت داشته باشید ازاین عقاید سخیفه که انسان را بکلی ازعالم انسانیت خارج وبدرجه حیوانیت تنزل میدهد

حقوق مرد وزن وزوج وزوجه مساویست ولی استعداد وشغل هریك مختلف است زن برای خدمتکاری و کنیزی مرد خلق نشده بلکه مونس ومعاون مرداست وهردو ازیك کل سرشته شده وازیك کوشت وپوستند می بینیم هر قدر مشاعر واخلاق ملتی ترقی میکند زنهای آن ملت محترمتر وآزادتر میشوند ولی نه آزادیکه اسباب

مرد از قوانین و وظایف آنها باشد بلکه آزادیکه آنهارا از رقیت وبندگی خارج میکنند

ای مردها محبت واحترام وحمایت از زنهای خود برشما فرض است و ای زنها برشما نیز محبت و تعظیم و تکریم مردهای خود واجب است و هریك مدیون محبت بیکدیگر هستید خداوند مرد را قوت داده تا تحمل مشاغل سخت را نماید و بشما زنها رؤفت و ملایمت داده تا بواسطه آن رفع خستگی مردهای خودرا نموده اسباب بهجت وسرور آنهاشوید وزحمت آنهارا بدل براحت کنید

وقتیکه دست نوازش برسر وروی مرد میکشید آیا تمام خستگی های او برطرف نمیشود؟ وقتیکه قلب مرد مهموم وافکارش پریشان است آیا یك کلمه ملایم یایك نظر مشفقانه شما قلب اورا تسلی وخیالاتش را راحت نمیکند وغم وانده او مبدل بخرمی وبشاشت نمیشود؟

طبیعت خود سرمشق ودستوری است برای ما مشاهده

کنید حال حیوانات ضعیف را نسبت بیکدیگر در هرخطر وزحمتی پناه به جفت ولانهٔ خود میبرند اگر دان وعلفی در هر جا پیدا کنند فوراً باشیانه برده باجفت خود مشارکت میکنند

ولی مقصود از ازدواج نه فقط سهولت وراحت زندگانی مرد است بلکه مقصود اصلی تناسل وبقای نوع است ای پدران ومادران کدام یك میتوانید شرح لذت مقامی را نمائید وقتیکه اول ثمرهٔ محبت خودرا در آغوش گرفته عین وجود ثانوی خودرا دراو مجسم می بینید؟

علاوه بر وظایف مرد وزن که شرح آنرا دادیم وظیفه دیگر نیز بر آنها محتوم است که از عهده بر آیند و آن حفظ وتربیت اطفال است والا حال این مخلوق ضعیفی که بواسطه خود آنها پا بعالم حیاة گذارده اند چه خواهد شد؟ بر مادر فرض است که شیر بانها داده مادام طفولیت پرستاری ومواظبت از حال آنها کند وبر پدر نیز واجب است علاوه بر محافظت ومحبت پدری خوراك ولباس ومایحتاج

انهارا تاحد بلوغ انها ازعهده بر آید

پس کسیکه اوقات خود ونتیجهٔ زحمات روزانه خودرا صرف بوالهوسی وتبذیر نمود چکونه خواهد توانست از عهدهٔ نکاهداری وتربیت اطفال خود بر آید

مردیکه وجه مخارج یومیه خودرا صرف مسکرات وسایر منهیات کند بلاشك عندالله مؤاخذ ومسؤل وظلمی بزرك به خود وخانوادهٔ خود نموده است آیا میدانی ازاین جامی که دردست مرتعش خود کرفته چه می نوشد؟ این خون واشك ومایه زندکی عیال واطفال اوست

حیوانات درمقام اطفال خود از خود میکذرند شما میخواهید ازطبقه حیوانات جنکی نیز خودرا تنزل دهید

تصور نکنید همین قدر که خوراك ولباس اطفال را دادید ازعهدهٔ تمام وظایف خود برآمده اید برشما واجب است که آنهارا بحد بلوغ برسانید مقصود ازبلوغ وقتی است که دارای عقل وقوه ممیزه شوند تااینکه ازشما

درك امتیاز خوب وبدرا بکنند ودوست بدارند خوبی را وبدان عمل نمایند ودشمن بدارند بدی را واز آن نفرت نمایند

تنبیه کنید اطفال را از خطایای خود لیکن نه بطور سختی وخشونت بلکه باکمال ملایمت واستقامت رای بطوریکه بواسطه حسن اهتمامات شما وخامت قبایح سوء رفتار بر آنها واضح کردد

از بدو طفولیت مشاعر طبیعیهٔ آنهارا بسط وتربیت دهید زیرا اساس انجمن واحساس مروت وعدالت و احسان منوط بقوام آنست

تعلیماتی که بطفل در روی زانوی پدر ومادر داده میشود درضمن یادکارهای شیرین خانوادکی هیچوقت از ذهن فراموش نمیشود وکالنقش فی الحجر باقی است

تصور نکنید فقط موعظه ونصیحت شما برای اطفال کافی است بلکه اعمال وافعال شما سرمشق آنهاست مواعظ ونصایح شما وقتی بانها اثر خواهد داشت که افعال واعمال

شما مطابق با اقوال شما باشد

اطفال شما ازحیث تقوی وفساد طابق النعل بالنعل مثل خودتان خواهند بود اگر افعال شما پسندیده است افعال آنها نیز پسندیده واگر اعمال شما فاسداست اعمال آنها نیز فاسد خواهد گردید

چگونه میتوان از اولاد شما پاکی وراستی وامانت وانسانیت را منتظر بود درصورتیکه خود شما ازاین صفات بی بهره ونسبت بنوع خود دلسخت وبدسگال باشید چطور میتوانند آتش اشتها وحرص خودرا فرو نشانند وقتیکه می بینند شما خود به بی اعتدالی تسلیم هستید چگونه دامان عصمت خودرا از لوث شنایع محفوظ دارند وقتیکه شما در جلو چشم آنها مرتکب هتك عصمت وناموس دیگران میشوید؟

شما سرمشق زندهٔ هستید که طبیعت ساده آنها ازروی آن تشکیل میشود تربیت آن بدست شمااست که آنهارا یا بمقام منیع انسانیت صعود یابدرجه پست حیوانیت تنزل دهید

باید ملتفت این نکته باشید که تمام ماها درنشئهٔ طفولیت درجهالت متولدهستیم و نتیجه جهالت پستی وبدبختی است کسی که هیچ نمیداند ومدرکی ندارد دراینعالم چیست وچه میتواند باشد وقابلیت چه خواهد داشت فقط دارای سر ودست و هیکلی خواهد بود که جز آلتی بیش نیست زیرا کارانداختن دست وپا وسایر اعضاء منوط براهنمائی مشاعر است وانسان نادان فقط آلتی است در دست اشخاصی که آنهارا بصرفه خود بکار می اندازند پس آیا راضی هستید که سرانجام وروزگار اطفال شما بدین منوال باشد آیا میخواهید که از مقام انسانیت دورباشند ومثل گاو کار برای انتفاع دیگران متحمل زحمت شوند؟

اقلا گاو کاررا دروقت معاودت ازشخم اطمینانی است که علوفه وجای گرمی دارد وتوای ملت بیچاره نادان انقدرهم اطمینان نداری

پس همچنانکه خوراك ولباس آنها برشما واجب است

تربیت آنها نیز بر شما فرض است تغذیه روح مثل تغذیه جسم برای آنها محتوم است اگرچه باحال پریشان امروزه ملت انجام این تکلیف برای اغلب سخت ومتعسر میباشد زیرا فراهم آوردن مایحتاج بطوری شمارا مشغول و مستغرق داشته که بدین خیالات نمیتوانید بپردازید ومستبدین نیز صرفه خودرا دراین میدانند که شما واولاد شما از نور تمدن محروم بمانید تامبادا روزی بواسطه آن سر از اطاعت آنها پیچیده درمقام اخذ حقوق خود برآئید

ولی تکلیف شما این است که حتی المقدور در صدد ادای وظایف خود برآئید باثبات رای بسی موانع عظیمه مرتفع میشود علاوه براین در ادای وظایف یك قدرت کامله عظیمی است که هیچ قوهٔ به آن برابری نتواند کرد اینست ای پدران ومادران وظایفی که خداوند برشما مقرر داشته وای اطفال شما نیز بیاموزید وظایف خودرا نسبت بوالدین خود زیرا خوشبختی ورستکاری شما دردو دنیا

نیست جز باطاعت آنها

دوست ومحترم بدارید پدری که هستی خودرا تفویض شما نموده وباعث حیاة شما شده است ومادری که شمارا درسینه خود پروریده وشیر داده است آیا بدذات تر از این کسی هست که رشته محبت واحترامی را که خداوند میان او ووالدینی که باعث حیاة او شده اند قرارداده بکسلاند؟

شما برای پدر ومادرتان یك غصهٔ بزرگی هستید آیا لاینقطع مایحتاج شمارا ازهرقبیل درنظر نمیاورند و آیا برای فراهم کردن آن همیشه درزحمت نیستند؟ روزرا درزحمت وشب را نیز که شما خوابیده اید آنها درفکر تهیه مایحتاج فردا باید باشند

اقلاً حالا که نمیتوانید شریك زحمت آنها شوید بشفقت ومهربانی زحمتشانرا سبك کنید که شیرینی وچرب زبانی شما تلخی صدمات را از آنها برطرف نماید

بدیهی است درطفولیت از عقل وتجربه ناقص هستید ولازم است که به عقل وتجربه پدر ومادرتان هدایت شوید

و موافق قانون طبیعت و خواست خداوند باید مطیع آنها باشید و نصایح مشفقانه آنها را فرا گرفته به تعلیمات آنها رفتار کنید حتی بچه‌های حیوانات مطیع پدر و مادر خود هستند و اگر از چیز مضری آنها را نهی کنند اطاعت مینمایند پس بر شما واجب است آنچه را که حیوانات از روی طبیعت میکنند شما بواسطه وظایف واجبه معمول دارید

خداوند بشما برادر و خواهر داده تا هیچ چیز نتواند سلب محبت شما را کند یا باعث فساد فیمابین شما گردد

مگر نه اینست که شما در یك بطن پرورش یافته و از یك پستان شیر خورده‌اید آیا رشته ارتباطی قوی‌تر و مقدس‌تر از رشته اخوت تصور توان کرد؟ جهد کنید که روز بروز این رشته محکم‌تر شود راهی را که ما روی زمین در پیش داریم بسی سخت و ناهموار است برای اینکه باطمینان راه به پیمائید و بهر قدمی لغزشی نخورید باید تکیه بهم داده معاضد یکدیگر باشید ؟

اخلاق اغلب اطفال بواسطه مجالست با رفقای بد فاسد میشود پس سعی کنید جز با اشخاصی که افعالشان پسندیده است و در راه ثواب قدم میزنند موانست نداشته باشید رفقای بد بواسطه اقوال و اعمال و افعالشان شکوفه سادهٔ بی عیبی که در طفولیت شما است بزودی پژمرده میکنند

انسان بسهولت فریب متملقین را میخورد و تن بلهو و لعب و منهیات میدهد لکن بعد از آن ناچار دوچار زحمت و پشیمانی و خشیهٔ قلب میشود وقتیکه شما مرتکب امر خلافی شدید آیا در ضمیر و وجدان خود یك اندوه و خشیهٔ قلبی احساس نمیکنید؟ خلاف تولید رنج میکند و همیشه بعد از مسرت از عمل بدی یك حزن مخفی بانسان روی میدهد بالعکس همیشه ضمیر پاك و وجدان بیغش امنیت کامل دارد و در انقلابات شدیده و بلیات عظیمه هیچوقت مضطرب نمیشود

زمانی میرسد که عمر رو بزوال است جسم ضعیف میشود و قوا تحلیل میرود ای اطفال بر شما است که در این حال

از پدر و مادر ناتوان خود دستگیری کنید و تلافی پرستاری و مواظبتی که سالهای سال از شما داشته اند بکنید آنهائیکه اعانت پدر و مادر را برخود فرض ندانند و از رنج و تعب والدین افسرده نشوند اسم آنها در دفتر عدالت خداوندی در ردیف قاتلین پدر و مادر ثبت میشود

بالاخره ای پدران مادران برادران و ای خواهران این اخرین حرف من است بدقت گوش کنید اگر در این دنیا خوشوقتی حقیقی و عیش بی غشی یافت شود جز در میان یك خانواده مرتبی که انجام وظایف اعضاء آنرا بیکدیگر متحد و مرتبط ساخته تصور نتوان کرد زیرا خوشبختی این دنیا بهیچوجه در تعیشات فناپذیر از چیزیکه انسان آنرا ثروت میخواند نیست بلکه خوشبختی حقیقی در محبت و عشق بهمدیگر است که باعث تسکین دردهای امروزه وامیدواری بدرك امال زمان استقبال ما میگردد

مطلب سیزدهم

از وظایف و روابطی که مابین عائلات (جمع عائله یعنی خانواده) مقرر است تولید وظایف دیگری میشود و آن وظایف انسان است نسبت بوطن خود

وطن ما در عمومی است وطن وحدتیست که اشخاص مفرده ازاو مرکب است وطن نام مقدسی است که مقصود اختلاط تمام منافع است بنفع واحد و امتزاج تمام زندگی ها است بزندگی واحد دائمی

این اختلاط و امتزاج که سرچشمهٔ سرشار ثروت و عمده سبب ترقی مملکت است این اختلاط و امتزاج که منتج تکثیر قوهٔ حفظ وطن و قدرت توسعه آنست این اختلاط و امتزاج که مهیج شجاعت و باعث ثروت و امنیت اهل وطن است حاصل نشود جز به محبت و خلوص بیکدیگر و جان فشانی در راه یکدیگر به محبت بی شایبهٔ که خود پرستی را بکلی برطرف کند تکمیل اتحاد حقیقی انجمن می شود

بنابراین چنانچه سابقاً گفته شد انجمن حقیقی که مبنای آن بر تساوی طبیعی است جز باخوت و برادری تشکیل نشود. سایر تاسیسات سیاسی بهر شکل که باشد خلاف شرع و موجب فساد میشود خلاف شرع است زیرا ناچار هتك حقوق ثابته را میکند واسباب فساد است زیرا وقتیکه حقوقی را زایل کرد سبب بی نظمی و نزاع داخلی میگردد بطوریکه هیچ چیز نتواند جلوگیری از آن نماید

پس اول وظیفه شما نسبت بوطن اینست که از روی جد و جهد و باکمال قوت قلب بکوشید و قوانین کافی شافی تساوی حقوق را مجری بدارید تا بواسطه آن تمام آزادی عمومی و خصوصی منتشر شود و نیز کوشش در اضمحلال امتیازات کنید تا بکلی بر طرف و معدوم گردد

هرگاه خللی باقتدار کامله ملت وارد آورند یا مانع پیشرفت آزادی اوشوند یا اینکه استبداد را بر انجمن آزادی تقویت داده تعظیم برؤسا را تعلیم دهند تحمل

قبول آن هر آینه خیانت به حقوق مقدسه انسانیت و انکار اسم مقدس وطن است طویله گاوان و خران باربردار را وطن نتوان گفت

ای اهل وطن اگر شما راضی شوید بهر عنوانی که باشد بخواهند میان اعضاء متساویه عموم تشکیل رتبه و مرتبه دهند و خود را بواسطه آن از باقی ملت ممتاز بدانند یقین بدانید ظلم و خیانت به قدرت ملی که باسم آن این اشخاص ادعای رتبه و مرتبه میکنند نموده و حقوق خود و برادران خود را بی غیرتانه از میان برده اید و از مردانگی خود و آنها چشم پوشیده تمام اهل وطن را ذلیل و پایمال ظلم مینمائید

آیا مقصود از اجتماع انجمن آزادگان چیست؟ مقصود آن تقویت و حفظ مساوات و آزادیست و برپا داشتن حکومت عدالت و تکثیر فواید و منافع است که بواسطه ترتیب درکارهای عموم و توسعهٔ قدرت در علم و عمل حاصل میشود پس حصول این مقصد از چه فراهم آید؟ از قوانین صحیحه

برای شناختن قوانین صحیحه باید نظر بمؤسسین آن نمود اگر
تاسیس از چندین نفر مخصوصی شده مسلم است مقصود صرفه
وغرض شخصی آنها بوده واگر بواسطه عموم تاسیس شده
بدیهی است مقصود نفع عموم ومحض راحت عموم بوده و
فواید مقدسه اش سبب ترقی وتربیت انجمن است پس باید
همیشه سعی در تکمیل آن قوانین داشته باشید

دراین وقت شما از مداخله درکارهای عمومی بی بهره
نخواهید بود ومثل امروزه بدون دفاع تسلیم اشخاص
مستبده نخواهید بود وشمارا از مجالسی که باسم منافع شما
منعقد شده ودر آن ازعرض وجان ومال شما مذاکره میشود
مثل سك رانده نخواهید شد ودیگر شمارا باسم پلتیك دولتی
طرد ونفی نخواهند کرد

باید وطنی را که در آن خانواده های مختلفه پرورش
مینمایند بیشتر از هریك از آن خانواده ها دوست داشته
باشید زیرا بدون وطن رشته هائیکه سبب ارتباط عموم است
بکلی گسیخته میشود وجزو را برکل ترجیح داده خود پرستی
راکه اسباب انعدام انجمن است بدست خود معمول
خواهید نمود

پس خودتان را فدائی وطن بدانید وجان ومالتان را
در راه او نثار کنید قلب وبازو وچشم خودرا برای او
بدانید آن کسیکه از جان نثاری خود برای وطن مضایقه
کند جز بی غیرت وبی تعصب نتوان اورا دانست

لکن اینمسئله را باید متذکر باشید که نوع پرستی بر
وطن هم ترجیح دارد زیرا وظایف ملل نسبت بیکدیگر همان
وظایفی است که برای خانوادها ذکر کردیم وتمام نوع بشر
از یك جوهرند وبیکدیگر ترجیحی ندارند این مصائب وهرج
ومرج ها که اسباب بدبختی عالم است وقتی برطرف خواهد
شد وانتظام کامل وقتی وجود خواهد یافت که ملل تمام حدود
وثغور میشوم را که سبب انقطاع وانفصال آنها است از میان
برداشته همه خودرا یکی دانسته تشکیل انجمن بزرك عمومی بدهند

نتایج ذخیمه تعصب وطن که عبارت از خود خواهی
ملل باشد کمتر از خودخواهی شخصی نیست زیرا این خود
خواهی وتعصب اسباب انفصال وانفراق ممالك مختلفه
میکردد وبجای تحبیب وتقویت محرك تخریب واضمحلال
آنهاشده آنهارا بجنك یکدیکر وسفك دماء وادار میکند
از روی انصاف ملاحظه کنید چقدر لفظ «اجنبی»
مخالف طبیعت وقوانین طبیعت است آیاما نوع بشر همه
برادر نیستیم چکونه برادررا نسبت ببرادر اجنبی توان شمرد

برهر ملتی فرض است که احسان وعدالت نسبت به
ملل دیکررا برخود محتوم بداند واحترام حقوق آنها را
نموده درموقع لزوم ازکمك وامداد بانها دریغ ندارد تقدیر
وسرنوشت همه ملل مشترك است. ملتیکه خود داری از
مظلومیت ملل دیکر نمود وراضی باضمحلال آن کردید بخود
ظلم کرده وچاهی خطرناك درجلو آزادی خود کنده است
روزی بیاید که خوداو دوچار ظلم وستم کردد

هم خودرا مصروف بارتباط واتحاد ملل کنید
تااینکه بعضی عقاید سخیفه که سبب تفرقه ملل است ازمیان
برداشته شود هرملت بمقتضای مکان وآب وهوا وعادات
واخلاق وهوش وفراست، قابل شغل وحرفت مخصوصی است
که خداوند برای تکثیر وترقی نوع بشر به آنها کرامت کرده
باید امداد وکمك یکدیکر نمائید زیرا خدمت بدیکر ملت
خدمت بخوداست وهیچیك بنفسه مکفی حوائج خود نیستند
وهستی وترقی آنها بواسطه معامله بایکدیکراست پس بقول
مغرضین که میکویند منافع هریك ازملل مخالف دیکری است
وازاین حرف مقصودی جزضعف ملت وشیوع استبداد
ندارند نباید کوش داد وسعی دراستحکام روابط مابین آنها
نمود وخیرهریك ازملل را خیرعموم دانست مثل اینکه در یك
خانواده مرتب ومنظمی نفع یکی ازاعضاء نفع عموم آن خانواده است
وسعادت وخوشبختی هرکدام سعادت وخوشبختی عموم است
تاروزیکه ملل وطوایف مقصودشان خدمت نوع

نباشد ونفع عموم را ترجیح بمنافع فاصد ندهند خود خواهی
باشکال مختلفه وجود خواهد داشت وطرق ترقی مسدود
خواهد بود ومادامیکه محبت ودوستی محبت ودوستی نوع
نباشد همیشه سست وفاسد خواهد بود آیا اشخاص یاخانوادهٔ
یاملل مگرنه اینست که جزئی هستند مرکب ازکل که نوع
بشراست وبی وجود کل وجود آنها صورت وقوع حاصل
نکند نوع بشر آخرین وحدت وکمالی است که تمام روابط
به آن مربوط وتمام حقوق در آن مجتمع وتمام وظایف
به آن راجع است

مطلب چهاردهم

مذهب عبارت است ازمجموعه وظایفی که باعث حیاة
ومنتج تمام حقایق است ونه تنها اسباب ارتباط مابین
مردم است بلکه اسباب ارتباط تمام موجودات است

پس انکار مذهب انکار وظایف است چون وظایف
حقهٔ ناچار وجود دارد بایستی مذهب حقی نیز وجود داشته

باشد وچون وظایف ازاصل تغییرناپذیر وعمومی بوده مذهب
هم نیز تغییرناپذیر وعمومی است

برای انجام وظایف باید معتقد بمذهب بود یعنی باید
معتقد به حقایق بود که مبنای مذهب است پس اول اساس
مذهب عقیده است وشرط اهمی است برای تهذیب اخلاق
بلکه هستی نوع بشر

تمام نوع بشر ازابتداء خلقت لزوماً به طبیعت معتقدند
وازروی طبیعت معتقد بیك صانع وخالقی هستند که اسم
بزرك مقدس او درتمام زبانها است

ونیز معتقدند که خالق بخشاینده مهربان تمام موجودات
را موافق قوانین عقلی در وقت ابدی که سزاوار ذات مقدس
اوست دایر وبرقرار دارد

ونیز معتقدند که باری تعالی نظرعنایتش مخصوصاً
بانسان است واورا منزه خلق فرموده واشرف مخلوقاتش
قرارداده وفاعل مختارش کرده تاازروی عقل بطریق مستقیم

اسباب نیکوئی خودرا فراهم آرد

ونیز معتقدند که خداوند بانسان قوه ممیزه و آزادی مطلقه داده تا انتخاب خوب وبدرا نماید و بدینجهت برای ثواب اجر وازجهة گناه عقاب مقدر شده است

وبالاخره نوع بشر معتقداست که فوق اینعالم خاکی پرزحمت عالم دیگریست که حیواة در آن ابدی وبوجه احسن است و راحت ابدی بدون غش در آن عالم خلق شده است

اعتقاد کنید برانچه نوع بشر معتقداست آیا بدون این اعتقاد وظایف چه خواهد شد وچگونه به آن عمل خواهند کرد آیامقصود ازوظایف جز اتحاداست ومقصود از اتحاد مگرنه توجه عموم است بیک مرکز واین مرکز عمومی تمام موجودات آیا غیرازذات فردلایزال است که منشاء تمام موجودات اوست وبازگشت تمام بسوی اوست آیا ذاتی که موجد وحافظ ومحیی کل است غیراز ذات مقدس باری است ؟

پس بدا بحال کسانیکه مشرك ومنکر ذات خداوندند که همیشه در بیداء ظلمت وغفلت سرگردانند وبدون امید واستظهاری هم آغوش مرگ وغصه اند

توسل بحق سبب تقرب باوست وتقرب باو تقرب بتمام موجودات است که همه متوسل باو هستند

وتوسل بحق سبب است ازبرای تکمیل وجود خود اینست که فرموده اند ذات خودرا تکمیل کن تا بذات حق تقرب جوئی

هیچ اتحادی بدون محبت نمیشود زیرا محبت قوه کامنه اتحاداست واول شرط اتحاد محبت به خداونداست پس با تمام اعضاء وجوارح وباخلوص عقیدت دوست داشته باشید نوع خودرا که موجد ومخلوق اوست

کسیکه خداوندرا فوق تمام چیزها دوست نداشته باشد خود خواه است ومقصود جز وجود خود ندارد کسیکه

نوع خود را دوست نداشته باشد خدارا دوست نداشته
وندارد زیرا همه مخلوق و محبوب او هستند دوستی به حق
فنای در راه او و ازخود گذشتن وباو پیوستن است و باید
خود را در مشیة او تسلیم محض ودر اراده کامله او فنای
صرف نمائیم تا به حکمت بالغه وعدالت کامله ورحمت شاسعه
او پی برده بفهمیم که وجود ما هیچ و هرچه هست اوست
وبرما فرض است پرستش و عبودیت او

دوستی بنوع نیز خلاص وفنای درراه اوست فنای
ازروی رغبت ومیل بی اندازه اسباب شعف وانبساط است
زیرا لذت حیواة درمحبت وعشق به محبوب است واین محبت
باعث است که راحت ورنج عمومی شده روز بروز براتحاد
ما افزوده گردد تابحدیکه تمام نوع بشر بمنزله شخص واحد
شوند وخداوند نیز باقتدار کامله خود این اتحاد را اعانت
میکند تاانسان بصیر ومقتدر گردد

فرق است میانه مذهب حقیقی اصلی تغییر ناپذیر باشعب

مختلفه که ظاهراً منشعب از آن میشود زیرا این طرق مختلفه
ناقص ومجعول است وزایل ومضمحل میشود وچون مجعول
انسانی است ناچار مثل او معدوم میگردد مرورزمان لباس
عاریت اساس مقدس را کهنه ومندرس میکند لکن خود آن
اساس بمرور دهور ابدا کهنه ومندرس نمیشود هرگاه جسمی
که اساس در آن صورت گرفته خاک ومعدوم شود آن
اساس مجدد صورت تازه کاملتری حاصل میکند وهیچوقت
فانی و خلل پذیر نیست

شما که مسلمان ودارای مراتب چند هستید پرستش
کنید خداوندرا وبنصایح واوامر پیغمبر وائمهٔ او عمل
کرده نفاق را بکلی از میان برداشته متحد شوید تا نواقص را
کامل و عیوبات را زایل کنید وظلم واستبداد را مضمحل نمائید

مطلب پانزدهم

چنانچه گفتیم هیچ انجمن وهیچ زندگی بدون وظایف
ممکن نمیشود ومذهب حقیقی درامر بمعروف ونهی از منکر

جز وظایف چیز دیگری نیست واساس و قوانین آن مبنی براجرای وظایف است

کسیکه خودش‌را لامذهب میداند خودرا بی تکلیف وبدون احساسات وخارج از عقاید عمومی وطبیعی دانسته منکر ضمیر ووجدان وطبیعت وقوانین طبیعت شده‌است وانکار انجمن‌را کرده بلکه انکارخودرا نموده‌است زیرا بدون انجمن زندکی چکونه تواند کردو بدون انجمن چه خواهد بود؟

اکر شخصی خودرا ازاعانت وهمراهی دیکران مدیون نداند دیکران نیزخودرا مدیون او نخواهند دانست ومثل اینست که همیشه باتمام مردم درجنك باشد ودر انظار کریه ودر زندکانی ناقص خواهد بود

ازروی انصاف آیامسکنتی بالاتر ازاین مسکنتی یافت میشود؟

اول ثمره انجام وظایف بطور درستی همانا بر خلاف حال لامذهبین آسودکی واستراحت خیالست واین آسودکی خیال اسباب تشفی وتسلی روح شده‌ اورا منبسط ومتوجه بعالمی بهتر مینماید

انجام وظایف موجب تقوی وپرهیزکاریست خباثت وبدذاتی مورث هزارنوع مفاسد ومعایب ومنشاء چقدر توهم وپریشانی خیال واغتشاش حواس‌است آیا انسان بدذاتی را هرکز خوشبخت دیده اید؟ چنین شخص ممکن‌است دارای ثروت وقدرت بشود؟ ولی نه ثروت ونه قدرت اسباب خوشبختی نیست اکربدانید زیراین لباس ابریشمی زردوز شما چه جراحت مدهشی پوشیده‌است یقین دارم بمحض اینکه پرده ازروی آن برچیده شود هزارها فرسنك ازآن کریزان میشوید

هیچوقت حکم بظاهر نکنید بسا نباتات سمی است که ازحیث رنك درخشنده و دلرباست ولی وقتی آنرا بشکافید جزغبار سیاه عفنی درون آن نمی‌بینید

اکرچه دراین انجمن بی وجدان مامسلمانان که زندکی میکنیم برای رفاهیت ورستکاری فقط تهذیب اخلاق کفایت نمیکند معذالك بی ثمر هم نیست ونتیجه آن فوری ظاهر

میشود فرضاً خانواده ئیکه تمام اعضاء ان با صداقت بوظایف
خود عمل کرده از اثمار حاصله از زحمت عموم که در ید
اختیار هریك است هرکز بمصارف بی معنی لهو و لعب نمیرسد
و پدر بتربیت ونصایح اطفال مشغول و مادر بطور دقت
ومحبت به اهتمامات خانکی اشتغال دارد واسباب شفقت ومحبت
عموم خانواده است این خانواده را مقایسه کنید با خانوادهٔ
که برحسب ظاهر صاحب مکنتی هستند ولی در باطن باهم مغرض
وکرفتار هزار نوع بی ترتیبی وخصومتند واین اختلاف داخلی
اسباب نقض که وظایف یکدیکر است هر روز تولید زحمتی میکند

آیا فرق میان این دو خانواده واضح ومسلم نیست؟ خانواده
اول اکرچه فقیر هم باشد همه اورا محترم داشته باکمال امتنان
میل بسوی او مینمایند ولی برخلاف ثانی که در انظار خفیف
ومثل مار ازاو کریزانند

اکر از ضمیر آدم خوش عقیده مهربانی که خداپرستی
ونوع دوستی روش اوست مستحضر باشید آنوقت می بینید

مسرتی که در قلب اوست فوق تمام مسرتها است وباهیچ ثروت
واقتداری برابر نمیتوان کرد و معنی (درویشم وکداو
برابر نمیکنم) (پشمین کلاه خویش بصد تاج خسروی) را میفهمد

پس اول اثر وظایف سبك کردن دردها وملایم نمودن
سختی ها است واسباب خوشوقتی دائمی است که بواسطه
هوا و هوس بعضی اشخاص یا بواسطه خودخواهی آنها
مجهول مانده است آیا همینقدر کافی نیست معذالك از انجام
وظایف بطور صداقت اثری دیکر مرتب است که بواسطه
تسلسل قوانینی که موجد انتظام است حاصل میشود

و آن تعیین حقوق است ای ملت فقط بواسطه تعیین حقوق
است که میتوانید بتصرف آن حقوقی که مستبدین از شما
غصب کرده اند نایل شوید آیا کدام یك از شماها به تنهائی
میتواند پنجه با قدرت مستبدین بزند که بیك اشاره مانند ظرف
کلی شمارا خورد ودرهم میشکنند پس برای غلبه بر آنها ای
ملت باید متحد شوید وهیچ چیز اسباب استحکام رشته اتحاد

نیست جز محبت آیا کیست ازشماها که دیگریرا قلباً دوست داشته باشد وحاضر ازبرای جان فشانی او نباشد ؟

برشما واجب است که اول شئونات انسانیت و آزادی افکار واعمال شخصی را حاصل کنید آیا برای حصول اینمقصود چه باید کرد ؟ باتفاق آراء واجتهاد عموم توان درك اینمقصود را نمود یعنی براین عقیده شد که حقوق هرفردی حقوق خود و انتفاع خود درانتفاع هریك ازآنهااست واگر غیرازاین باشد حقوق هم مثل سایر امتیازاتی خواهد بود که امروزه مستبدین مخصوص بخود میدانند ومانع از انتفاء حقوق دیگران هستند

پس اگر برادران ملی خودرا مثل شخص خود دوست نداشته باشید بهیچوجه امید آزادی ونجاتی برای شما باقی نماند وهمیشه غیرازرقیت وعبودیت هیچ انتظاری نباید داشته باشید

برخلاف اگر هریك ازشما برادران ملی خودرا مثل خود دوست داشته باشد هیچوقت اسیر ظلم دیگران نمیشود

ویکدیگررا درموقع مدافعه ازجور وظلم واستبداد معاونت مینمائید و این اتفاق و معاونت برادری بهترین مدافع مقتدریست برای رفع ظلم واضمحلال استبداد

وقتیکه فقط هم شما مصروف بقلع وقمع ظلم شد مسلم است فاتح خواهید بود پس برای اینکه همیشه غالب باشید باید حافظ و مراقب عدالت باشید وحتی حقوق اشخاصی را نیز حفظ کنید که حقوق شمارا پایمال کرده اند آزادی ودارائی و امنیت همه را بدون استثناء محترم بدارید زیرا وظایف برای همه بطور تساوی جاری است

اگر احیانا وقتی ازوظایف لازمه تخطی نمودید آیا این خطای شما بکجا منتهی خواهد گردید البته غیرصحیح است که بی نظمی را بواسطه بی نظمی اصلاح نمود چنانچه درالسنه عوام معروف است (خون را بخون نمیشویند) ازچه جهت است که شما دشمنان خود را متهم مینمائید آیانه ازاین است که فقط شما میخواهید شئونات خودرا برشئونات آنها تفوق داده

و مثل آنها نفاق و تعدی کنید آیا نه از این است که عقیدهٔ انتقام را قوت داده و مقاصد ظلم را تقویت میدهید و از همین خیالات واهیه و مقاصد فاسده است که جنی در مغز شما داخل شده مستبدین شما را مقهور و در عبودیت دائمی نگاه داشته اند

افکار و اذهان مردمان ساده خوش قلب را منزه کنید از موهوماتیکه مردمان متقلب دروغگو در قلوب آنها رسوخ داده‌اند و وظایف و حقوق را تواماً بر آنها القاء کنید و ابداً جدائی مابین این دو اصل قویم ندهید و در افکار و اعمال خود این دو را متحد بدانید تا موانع عظیمه که سد سدیدی است برای پیشرفت مقاصد ملی از میان برداشته شود

بر شما واجب است که در آسایش خود طوری ترتیب زندگانی بدهید که اقلاً اینقدر بی ثبات و سخت نباشد رفع گرسنگی را از خود نموده اسباب اطمینان عیال و اطفال خود شوید و مایحتاج معیشت را که تمام حیوانات بهره مند و فقط انسان لز آن محروم است فراهم آرید آیا برای چه انسان از آن محروم است برای اینست که دیگران ثمره زحمت و مشقت و رنج شما را از دست شما گرفته ضبط میکنند آیا این عیب از کجا ناشی است؟ برای اینست که هریك از شماها منفرداً بدون اینکه بتواند قرار صحیحی در اجر زحمات خود بدهد زبون حرص و طمع اشخاصی شده‌اید که شما را برای نفع خود بکار انداخته اند آیا بچه وسیله میتوان از این رقیت رهائی یافت؟ وصول باین مقصود حاصل نشود جز باتحاد آنچه را که یکتن از پیش نتواند برداشت ده تن به آسانی برداشته و هزار تن بطریق اولی تواند برداشت

(پشه که پر شد بزند پیل را) (با همه تندی و صلابت که اوست)
(مورچگان را چه بود اتفاق) (شیر ژیان را بدرانند پوست)

ولی هیچ انجمن و اتحادی صورت نه بندد و قوت نپذیرد جز آنکه مبنایش بر اعتماد و اتکال بیکدیگر و پاکدامنی و حسن رفتار هریك از اعضاء باشد ظلم و فساد عقیده تنبلی و بی عدالتی شیرازه انجمن را از هم میگسلاند و

بجای اینکه تقویتی در اتحاد و اعمال داده شود بکلی انجمن را مختل و پریشان مینماید پس شرط لاینفك اتحاد همانا انجام وظایف است بلکه از اصول مهمه و موجد اتحاد است اتحاد حقیقی چیست؟ آیا غیر از مساوات و برادری است کسی که غیر از خود کسی را دوست ندارد وفقط در فکر منافع خوداست باکه عهد اتحاد تواند بست ؟ شخص خود پسند که عقیده اش نفاق است چگونه تواند اتفاق داشت ؟ تباین لفظی این دو کلمه نیز معلوم است شما خواهید گفت صحیح است که اتفاق واتحاد بهتر ومفید تر دوائیست برای دردهای ما ولی کسانیکه راحت خودرا در زحمت ما و خوشبختی خودرا در بدبختی ما می بینند آیا خواهند گذاشت ما استعمال این دوارا بکنیم

مسلم است هرگز راضی نشده فوراً بهر نحو است جلو گیری مینمایند بطوریکه تمام جد وجهد ماوا در ارتباط بیکدیگر بی ثمر گذارده تعدی

آنها بیشتر وبر بدبختی ما افزوده میشود

من عرض میکنم فقط محبت رفع تمام این بدعتهای استبدادرا میکند وقتیکه شما ازروی صفاوعدالت بایك دیگر اتحاد کنید تمام ظلمها وبی اعتدالی ها برطرف و زایل میشود

وقتیکه حقوق ووظایف را توأم نموده چنانچه ذکر کردیم بهریك عمل نمودید کیست که بتواند در مقابل آن مقاومت نماید ؟

مور به آن ضعیفی کارهای مشکل خودرا بواسطه اتحاد انجام میدهند

مطلب شانزدهم

بنابر شرحی که دادیم شناختید قوانین حقه انسانیت را قوانینی را که ترقی ناشی از آنست واصلاحات حال و استقبال مقدرات شما ومقدرات ملت بسته به آنست زیرا

باز میکوئیم ملت که مستبدین در خود پسندی اورا خیلی خار میشمارند وبه چشم حقارت باو مینکرند ومثل حیوانات اورا ابصار ودهنه کرده آلت کار خود قرار میدهند این ملت نوع بشر است

اکر شما درمقام اخذ حقوق خود بر آئید ووظایف خودرا انجام دهید این بی ترتیبی های میشوم ازمیان برداشته میشود ملت از زنجیر رقیت خلاص شده دیکر ملك طلق مستبدین نخواهد بود واملاك او در تحت اطاعت آنها نخواهد آمد وهمه ازلذات دنیا که خداوند نصیب تمام کرده قسمتی برخواهند داشت عرق جبین ومشقت ورنج و کرسنکی واشك چشم وقلق واضطراب بعضی اسباب مسرت وثروت دیکران نخواهد بود

معذالك وقت خودرا صرف خیالات واهی نکنید وبخیال امر ممتنع نباشید بجای اینکه رفع معایب را بکنید آنرا زیادتر وفاسدتر میکنید

مساوات کامله (نه در حقوق زیرا تساوی در حقوق علاوه براینکه اسباب اخلال نمیشود مبنای انتظام است) دراشغال وفواید راجعهٔ به آن ابداً در قانون طبیعت نیست زیرا خداوند انسان را در قوت وادراك مختلف خلق فرموده واکر غیرازاین بود چطور مردم میتوانستند زندکی کنند

اکر اختلاف طبایع واستعداد ازمردمان خیلی پست تا اشخاص خیلی محترم نمی بود وهریك موافق درجات خود بشغل مخصوصی نمی پرداختند چکونه ترقی حاصل میشد؟ این شخص رعیتی میکند شخص دیکری درصدد تحصیل علم است ولی همه برحسب شغل خود معاونت خیر عموم مینمایند

حتی وضع زندکی مخالف ومانع برابری در ثروت است صنایع مختلفه وعلم معاش برابری درثروتی را که ممکن است صبح موجود باشد وعصر بکلی مفقود کردد

بالمره موقوف میدارد وازاین اختلاف نباید شاکی بود زیرا بواسطه این اختلاف است که هریك درنفع وخیر خود میکوشد واین کوشش باعث رفاهیت وخیر عموم میشود

تصور نکنید که ممکن است این حالت فقر ومسکنت شما یکدفعه بکلی منقلب شود تغییر فوری محال است بلکه بعوض اینکه اصلاحی حاصل شود بکلی شیرازه انجمن ازهم گسیخته میگردد وقتیکه مبنای سیاست را برتساوی حقوق گذاردید اصلاح تمام امور که دلخواه خودتان وخداونداست به خودی خود درسه شعبه لاینفك میشود «درنظم جسمانی نظم روحانی نظم اخلاقی»

ازکجاست اختلاف درنظم جسمانی ؟ آیا از آسودگی ورفاهیت بعضی است؟ نه بلکه ازبدبختی دیگران است از اینست که متمولین بجای اینکه بمنافع شخصی خود قناعت کرده بلکه بدیگران هم انتفاع رسانند ازنتایج زحمت فقرا خود راسیر کرده روز بروز برطمع وحرصشان افزوده میشود

آیا رفع این عیب ازچه میشود ؟ ازاینست که هرکس مطمئن باشد که نتایج زحمتش عاید دیگران نمیشود رفع معایب ازاین نمیشود که کسی را که دارای مکنت است لخت کنید بلکه ازاین میشود که تحصیل مکنتی برای کسی بکنید که از آن محروم است

دراین صورت حصول این مقصود بچه ممکن است ؟

بدووسیله یکی برداشتن قوانین امتیازات وانحصارات ودیگری تشکیل دادن کمپانی ورواج دادن کسب وتسهیل نمودن اسباب آنرا

نتیجه این دووسیله وقتیکه منضم باقتدار وسلطه انجمن شد کم کم ثروت طبیعی که مصنوعاً دردست اشخاصی معدوده محصور شده دوباره برقرار میشود ومعاونت وکمك از روی عدل واستحقاق که باعث زیادتی ترقی وثروت است معمول میگردد دراصلاح اموریکه بایستی ثبات ودوامی داشته باشد ناچار تأنی وطول زمان لازم است ولی باید از

روی ترتیب و استقامت رای باشد فرضاً چمنی که از بی ابی خشك شده باید بصبر دوباره آب به آن بست ومواظبت از آن نمود تا کم کم بحالت خضارت وسبزی اول بر کردد وطراوت زندکی از سر کیرد

کسیکه آزادی شغل وحریت درعمل داشته باشد از همه کس بی نیاز وپادشاه عصر خوداست جدوجهد درامور وظیفه انسان است وکسب وشغلی را که خداوند برای او مقرر داشته باید ازعهده بر آید

اهل کسب و کار دلکرم باشید وازشغل خود کسر نکذارید خداوند نیز ازشما کسر نمیکذارد نتیجهٔ هریك از زحمات واهتمامات شما باطل نمیماند و اصلاح در تقدیرات شما میشود وازاین اهتمامات شما کم کم فواید بزرك نتیجه می بخشد بطوریکه روی زمین معمور ویك مزرعه بزرکی میشود متعلق بیك خانوادهٔ که هریك در زحمت آن شریك ودر فواید آن نیز سهیم خواهند بود

هرقدر که اسباب استراحت شما بیشتر شود احتیاجات جسمانی شما کمتر میشود آنوقت میل شما مصروف بفراهم آوردن حوائج روحانی خواهد کردید و مایل بدانستن میشوید وخواهید توانست بدانید زیرا هیچ معاونت و استراحت خیال وتحصیلات علوم ازشما دریغ نخواهد شد هریك میتوانید ازسرچشمهٔ معارف سیراب شده درتکمیل اعمال خود بکوشید تا بعالمی بلندتر ازاین عوالم ارتقاء نمائید

مشغله زیاد برای فراهم آوردن مایحتاج جسمانی انسانرا ازعالم انسانیت بدرجه حیوانیت تنزل میدهد وبکلی بحال خود مشغول میدارد

وضع امروزه طوریست که بدبختانه مجبورید که در تمام ایام هفته خیالات خودرا صرف فراهم آوردن احتیاجات جسمانی نمائید ومجال اینکه ساعتی بفکر تحصیل معارف ودانش و ترقی باشید ندارید ولی وقتیکه تغییر این

وضع شد میتوانید غالب اوقات خودرا مصروف ترقی افکار
وتوسعه عقول خود دارید

زیرا عمده ترقی انسان منوط بترقی مشاعر ذاتی
اوست و قوای جسمانی از هر حیث محکوم ضمیر و
اراده انسان است

قوهٔ مخفیهٔ که دراین هنگام درشما خموده است رو
بازدیاد گذارده روز بروز محکم تر میشود و بر فهم شما
افزوده بتزیید صنایع کوشش میکنید و از فواید آن متلذذ
میشوید دیگر جز راستی و نیکی از شما چیزی مشاهده نمیشود

تحصیل اخلاق را باید به تحصیل احتیاجات جسمانی
وروحانی مزید نمود زیرا بدون تکمیل اخلاق تکمیل این
دوغیر ممکن است وهریك لازم وملزوم یکدیگرند

وظایف بواسطه تقلیل مشقات سهل شده دیگر ضایع
نمیماند وقتیکه موهومات از سرها بیرون رفت تمام جنایات که تقریباً
بواسطه گرسنگی حادث میشود بکلی برطرف و زایل میگردد

ازاین کلمات مقدسه «برابری آزادی برادری»
انتظام عموم حاصل شده منافع مخصوصه کم کم بنفع واحد
یعنی بنفع عموم مبدل میگردد ــ خود پسندی وخود غرضی
وقتیکه از میان برداشته شد همه خواهند فهمید که لذت
زندگی وتعیش و آسودگی روح درمحبت واخلاص بنوع است

دراین وقت این رشته مقدس که رشته ارتباط قلبی
مخلوق باخالق است بطوریکه حقیقت اوست درانظار جلوه
میکند و مذهب از لباس عاریت پوسیده که به خرافات و
موهومات پوشیده شده خودرا در تقدیس و حقیقت
ظاهر میسازد

نفوسیکه فعلاً در زوایای خمول آرمید واز هر طرف
بیخبرند میل بفهمیدن ونیکی نموده منظور آنها فقط خداپرستی
وراستی میشود ومثل مسافریکه ازبیابان بی آب دروسط
ظهر نجات یافته بچشمهٔ آب گوارائی میرسد همینکه طریقهٔ نجات
را یافتند بطرف آن میشتابند

انجمن که حقیقت طبیعت را درك نمود بکلی ترك خودغرضی و فواید گوناگون را مینماید و در آن انجمن عدالت تغییرناپذیر همهٔ حقوق را محفوظ میدارد — دیگر بچه عنوان قوی ضعیف را تخت کرده ازنتایج زحمت خود محروم مینماید آیا خدا عطایای خودرا مخصوص به بعضی دون بعضی نموده است؟ خدای رؤف مهربان چگونه بندهٔ خودرا معذب خلق میفرماید شما بکدام بینه وبرهان لذات عطایای الهی را فقط منحصر بخود کرده برادر خودرا از آن محروم میدارید؟

احسان و چشم داشت بمعاونت دیگران قوانین سخت را تغییر میدهد واگر تفاوتی برحسب شان و رتبه باشد ازحیث تعیش وزندگی همه مساوی خواهند بود

قوانین سخت فوق الطاقهٔ که بواسطه سیاست وپلتیك برقرار شده تغییر کرده بجای انتقام ودلسختی رؤفت و مهربانی مجری خواهد شد — شخص مقصر را مثل برادر

گمشده افسوس خورده مثل طفل ناخوش از او پرستاری خواهند کرد ووخامت تقصیررا باو نموده فقط تادیب اورا باصلاح حال او خواهند نمود آیا از قتل وضرب وستم مقصر چه اصلاحی بحال انجمن خواهد شد — زندگی ما فقط متعلق بخداوند است چنانچه خودخداوند درکتاب آسمانی خطاب بانسان کرده میگوید: «شما هرگز کسی را نخواهید کشت» وقتی قانون کسی رامیکشد اورا تنبیه نمیکند بلکه مرتکب قتلی میشود — کاریکه صاحبش را بی غیرت میکند — کاریکه تمام حقوق انسان را باطل بلکه ازداشتن استعداد حقوق محروم میدارد شما عدالتش میخوانید؟ محبت حقیقی حتی عدالت را پایمال میکند برادر ببرادر هیچوقت نمیگوید عمرخودت را فنای من کن بلکه عمرخودرا فنای او میکند

وظایفیکه اشخاص وخانواده هارا بایکدیگر متحد مینماید مللرا نیز باهمدیگر متفق میسازد بدعتهای نامشروعی که آنهارا ازهم جدا کرده ارتباط هریك را منفصل مینماید

این بدعتهای وحشیانه که اخلاق را فاسد کرده یکی را دشمن دیگری قرار میدهد باکمال اشمئزاز برطرف میشود آنوقت همه خواهند فهمید دور ازاینکه مخالف یکدیگر نیستند منافع آنها یکی است دیگر گول اشخاصی را که میانه آنها جدائی انداخته مقصودی جز استیلای بر آنها ندارند نمیخواهند فوراً تکیه بیکدیگر داده معاونت ازهم نموده سدی را که اسباب افتراق آنهاست ازمیان برخواهند داشت آنوقت خوشبخت قرنی را خواهند مشاهده کرد که تمام مردم تشکیل یك ملتی داده درتحت یکقانون زندگی میکنند یعنی قانون عدالت واحسان وبرابری و برادری معایب فوق العادهٔ که ناشی ازظلم وجورحکام است کم شده واز اقتدار آنها کاسته میشود — مشعرعموم برخرافات و اغراض شخصی تفوق جسته آزادی که ثمرهٔ سلطنت واقتدار ملی است مستحکم ومقرر میگردد

این تغییرات کمکم موجب اصلاحات واسباب انزوال

نزاع وجدال میشود درصورتیکه نزاع کشوری ومالی و تجارتی درمیان نباشد دیگرچیست که مانع صلح عموم شود؟

نزاع کشوری که باعث انعدام فاتح و مفتوح است نیست جز بواسطه حرص وطمع رئیس ملت درصورتیکه رئیس ملت مطیع آن ملت باشد وجز اجرای قانون و حفظ حقوق افراد ملت منظوری نداشته باشد دیگر بکلی اختلافات برطرف میشود زیرا ملتی که درصدد رفع آزادی ملت دیگر باشد بدست خود آزادی خودرا ممانعت کرده حقوق خودرا پایمال مینماید

نزاع مالی ازاین حاصل میشود که بعضی ازمستبدین بالوراثه خودرا صاحب مال یك مملکت یایك ولایت یایکطایفه وجمعیتی میدانند ودرصدد اخذ آن هستند وقتیکه سلب این امتیازشد بکلی نزاع آنها نیز برطرف میگردد

موانعی که سد آمد و رفت ملل و باعث عدم توسعه صنایع وتوافق صدور وورود مال التجارهٔ ممالك است

این موانع مستبدهٔ که فقط منافع خزینهٔ دولت دران ملحوظ است اسباب نزاع تجارتی است وقتیکه آزادی تجارت مزید سایر آزادیها شد دیکر چه باعث این نزاع خواهد کردید ؟

درصورتیکه ملل دست ازجنك کشیده فواید آنرا درك نمودند وپی به نتایج اتحاد برده درصدد ترتیب کارها وفراهم کردن مایحتاج زندکی و تلذذ از آن بر آمدند روز بروز بر منافع عموم افزوده میشود وسعی درتهذیب اخلاق نموده اغراض شخصی را ازمیان برطرف مینمایند

باین طریق کم کم اسباب رفاهیت عموم فراهم آمده و باندك زمانی بدیها نابود و ترقی عموم حاصل میشود بدیهی است دراین دنیا زحمت بکلی برطرف نمی شود وبلاشك همیشه رنج وتعب باقی است وچنانچه کفتیم انسان دراین دنیا برای زحمت وتکمیل اوامر الهی خلق شده ولی از زحمات خود درآخرت نتیجه برمیدارد هیچوقت

نباید مایوس و از زحمت خود دلکیر شویم بلکه بامید استقبال باید شب وروز درتلاش باشیم اکر دراین دنیا متحمل زحمتیم بعوض درآخرت دارای اجرجزیل خواهیم بود بکذرد این روزکار تلخ تر از زهر بار دکر روزکار چون شکر آید

صفحات غلط‌گیری

صفحهٔ	سطر	غلط	صحیح
۱	۸	پایمان	پایمال
۲	۱۲	انفاق	اتفاق
۴	۱۵	کنند	کند
۱۲	۱۰	آنها	او
۱۳	۱۵	جلب	جلب منفعت
۲۱	۱۲	اشخاص	اشخاص مستبد
۲۳	۱۵	پسنداند	پسندانه
۲۴	۷	بور	بود
۳۶	۱۵	شد	نباشد
۲۸	۵	جز او مشکل	جزء لا ینفك
۳۱	۱۲	بیکاری	بیگاری
۳۲	۴	مستان	زمستان
۳۳	۱۰	غالب	قالب
۳۴	۳	طبعیت	تبعیت

صفحهٔ	سطر	غلط	صحیح
۳۷	۱۲	پرریز	پرهیز
۳۸	٦	کرید	کردید
„	۱۰	افراد	افراد باشد
۴۳	۱۱	احسابرا	احسانرا
„	۱۵	باشند	باشد
۴٦	۳	صد	حد
۵۰	۱۲	تجربه	تجزیه
۵۱	۱۳	مشیهٔ	موافق مشیهٔ
„	۱۵	شد	(کلمهٔ زیادیست)
۵۴	۵	بجای تو	تو بجای
۵۵	۱۴	وجدانی	وجدانی را
۵٦	۱	شبیع	شنیع
۵۸	۲	محتل	مختل
٦۲	۱۵	بقانون	یکقانون
۸۰	۱	زخیمه	وخیمه
۸۲	۱	فاصد	خاصه
۸۳	۵	تهدیب	تهذیب
„	۱۱	در وقت	و رؤفت
۸۴	۳	جوب	خوب
۸۵	۵	بنام	بتمام
۸٦	۸	خلاص	اخلاص
۸۸	۱۲	مسکنتی	مسکنت
۸۹	۱۳	ما مسلمان	نا مسلمان
۹۳	۹	انتفاء	استیفاء
۹۴	۳	جنی	جبینی
۹۷	۱۰	انجام	انجام
۱۰۲	۳	بحانت	بحالت
„	۹	اهل	ای اهل
۱۰۸	٦	نمیخواهند	نمیخورند

٣

مرامنامهٔ

فرقهٔ سیاسی دموکرات

عامیون

۱۳۲۸

(مطبعهٔ « فاروس » طهران)

مرامنامهٔ فرقهٔ دموکرات

(مقدمه)

هر اندازه که ترقیات عالم پیشرفت کرده آلات و ادوات صناعی و روابط تجارتی ومناسبات مدنی افزوده میشود بهمان اندازه حرکات حریت پرستانهٔ ملل مختلفهٔ دنیا در پیروی طریقی که بشر را به یگانه آرزو و آمال واحدهٔ انسانیت میرساند با کمال روشنی وسعت پیدا میکند .

با سرعت دائمی فوق العادهٔ که وسائل مدنیه سیر میکنند افکار بشریت نیز بهمان نسبت با یك طرز تکامل ترقی نموده و بهمان درجه از دورهٔ توحش و آثار بداوت دور میشود .

قوای قاهرهٔ عنصریهٔ طبیعت درمقابل همت وفعالیت بشری و آثار اعجازیهٔ علمیه و صناعیه و نتایج غلبه و مظفریتی که بتدریج از آن اثار ظاهر می

شود روز بروز مغلوب میگردد و بهمان نسبت مغلوبیت تضاد معیشت نیز که افراد انسان را از هم دیگر دور انداخته بتدریج مرتفع میشود .

از جملهٔ نتایج مستحسنهٔ این تکامل انکه ، عالم بشریت برای مبارزه با دشمن عمومی خود که طبیعت است احتیاج خویش را باتفاق واتحاد به خوب حس کرده ، همانطوریکه بدواً اقوام مختلفه که از عشایر جداکانه تشکیل یافته بود ملل و دول بزرك تأسیس نموده و بهم پیوسته ، بعلاوه امروز برای رسیدن باقصی آمال بشریت بلا فرق مذهب و ملت شروع باتصال واتحاد نموده و فرقه های بین الملل تشکیل می کنند

تمام ترقیات عالم ، کل مجاهدات بشر ، همانا عموماً رو بطرف آن دورهٔ سعادت حریت ومساوات که آمال مکنونهٔ عالم تمدن است میشتابد .

این حرکت مانند رود خانهٔ رفته رفته جسیم

کشته غفلت زدگانی را که در اطراف و اکناف مانده و خود را از سیل ترقی عمومی کنار و محفوظ می‌پنداروند با سیلان خروشان خود شسته و می‌برد.

این سیل حریت که منبعش در ظهور کاپیتالیزم (سرمایه داری) بوده و از اروپا شروع کرده سد های فئودالیزم (ملوك الطوایفی) را که در راه جریانش مقاومت میکرد چنانچه تاریخ تمدن شهادت میدهد شکسته با یك سرعت فوق التصوریکه مظفریت خود را بتمام عالم نشان میداد، بجریان آمد بحدی که مشرق زمین نیز با آن گرفتاری در چنگال آهنین استبداد و سرگرمی بخواب گران فئودالیزم و هرج و مرج از آن سرایت خودداری نتوانست

قرن بیستم برای شرق همان است که قرن هفدهم برای ممالك غربیه بود. یعنی دورهٔ تجددیست که آسیا که قسم اعظم بشریت را تشکیل می‌کنند بجنبش و هیجان آمده و فئودالیزم متاصل در اینجا دورهٔ خود را به قوهٔ جدیدی واگذار نموده بهاجات خانه برانداز کاپیتالیزم داوه تسلیم میشود.

ایران نیز که در عائله بشریت یك اولاد قدیم است ممکن نیست که باین تبدلات ضروریه که از آثار تکامل عالم است محکوم نباشد و بتواند روی بنای پوسیدهٔ استبداد مطلق و اساس از کار افتادهٔ فئودالیزم قائم باشد ناگزیر از تجدد بود و ناچار بایستی درجاتی را که تمام افراد عائلهٔ بشریت از آن گذشته‌اند طی نموده امتحانات تاریخیهٔ خود را داده و بشاهراه کاروان بشریت افتاده و باعوان و انصار خویش که رهروان منتها آمال بشریتند و مراحل عدیده جلو افتاده و میبروند میرسید.

اینك همین فلاکت ها و زحماتیکه ایرانیان از چند سال باین طرف متحمل آنها هستند و قربانیها که داده اند و خونها که ریخته و خانمانها که برباد داده‌اند همانا برای گسیختن زنجیر اسارت و انقیادی که با گیرانها بود و تحصیل حق و استحقاق یك سالك آزاد بشریت بوده است.

حالا دیگر آن اسارت و مغلولیت برطرف و منقرض

شده لکن مقصود هنوز بدست نیامده و برای رسیدن بکاروان باید وطن را که بیك حال انحطاط و اضمحلالی افتاده اباد نموده و به شکلی انداخت که در میدان مسابقهٔ عالم با همراهان تند پای که باکمال سرعت میروند همقدم تواند شد .

اینمقصود به چه وسیله دست میدهد ؟

برای اینکه بتوان باین سئوال جواب داد ، لازم است اوضاع حالیه ایران و بحرانی را که در ان میگذرد کاملا دانست

ایران در هیچ تاریخی بحال اضطراب و بحران امروزه اش نیفتاده .

این مملکت که از اقدم دول عالم است نظیر این زوال و اضمحلالی را که در حال کنونی مبتلا است در تاریخ خود ندیده اگر چه ایران در تاریخ چند هزار سالهٔ خود به بسی بحران و انقراضات محکوم شده ولی انها فقط از جهت سیاسی بوده وحال کنونیش یك انقلاب اجتماعی و سیاسی میگذراند .

فئو دالیزم منسوخ و کهنه شده به کاپیتالیزم که فرمانفرمای امروزه است متحول میشود همین است آنزمانی که روز های مشوش خواهد گذرانید

مملکتی که به اصول قرون وسطی امرار حیات کرده چون احساس نموده که دیگر بدین صورت امکان مداومت نخواهد داشت میخواهد بشکل مملکت قانونی بیاید فقط از یك طرف موجود نبودن الات و ادوات لازمهٔ این تبدیل شکل و از طرف دیگر رقابت سرمایهٔ خارجی آن را تضیق نموده باشکالات بزرك دچارش می نماید .

برای اینکه عدم اصول و ادارهٔ انتظامی را که مدت مدید مستولی آن بوده وحس نافرمانی و انارشیزم را که در سنوات انقلاب اخیر احداث شده دور نموده یك حکومت قانونی قوی تشکیل ونفوذ حکومت مرکزیرا بتمام اعماق بعیدهٔ مملکت سرایت داد . ونیز برای آنکه صنایع سرمایهٔ ملی را بیك درجهٔ رقابتی که درمقابل تضییقات خارجه بتواند ایستاد رسانید لازم است ایران جد بدرا بان طرز اداره درآورده وبروی چنان اساسهائی

کذاشت که برای قابلیت معاونت در زحمات ترقی پروانه که عائله بشریت مبتلای آن است یك عضو مستعدی کشته هم خودرا از حال اسف اشتمال امروزه نجات بدهد و هم در رسیدن بان سعادت ابدی که یگانه امال انسانیت است رتبه یك معاون کافی را احراز نماید .

پس محض اجرا وازقوه بفعل در آوردن این مقاصد عالیه ارباب معارف را که مع التأسف مقدارشان خیلی کم است و اشخاص با ناموس وطن پرست را که وجود آنها فی نهایت مغتنم بیش از هر چیز لازم و متحتم است که در دایرهٔ یك فرقهٔ سیاسی اتحاد مسلك و توحید حرکت نموده برای حفظ آزادی و استقلال مملکت وابقای مشروطیت اصول ادارهٔ آن را بروی چنان بنای متینی کذاشت که در راه ترقی و تکامل بقدر امکان از مشکلات مختلفهٔ عدیده ازاد بوده و بشاهراه قافلهٔ بشریت افتاده بلا مانع برود .

بنا براین فرقهٔ دموکرات که برای چنین مقصد عالی تأسیس شده سعادت آتیه وطن را فقط در اتحاد

صنف عامهٔ مملکت که اکثریت اهالی را تشکیل میکنند و ترتیبات مقتضیهٔ حال آنها دانسته و دیده ، برای آنکه ایران تجدد پیما را یك دولت دموکراتی کرده وزمام حکومت را همیشه بدست عامه ملت که قسمت اعظم آن را تشکیل می نماید بدهد ، مطالبات آتیه را درخواست می کنند :

(اول)

﴿ در ترتیب سیاسی ﴾

مقصد فرقهٔ دموکرات محافظت اصول مشروطیت عامه است در ایران مبنی بر ترتیب انتخاب عمومی و الغاء و نسخ امتیازات و صنوف ممتازه بین ملت و ابطال اصول مذمومهٔ تشخصات .

ماده اول — قدرت عالیهٔ دولت جمع خواهد شد در دست مجلس شورای ملی که فقط آن حق وضع قوانین خواهد داشت .

ماده دوم — وزراء در مقابل مجلس شورای ملی

مسئولند . و باید از مجلس انتخاب شوند

(دویم)

حقوق مدنیه

ماده اول — تساوی همهٔ افراد ملت در مقابل دولت و قانون بدون فرق نژاد . مذهب وملیت .
ماده دویم — مصونیت شخص و مسکن از هر نوع تعرض .
ماده سویم — آزادی کلام . مطبوعات . اجتماعات . جمعیتها و تعطیل .
مادهٔ چهارم — حریت اقامت و مسافرت .

سوم

(قانون انتخابات)

ماده اول — انتخاب باید عمومی . مساوی . مخفی و مستقیم ومتناسب باشد

تنبیه — در جائی که انتخاب مستقیم ممکن نیست ناچار انتخاب بالواسطه معمول میشود .

ماده دویم — هریك از افراد ملت که بالاتر از بیست و یك سال دارد حق انتخاب کردن و آنانکه بیش تر از بیست و پنج سال دارند حق انتخاب کردن وشدن هر دو را دارند .

چهارم

(قضاوت)

مادهٔ اول -- قوهٔ قضائیه از قوهٔ اجرائیه مجزی و منفك است .
ماده دویم — محاکمه برای همهٔ افراد ملت متساوی و سریع است . موقوفین باید علت توقیف خودرا تا بیست وچهار ساعت بدانند .
مادهٔ سوم — موقوف شدن اجرت محاکمه بتدریج .

پنجم

(امور روحانی و معارف)

مادهٔ اول — انفکاك کامل قوهٔ سیاسیه ازقوهٔ روحانیه
مادهٔ دویم — تعلیم مجانی و اجباری برای همهٔ افراد ملت .

ماده سوم -- توجه مخصوص در تربیت نسوان .

ششم

(دفاع ملی)

ماده اول ـــ خدمت عسکریه اجباری است برای همهٔ افراد ایرانیان . هریك از افراد تندرست ملت باید دو سال در قشون تحت السلاح خدمت نماید .

هفتم

(اصول اقتصادی)

ماده اول ـــ مالیات مستقیم همیشه حتی الامکان بر مالیات غیر مستقیم مرجح و مقدم است مع هذا مالیاتهای غیر مستقیمی که برای ترقی وتوسیع صنایع داخله ضروری است محفوظ خواهد بود .

ماده دویم ـــ طرح مالیات به روی عایدات .

ماده سیم ـــ موقوفی امتیازات در کارهائی که اسباب ارتزاق عمومی است .

ماده چهارم ـــ منسوخ شدن مستمریات بتدریج .

ماده پنجم ـــ کلیهٔ موقوفات در تحت نظارت و ادارهٔ دولت بوده وعائدات موقوفات عمومی صرف معارف عمومی وامور خیریه خواهد شد .

ماده ششم ـــ منسوخی سخره وبیکار .

ماده هفتم ـــ رودخانها وجنگلها وچراگاههای عمومی ومعادن باید متعلق بدولت باشد .

ماده هشتم ـــ ممنوع بودن کار ومزدوری برای بچه که به چهارده سال نرسیده باشد .

ماده نهم ـــ محدود بودن مدت عمل در شبانه روز تنها بده ساعت .

ماده دهم ـــ استراحت عمومی واجباری یکروز در هر هفته

ماده یازدهم ـــ مواظبت بلوازم عمل وحفظ الصحهٔ کارخانه جات .

ماده دوازدهم ـــ منع احتکار غلات بواسطهٔ طرح مالیات سنگین .

ماده سیزدهم ـــ معاملهٔ مالکین بابرزگران ودهاتیان درخصوص هرنوع بدهی انها وحقوق اربابی وهم چنین معامله دولت درهرنوع امورمالیاتی وعسکری وغیره در

تمام ایران بطور تساوی تحت یك قانون عادلانه خواهد بود

ماده چهاردهم — همه نوع عوارض وماخوذات و تحمیلات ازطرف مالکین بر رعایا وبرزگران غیر ازحقوق قانونی بهر اسم و رسم ازتعارف وهدایا وسایر بدعتها کلا وجزاً منسوخ وموقوف ومستلزم مجازات خواهد بود .

ماده پانزدهم — حکومت ارباب وملاکین دراراضی خود دررسیدن درامور مدنیه وملکیه وحکم درجنایات وتقصیرات ازهرنوع بکلی منسوخ وتبدیل بحکم مامورین دولت وحکام باید بشود .

ماده شانزدهم — اخراج و تبعید دهاتی از مسکن خود ممنوع است .

ماده هفدهم — تقسیم اراضی خالصه بزارعین و رعایا وفراهم آوردن اسباب همین ترتیب در املاك اربابی بوسیله تاسیس شعبه بانك زراعتی در بلوکات ودادن حق تقدم خرید بزارعین در موقع فروش .

اصول دموکراسی

یک نفر دموکرات

چاپ سیم

تهران ۱۳۲۹

مطبعهٔ (حبل المتین)

مقدمه

چون مذاکره اختلاف مسالك و وجود فرق سیاسی
در مملکت که از امور جدیده بشمار است وجاب توجه
عموم را نموده اشخاصی از روی جهل یا عناد این
اسم را بعنوان غرض شخصی آلایش میدهند جمعی
باین نام مقاصد فاسدهٔ خود را نسبت باشخاص ابراز
داده یا که بسیاری از فساد اخلاق آمال و مرام یك
فرقه را بغرض توجیه غیر صحیح کرده مورد تهمت
و جملات ناشایست می نمایند چنانچه نسبت بفرقه

دموکرات که اساس مسلک آن موافق باروح مساوات اسلامی است حملات میکنند لهذا لازم دید که مواد مرامنامهٔ این فرقه را مختصراً ذکر و توضیح کرده باقی را بحکم وجدان و انصاف ناظرین واگذاریم و قبل از شروع بمقصد بیان مقدمه لازم است

خاطر عموم ملت و کافهٔ افراد فرق سیاسی را متوجه می نماید بر اینکه در این حال خطرات مملکت ومشروطیت از انصاف و وطن‌خواهی دور است که اختلاف نظر ومسلک را در مصالح مملکت اسباب معارضه گردانیده فرق سیاسیه درحق یکدیگر باتهمت و اهانت و تنقیدات بی اساس و تحریکات نامشروع وتعرض باشخاص فرق موجب عناد وتنفر گردیده مصالح نوعیه را باغراض شخصیه بفروشند زیرا وجود فرق سیاسی برای استحکام امر مشروطیت وتنویر اذهان و مذاکرات درمصالح مملکت است واختلاف نظر در امور مملکتی مثل اختلاف

فقها در مسائل شرعیه واختلاف حکماء درمطالب فلسفی هیچ ربطی بمصالح اشخاص واختلاف اغراض نفسانیه ندارد وباید هرفرقه عقاید ونظریات خود را بادلائل متقنه باکمال متانت ادا کنند زیرا غالباً اختلاف نظریات مبنی بر اختلاف فطرت وعادات طبقات است مثلا کسیکه ازطبقهٔ رنجبراست ویا آمالی میپروراند که منافع آن طبقه مظلومه را مدافعه میکند از صدمات وارده برضعفاء و مظلومین و رنج بران وکسبه بی دست وپا متاثر گردیده و وجدان او طالب وحریص شده که باکه وسیله فراهم آورد این بندگان ضعیف خدا از صدمات ولطمات بدرجه آسوده شوند هرگاه چنین شخصی بمنافع و مصالح کسبه و رعایا حرفی گوید که باقتدار مقتدرین بر میخورد البته کسانیکه از حال فقراء و ضعفاء بیخبر بوده واز پرتو اقتدار مقتدرین بخدمت و شاعری و مداحی وتملق نعمت برده عادتاً برخلاف اول

خواهند بود لکن نباید اقدام بخصومت شخصیه با
یکدیگر نمایندو مباحثه را به بدگوئی وبدزبانی مبدل
کنند

شاید بعض اشخاص اصلا وجود فرق
سیاسی و اختلاف مقاصدرا منکر باشندیعنی مضر
بدانند بهمان نظر که مبادا باختلاف شخصی منجر
شود باتزاحم دو فرقه که هردو از یک ملت هستند
از قوه اتحادیه بکاهد این مسئله در نظر اول چنان
جلوه میکند ولی اگر خوب فکر کنیم کسانی که
موجودیت فرق را برای مملکت مضر میدانند در
حقیقت مشروطیت را برای آن مملکت نافع نمیبینند
زیرا مشروطیت همان عبارت ازحکومت فرق‌سیاسی
است‌گذشته ازآن در مملکتی که‌اهالی آن سرازخواب‌بر
میدارند و مشروطیت در آن قدم میگذارد و
بمنافع ومضار خود پر میخورند این اختلاف فرق
سیاسی قهری واز لوازم غیر منفکه است زیرا

اختلاف معیشت وحالات سابقه سکنه یک مملکت بدیهی
وامر خارج از اختیار است و شبهه نیست که یک
دسته از سکنه یک مملکت بواسطه اقتـدار و نفوذ
در نعمت و راحت وآزادی و دلخوشی زندگانی
کرده جمع کثیری دیگر در رنج وعذاب و مشقت
بوده فایده رنج آنهارا طایفه اولی میربوده و خود
آنهارا در تحت فشار عبودیت میداشته اند بعد از
آنکه بناشد همه‌اهالی وسکنه حق دخالت ورأی در
امور اشتراکیه و مصالح خود داشته باشند شبهه
نیست که این جماعت که ازعجز و جهالت وعدم
معاونت بیکدیگر دررنج وعذاب بوده اند بهردرجه
بی‌حقوقی خود میبرند بهمان درجه خواهند خواست
که حقوق انسانیت خودرا بدست آورده خودرا از
عبودیت واسارت رهائی دهند البته جماعت مقتدرین
که مدتها باکمال آزادی و راحت وعزت ازدست
رنج آن جماعت ونادانی آنان استفاده کرده فرقی

عیش ونعمت بوده اند بهر وسیله باشد خود انها و کسانیکه ازسفره انها عیش بیزحمت میکرده اند در صدد خواهند بود که آن جماعت زحمت کش که مسخره اینها بوده‌اند راه اطلاع وخلاصی واخذ حقوق را بروی انها ببندند واین دو اختلاف نظر درحال استبداد وفشار فعال مایشائی‌هم بوده نهایت اینکه فرقه رنجکش آزاد دراظهار نبوده واگراظهار میکرد بکسره بفنایش میکشاندند وطرف دیگر بمیل خود انچه میخواسته میکرده وشبهه نیست مجلسی که از عموم ملت با نتخاب تشکیل شده از اعضاء آن مجلس بعضی متمایل بمنافع جماعت مقتدرین و ابقاء وحفظ اقتدارات انها بوده درمطالب ومسائلی که مطرح میشود سعی بنفع انها خواهندکرد وبعضی دیگر که متمایل بفرقه ضعفا ورنجبر وکسبه و رعایا بوده درمسائلیکه پیش میاید سعی خواهند نمود که فرقه ضعفا را از زیر شگنجه و عذاب خلاص

نمایند واین اختلاف نظردرمجلس وخارج قهری وطبیعی است وجلوگیری ازوجود ان ممکن نیست مگربا استبداد محض وچون این اختلاف مبنی بر استعمال قوه‌قهریه وعملیات نیست بلکه غلبه هرطرف باکثریت رای وقوت دلایل است هرفرقه سعی خواهد نمودکه اکثر اعضاً مجلس از حامیان انها باشند ونیز تا فرق سیاسیه نباشد یعنی مقاصد وآمال معین نگردد انتخاب وکیل امری بغلط واقع خواهد شد وارتباط وکیل از موکلین ونمایندگان ازملت مقطوع خواهدبود زیرا این توکیل مثل توکیل درامور شخصیه است وبلکه هزاران درجه اهمیت ان بیشتراست واضح است باید وکیل و موکل بدانند که این توکیل برچه چیزاست یعنی موکل معین میکند که من اینکاررا ازتو میخواهم وکیل‌هم بعد از اطلاع بر ان کار میگوید منهم تعهد میکنم اینکار را انجام دهم وباید موکل اطمینان پیداکند که‌این شخص وکیل از عهده این کار بر میاید و خیانت هم نمیکند

آنچه میتواند بعمل میاورد اگر این نباشد توکیل بامر
مجهول و نامعقول است هم چنین است انتخاب وکیل
ملت اولا باید موکلین بدانند و معین کنند که مطلوب انها
از وکیل چیست و وکیل هم بداند و تعهد کند که در روی
انچه میخواهند کار خواهد کرد و انها اطمینان پیدا
کنند که اینکار را که تعهد کرده میتواند و میکند والا ممکن
است جماعتی یکی را وکیل کنند بگمان اینکه این شخص
بمصالح عموم اقدام خواهد کرد ان شخص انجام کار
چند نفر مقتدر را مثلا بنماید در اینصورت نمیتوان ان
شخص را وکیل ان موکل دانست و تقریباً انتخابات دو
دوره گذشته ایرانرا میتوان ازین قبیل شمرد واما هرگاه
فرق سیاسیه تشکیل شد و مقاصد و موادی روی کاغذ
آمده معین گردید هر جماعت که ان مواد را موافق
آمال خود دیده واتفاق بران کرده اند انهارا یك فرقه
میگویند وانها یکنفر را که از میان هم عقیده های خود
انتخاب میکنند باید بدانند که او در روی این مواد کار

خواهد کرد و از عهده برمیاید و تخلف نمیکند دراین
صورت ارتباط میان وکیل و موکلین حاصل و توکیل
صحیح است والا غلط و بی ربط خواهد بود و نیز تا
فرق سیاسیه مجاهده در تنویر اذهان و اقامه دلیل و برهان
نکنند واذهان را متوجه بمنافع نوعیه ننمایند و اقدامات
برادرانه بکار نبرند ملت هشیار و بیدار نشده و قدم بدائره
ترقی و اصلاح کار نخواهند گذاشت

صریحاً باید دانست آنچه در مرامنامه
فرقه دموکرات از مواد ذکر شده آنها آمال و مقاصدی
است که بتدریج باید بطرف آن مقاصد رفت تا هر وقت بهر
مقدار از ان مواد بتوانیم نائل شویم مقصود این نیست
که امروز حتماً تمام مواد ان بموقع اجرا باید گذارده
شود زیرا ترقی و تکامل تدریجی است و طفره محال
است تاکتیك و وضع سیر فرقه دموکرات بطرف این آمال
که سعادت ملت را در وصول بانها میدانند براین است
که نباید بعقب برگشت و نباید متوقف شد و هرگز هم

اینرا بفرقه دموکرات نسبت داده افتراء وتهمت گفته
وازروی عداوت واشراف پرستی این را ساخته وبزبان
جاهلان وبیخبران انداخته است

شاید کسی بگوید حالا که چنین است وفرقه دموکرات
نمیخواستند همه مواد مرامنامه آنها فوری بموقع اجرا
آید پس چرا اظهار کردند کم کم هرچه موقع پیدا
میکرد اظهار میکردند بهتر بود . جواب این اعتراض را
کسی میکند که بکلی از ترتیبات مسالك ولوازم آن
بیخبر باشد همچو تصور کرده که امور سیاسیه ومسائل
پلتیکی یك مملکت وملت را مثل یکی از امور
جاریه غیرمهمه بدون مقدمه وتهیه زمینه وحاضرنمودن
افکار عامه در هرموقع میتوان انجام داد امور یکه
راجع باساس زندگانی یك مملکت است تابدوا درافکار
عامه که طرفدار آن هستند تصویر ورسوخ داده
نشود ودراذهان مردم تربیت ونشو ونما ننماید محال
است درموقع عمل بتوان اجرا نمود زیرا هرکس رجوع

بتاریخ مسالك سیاسی دنیا بکند باسانی خواهد دانست
که هر فرقه بدوا مقصود ومنظور خودرا در فصول
ومواد معینی ترتیب داده وبتدریج باقوه دلایل وبرهان
ملت را بآن مقصد دعوت میکند وانوقت ان فرقه بامال
وآرزوی خود وانجام مقاصد خویش موفق خواهد شد
که دارای اکثریت ملت باشد وهیچ فرقه دارای
اکثریت نخواهد شد مگر باعلان ونشر مقاصد خود تا
حال شنیده نشده اصول آمال یك فرقه یایك عقیده در
پرده خفاء بماند وکسی طرفدار او بشود علاوه برانچه
گفته شد مرامنامه یك فرقه مثل قانون اساسی یك مملکت
است چنانچه بی قانون اساسی حکومت ملی یك مملکت را
نمی توان تشکیل داد همینطور بدون مرامنامه یك فرقه
سیاسی تشکیل نمی توان داد

باید دانست تمام مواد مرامنامه
ومقاصد فرقه دموکرات که خواهان حکومت عامیه و
طرفدار رنجبرانند بروی یك بنیان واساسی است که

قوانین مقدس اسلام نیز بر آن اساس نهاده شده وان عبارت است از تساوی افراد ملت در حقوق وتفوق وامتیاز ندادن کسی و صنفی بر دیگران بملاحظه غنا واقتدار ونفوذ داشتن ومراعات حقوق همه علی السویه چنانکه صریح

(ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت)

ناطق بر این است وبراین اساس است سعی در ازاله هر چه که در زمان استبداد ونفوذ یک شخص یا اشخاص از عادات و رسومات خسیسه برضد مساوات جریان یافته واساس مساوات الهی را متزلزل گردانیده ومخفی نماند از اینکه گفته می شود این فرقه حامی رنجبر وضعفاء است مقصود این نیست که برضد ثروت وغنا یا اغنیاست بلکه مقصود این فرقه از حمایت ضعفاء این است که حقوق از دست رفته ضعفارا باز ستاند ورنجبررا از فشار بندگی مقتدرین وذلت خلاص نماید نه آنکه اغنیارا فقیر کند بلکه ضعفاء راهم بثروت وغنا وراحت رساند هرکس اجرت زحمت خودرا

خود ببرد زحمت مختص جمعی نعمت مختص جمعی از دست رنج زحمت کشان نباشد یکی بلاجهة درمقام عبودیت یکی بدون علت در مدارج ربوبیت سیر نکند رنج بکسی گنج بکسی از رنج او داده نشود (تلك اذاً قسمة ضیزا) پس همه چنانچه اسلام فرموده برادرند و برابر (انما المؤمنون اخوة) معنی دموکرات این نیست بایده الدار نباشد معنی دموکرات این است که هرکس مزد خودرا خود ببرد یکی مسخر دیگری نباشد دراول نظر شاید برای اینکه این کلمه حق موافق فطرت و اسلامیت و وجدان پاک و انصاف است فورا همه تصدیق کنند لکن مقام عمل کار دیگری است از اول دنیا در حق انکار شده و هر خون ریخته وهر خرابی وانقراضی حادث شده وهر فرعونیت ودعوی ربوبیت برای ضدیت با این کلمه حق است

انبیاء و اولیاء وبزرگان برای همین کلمه حقه دچار بلیات و مصائب شدند حقها برای همین بباد رفته

دزدها و افتاده حبس‌ها و زنجیرها برای همین بوده است
شرایع را انکار این حق محو نموده اسلام را انکار این
حق بحال ضعف انداخته الان هم دزدهای ساختگی
برای پشت پا زدن همین حق بروز میکند دریاهای
خون از انکار این حق مواج است توپها و کشتیهای
جنگی کرورها نفوس ملیونها اموال برای اضمحلال
همین حق مهیا گردیده

پس از بیان مقدمات شروع میکنیم ببیان مواد
و توضیح هریك بنحو اختصار ومن الله التوفیق

ترتیب سیاسی

مقصد فرقه‌دموکرات محافظت اصول
مشروطیت عامیه است در ایران مبنی
برترتیب انتخاب عمومی والغاء و نسخ
امتیازات وصنوف ممتازه بین ملت و
ابطال‌اصول مذمومه تشخصات

مشروطیت در مقابل مطلقیت سلطنت است که
سلطنت فعال ما یشاء و مختار در امور مردم

نبوده حدود و اختیارات آن همان باشد
که ملت عموماً و متساویاً حکومت دارند باو داده
اند عامیه درمقابل خاصیه است یعنی تحدید حدود و
ترتیب امور عموم‌ملت باعموم ملت بوده خصوصیتی
از خصوصیات ثروت واقتدار ونفوذ و اشتهار و غیره
سبب حق بودن دخالت بعضی دون بعضی نخواهد بود
یعنی همه ملت بواسطه انتخاب نماینده ازطرف خودشان
دخالت درترتیب امور مشترکه خود خواهند نمود لهذا
گفته شد مبنی بر ترتیب انتخاب عمومی مخفی نماند
که فرقه دموکرات نظر کامل بریکی بودن مرکز و
توحید درجه و توحید قوه دارند یعنی عموم ملت
متحدا متساویاً همه‌مثل نفس واحد تمام قوه را جمع‌در
یك مرکز کرده کلا متوجه آن مرکز بوده وان مرکز
مصدر تمام ترقیات بوده متساویاً به تمام اعماق
بعیده مملکت سرایت نماید این ترتیب است که ملت
واحدرا از تفرق وتشتت خلاص کرده اگرچه کوچك

باشد بزرگ و اگر ضعیف است قوی و مقتدر میگرداند
یک ماده مثل یک قرص آفتاب داشته ارادات او سرایت
بتمام جوارح و اعضاء کرده همه در استفاضه از مرکز
شریک و هر عضوی برای این یک نفس مأمور کاری
و کلا برای حفظ و سلامت این یک نفس مشغولاند

(الغاء ونسخ امتیازات) محقق است که قانون
اسلام وانصاف کسیرا بر کسی امتیازی نداده وجود
امتیازات نامشروع قوی را متفرق و ملت را پراکنده
مینماید پس باید امتیازاتیکه یکی را تیول و منصب و
نشان و شمشیر و افتخار و اقتدار و عبا و عصا وانگشتر
و عطا یا میداد یا برای قرابت یا محبت یا جمال یا دلال
یا مداحی یا مزاحی یا نقالی یا دعاگوئی یا تهدید یا تزویر
وغیره که همه از ترک مساوات ناشی شده نسخ و ملغی
کرد اما دادن اینها و غیر اینها در مقابل خدمت و
زحمت آن امتیاز نیست بلکه مزد عمل است و بحسب
لیاقت و خدمت محرک همه بر کار و موجب عزت و

افتخار است (و صنوف ممتازه بین ملت) اگر چه اهل
ایران بحسب اینکه در مذهب اسلام ابدا صنف ممتاز
نیست شاید درست معنی آن را نفهمند لکن عملا این
اساس اسلامی یکسره منهدم گشته است

صنوف ممتازه این است یکجماعت مثلا برای اینکه
اغنیاء هستند یا شمشیر دارند ازسایر مردم ممتاز در
حقوق باشند مثل اینکه آدم بکشند قصاص نشوند
ولی قاتل انها قصاص شود . مردم نتوانند ازلباس
مخصوص انها بپوشند دریک محکمه بامردم محاکمه
نشوند . مردم سرباز شوند انها نشوند . دیگران را
بهر تقصیر حبس کردند انهابهیچ تقصیر حبس نشوند
و همچنین امور دیگر .

اینگونه جماعت ممتاز را قانون اسلام تشکیل نداده و
تجویزنمیکند حتی اعلم علماء بایکنفر عمله در حقوق
برابر مقرر شده احترام علماء ربطی بتفاوت حقوق
ندارد ومعلوم است امتیاز فضلی فقط دراحترام وافتخار

است ، در حقوق لکن همه میدانند آقایان و مقتدرین
هزار درجه از صنوف ممتازه بالاتر رفته بودند میزدند
زده نمیشدند ، قصاص میکردند قصاص نمیشدند ،
در محاکمه مردم را مقام کجا آنان را کجا ، قشون
نمیشدند ، مالیات نمیدادند ، حبس نمیشدند ، حدود
الهیه بالکلیه در حق مقتدرین و بستگان ایشان متروک
بود هرکس بقدرت بازو صنفی ممتاز تشکیل میداد آیا
این ترتیبات باید نسخ شود یا نه

ابطال اصول مذمومه تشخصات

واضح است در اسلام مقام کسی بالاتر از مقام
پیغمبر و ائمه علیهم السلام نیست لباس زبر میپوشیدند نان
سبوس نگرفته میخوردند . روی خاک با غلامان مینشستند
پای شتر را بدست خود میبستند . با الاغ بی جل سوار
شده یکنفر را با خود سوار میکردند . بزرا میدوشیدند
صدر در مجلس خود قرار نمیدادند . هر جا خالی بود
مینشستند . کسیرا در حضور خود سرپا نگاه نمیداشتند

صدای تعاین پشت سر دوست نداشتند . بدعوت همه کس
میرفتند . خود ببازار رفته خرید کرده و حمل مینمودند
بهرکس حق اطفال و نسوان سبقت درسلام مینمودند .
بکسی توهین و تحقیر نمی کردند . با فقراء
می نشستند به پشت خود بخانه فقراء آذوقه
می بردند (انما انا بشر مثلکم)
صریح قرآن است (انا فقیر والفقر فخری)
و انا مسکین جالس المساکین)
میفرمودند فرمودند سفید زاده را بسیاه زاده فضیلتی
نیست سید قرشی و غلام حبشی فرق ندارد الی غیر ذالك
که حصر ندارند این اساس اسلام را چنان خراب کردند
آقا بضعفاء بگوشه چشم نگاه نمیکنند . ضعفا باید
قربانی کنند ، قربانی شوند ، فرسخها پیاده
استقبال کنند ، سجده کنند ، رکوع نمایند ، دست
و پا ببوسند ، دست بسینه بایستند ، بی اجازه حرف نزنند
باید سخن نگویند ، دست تکان ندهند ، فحش بشنوند ،

کوتك بخورند ، گریه وناله نکنند ، القاب وحضرت در منبرها چندین ساعت جهة آقایان مقتدرین گفته شود ، کاغذها از القاب برای آنان پر شود ، قلیانها پیش آید ، صدر مخصوص انهاست ، باید اول صادر ووارد باشند صد نفر را پشت سر و جلو معطل نمایند

آیا کسیکه بگوید این امتیازات وصنوف ممتازه و تشخصات غیر مشروع برافتد هدف تهمت این معادن کبر ونخوت ومحل افتراء وتهمت این مدعیان ربوبیت و متملقان وریزه خوران این مظاهر فرعونیت نخواهند بود

قدرت عالیه دولت جمع خواهد شد در دست مجلس شورای ملی که فقط آن حق وضع قوانین را خواهد داشت

چون عموم ملت که حکومت را در دست دارند تمام قوای خودرا جمع کرده دادند دست مجلس شورای ملی که عبارت از نمایندگان عموم ملت باشند اداره امور ملت بسه چیز انجام میگیرد وضع و نظارت قانون ، امضای قانون ، اجرای قانون ، اول که وضع و

نظارت در قانون باشد از وظائف مجلس شورای ملی است دویم که امضاء قانون باشد با پادشاه مملکت است سوم که اجرای قانون باشد تکالیف وزراء است ودولت عبارت از هیئت اجتماعیه این سه است و بلاشك قدرت وضع ونظارت قوانین عالی تر از امضاء واجرای ان است بلکه امضاء و اجراء بدون وضع تصور ندارد و حق امضاء واجرا هم ازطرف مجلس که نماینده عموم ملت است داده شده پس قدرت عالیه جمع خواهد شد در دست مجلس شورای ملی وان است مرکز قوای اصلی ملت که فقط ان حق وضع قوانین خواهد داشت لفظ فقط برای این است که فرقه دموکرات منکر مجلس سناست ودلیل مختصران این است که بنا بمذهب اسلام واصول مساوات دموکراسی که همه ملت متساوی الحقوقند و فرض این است که همه بالشراکة حق انتخاب داشته و انتخاب کرده ومجلس شورای ملی تشکیل کرده اند ، تخصیص دادن یك مجلس

دیگر ودادن حق انتخاب علاوه بر آنچه بسایرین داشتند
بیك جمعی که اسم اعیان یا اشراف برخود بسته است
غیرظالم وضایع کردن حقوق دیگران نیست اسلام اعیان
ندارد چگونه مجلس اعیان تواند داشت بعلاوه اینکه سبب
کشاکش ومعارضه میان دومجلس وتعویق قوانین وامور
وتفوق جمعی بلاجهة برسایر ملت است

وزراء در مقابل مجلس شورای ملی مسؤلند
و باید از مجلس انتخاب شوند

واضح است اینکه هرگاه وزراء مسئول
مجلس شوری نباشند وضع قوانین لغو میشود برای
آنکه اطمینان از اجرایش نخواهد بود و امور مختل
می شود ، اما انتخاب وزراء از مجلس برای این
است که هیئت ملت حکومت وقوت خودرا بدست
این جماعت که محل اعتماد ونماینده اوست سپرده
که وضع قوانین ونظارت در اجراء آن بنمایند ولی
اجراء قوانین هیئت مخصوصی لازم دارد که قوه مجریه
نامیده میشود وباید قوه مجریه (وزراء) طرف اعتماد

اکثریت نماینده گان ملت باشد (چه آنکه اکثریت
نماینده گان کاشف اکثریت ملت است) ومعلوم است
که اعتماد اکثریت ملت و نماینده گان آن باشخاصی که
همان اکثریت ملت آنهارا برای حفظ حقوق واداره
مملکت خود معین کرده بیشتر از سایرین است واگر
اکثریت ملت اشخاص دیگر را از حیث امانت و
لیاقت مقدم بر منتخبین خود میدانست آن اشخاص را
بنمایندگی انتخاب میکرد

پس سزاوار این است که قوه مجریه (وزراء) هم
از همان نمایندگان انتخاب شوند که علاوه
بر آن که محل اعتماد نمایندگان وملت هستند بصیرتر
بقوانینی که اکثریت آنهارا وضع میکنند و ترتیب اجرای
آن خواهند بود ونظریات اکثریت نمایندگان و
ملت را بهتر میدانند

ونیز نظر فرقه دموکرات براینست که وکیلی که بمقام
وزارت میرسد صندلی وکالت او محفوظ بماند برای

انکه هرگاه بملاحظه تزلزل اکثریت یا جهات دیگری از شغل وزارت استعفا داد باز بتواند در مجلس دفاع از حقوق موکلین خود بنماید اگر گفته شود که ممکن است او منفصل شده موکلین بجای او دیگری را انتخاب کنند جواب میگوئیم چون موکلین از روی علم و اطلاع و یك مسلك مستقیمی این شخص را انتخاب کرده‌اند اگر بهتر از او را داشتند اول انتخاب کرده بودند پس انتخاب این شخص دلیل است براینکه طرف توجه موکلین است و خوب است که خود او باقی بماند بوکالت گذشته از اینکه بواسطه دخالتیکه در قوه مجریه داشته است بر اطلاعات او افزوده حال بهتر میتواند خدمت کند علاوه تجدید انتخاب زحمت برای موکلین است که هیچ لزوم ندارد اگر بگویند درحال وزارت حفظ حقوق موکلین او نمیشود جواب میدهیم بعکس است با وزارت بهتر حفظ حقوق موکلین میشود و این ترتیب یعنی حفظ صندلی وکالت با اشتغال بوزارت در اغلب نقاط اروپا معمول است ازجمله انگلیس

حقوق مدنیه

تساوی همه افراد ملت در مقابل دولت و قانون بدون فرق نژاد ، مذهب ، ملیت

یعنی دولت در استخدام و تفویض امور باشخاص بعد از اجتماع شرایط لیاقت در دو شخص نژاد و غیره را علت فرق نکند مثلا سیاهی و سفیدی اسلامی و مسیحی ترك و فارس بودن را باعث تفاوت در حقوق مدنی نکند و همچنین قوانین که مجلس وضع میکند مثل مالیات بستن یا قشون گرفتن یا مجازات وغیره نژاد و مذهب و ملیت را سبب فرق ننماید لکن امور مذهبی که در شریعت فرقی گذاشته اند مثل مناکحه و مواریث وغیرها ربطی باین ماده ندارد

مصونیت شخص و مسکن از هر نوع تعرض

ذکر این ماده هم برای اینست که بحکم عقل و دین جان و مسکن مردم باید مصون از هر نوع تعرض باشد این اصل اسلامی را هم بر داشته همه

قسم تعرض باشخاص میکردند ومیکنند و بدبختانه
بمساکن مردم میریخته بازهم موقوف نشده این عادت
خبیثه باید مرتفع شود

آزادی کلام ، مطبوعات ، اجتماعات ،
جمعیتها ، تعطیل

بدیهی است آزادی همه‌مات دریك امر مستلزم این
است آزادی کسی مضر و منافی آزادی دیگری
نباشد والا آزادی عمومی نمیشود وترجیح بلا مرجح
لازم میاید پس عمل هرکسی که جزئی مضرتی بآزادی
دیگری وبعموم وارد کند ممنوع خواهد بود

اما فرق میان اجتماعات و جمعیت ها اینست که
اجتماعات جمع‌شدنهای اتفاقی را گویند مثل اجتماع در
مساجد وتکایا ومیدانهای عمومی ولی جمعیت ها آنست که
مبنی بریك اساس وترتیبی است مثل مجامع خیریه وانجمن
های علمی وتجارتی وسیاسی

آزادی تعطیل برای این ذکر شد ، که (دربعضی
ممالك حق تعطیل از کارگران سلب شده و نمیتوانند

بواسطه تعطیل تقاضای زیادی مزد یا کم شدن مدت
کار را بنمایند) مقتدرین و سرمایه داران باین خیال
بیفتند که درایرانهم این حق مشروع را از کارگران
سلب کنند

آزادی اقامت و مسافرت

شاید کسی بگوید این ماده محتاج بذکر نیست
البته بحکم شرع وعقل هرکسی آزاداست هرجا بماند ویابجائی
مسافرت نماید بلی راست است این مطلب لکن این اساس
عقلی واسلامی را خراب کرده بودند وحالاهم معمول
است بمیل پادشاه یاوزیر یا امیر یامقتدرین و متنفذین
بیچاره گان را باسم اینکه تو مفسدی یا خلاف گفتی یا
اگر بمانی کشته میشوی مجبور بمسافرت کرده وازادی
اقامت رابوسائل نامشروع سلب میکردند درحقیقت بر
خلاف حکم عقل وشرع قصاص قبل از جنایت وبدون
جنایت میکردند (چنانکه هنوزهم معمول است) وهمچنین
ازادی کوچ کردن را ملاکین مقتدر از زارعین بیچاره

کرده غالباً ازشدت ظلم دهاتیها میخواستند بجای دیگر روند انهارا ملاکین مجبور باقامت و قبول خدمات وزحمات غیر مشروع خود میکردند

قانون انتخابات

انتخابات باید عمومی مساوی مخفی مستقیم و متناسب باشد

عمومی یعنی همه ملت حق انتخاب داشته باشند نه تنها کسانیکه ملاکند یافلان قدر ثروت دارند یا شهری هستند

مساوی یعنی هریك ازافراد ملت حق دادن یك رأی داشته باشند نه انکه اغنیاء یا ملاکین صاحب دو رأی وزیاده باشند و فقرا دارای یك رأی

مخفی یعنی هرکس رأی خودرا بدون اطلاع دیگران بدهد

مستقیم یعنی نمایندگان مجلس را خود ملت ابتداء وبلا واسطه انتخاب کند نه انکه جمعی انتخاب شوند که انها ازمیان خود نمایندگان را انتخاب کنند (مثل انتخاب دوره دوم خودمان نباشد)

متناسب یعنی درمملکت باهالی هرجا بنسبت جمعیت آنجا حق انتخاب وکیل داده شود مثلا هر صد هزار

یك وکیل نه آنکه یك جا بصد هزار نفر حق انتخاب یك وکیل داده شود وجای دیگر به پنجاه هزار نفر یك وکیل

تنبیه در جاهائیکه انتخاب مستقیم ممکن نیست انتخاب بالواسطه معمول میشود

انتخاب بالواسطه فی الحقیقة بر میگردد باینکه معتمدین بعض ملت نماینده شوند مثلا هرگاه شش نفر را شش هزار نفر باین ترتیب که هر هزار نفر یك نفر را انتخاب کنند و آن شش نفر از میان خود دونفر را انتخاب کنند آن دونفر منتخب محل اعتماد دوهزار نفر هستند ومحل اعتماد چهار هزارنفر دیگر نیستند و درصورتیکه تمام شش هزار نفر ممکن باشد دونفر را انتخاب کنند بهتر است برای انکه دونفر منتخب محل اعتماد تمام شش هزار نفر خواهند بود ولی درجاهائی که انتخاب مستقیم ممکن نباشد غیر مستقیم اجراء می شود

هر یك ازافراد ملت که بالاتر از بیست ویکسال دارد حق انتخاب کردن و آنانکه بیشتر از بیست وپنجسال دارند حق انتخاب کردن وشدن هردورا دارند

انتخاب دخالت و اظهار رأی در امور مملکت است باید لامحاله انتخاب کننده استقلال و اهلیت اداره امور را داشته باشد وسن بلوغ کرچه پانزده است لکن استقلال و استغنای شخصی در امور غالباً قبل از بیست و یکسال حاصل نمیشود لهذا آن وقت حق انتخاب کردن باو داده میشود وچون در ایران غالباً سن فراغت از تحصیلات لازمه بیست وپنج است ازاین جهة برای وکالت سن بیست وپنج تعیین شده است واکر کسی بکوید هر قدر تجربه بیشتر اهلیت بیشتر میشود پس سن سی و چهل بهتر است جواب انکه ما منحصر به بیست وپنجساله نکرده ایم اگر در سن زیادتری شخص لایقی باشد میتوان او را انتخاب کرد واکر در سن ۲۵ ساله هم شخص لایقی باشد

میتوان اورا انتخاب نمود

﴿ قضاوت ﴾

قوه قضائیه از قوه اجرائیه مجزی و منفک است

اگر چه بعضی قوای مملکت را بدو تقسیم کرده اند مقننه ومجریه و دراین صورت قوه قضائیه هم جزو قوه مجریه خواهد بود لکن بنظر ما چنانکه هم عقیده زیاد داریم و درقانون اساسی هم تعیین شده قوای مملکت سه قسمت است : قوهٔ مقننه ، قوه قضائیه قوه مجریه اولیکه که عبارت از مجلس شورای ملی است وضع قانون میکند دویمی که عبارت ازعدلیه است تشخیص موضوعات میکند سیمی که عبارت ازهیئت وزراء باشد اجرای قوانین مجلس واحکام عدلیه را میکند وباید قوه قضائیه مملکت بالکلیه از اداره اجراء جدا باشد دخالت اداره قضائیه در اجرائیات ودخالت اداره مجریه دراداره قضائیه باعث هرج ومرج ودخول فساد وملاحظات دراحکام خواهد شد اینست که قوه قضائیه بایستی مستقل وازسایر قوای مملکت مجزی

باشد برای توضیح یك مثال ذکر میکنیم فرض کنید هیئت مقننه تصویب کرد یك مالیاتی گرفته شود درموقع وصول مامور مالیه اگر تخطی کند وزیادتر از انچه مجلس تصویب کرده بخواهد بگیرد کسیکه مالیات بده است و مظلوم شده تکلیفش اینست که فورا بعدلیه که مرجع رسمی تظلمات است رجوع نماید اینجاست که تصدیق خواهید کرد باینکه قوه قضائیه باید از قوه مجریه مجزی باشد برای آنکه اگر قوه قضائیه جزء قوه مجریه باشد ممکن است که طرفداری ازقوه مجریه بکند وحقوق مظلومین از بین برود

محاکمه برای همه افراد ملت متساوی و سریع است موقوفین باید علت توقیف خودرا تابیست وچهار ساعت بدانند

تساوی مردم در محاکمه و ترتیب سرعت فصل خصومات باهمه مردم ازمهمترین اصول تمدن وعدالت واساس اسلامیت است که عایل قاضی را حق درنگاه کردن بیکی ممنوع داشته لکن همه میدانیم اقتدار ونفوذ،

و ثروت اشخاص در ایران این اساس را چگونه خراب کرده سراغ نداریم ازصدیك حکم بطرف ضعیف بی ثروت مظلوم شده باشد یامیل قاضی خیر من الف شاهد نبوده یا مراعات تساوی، درمیان فلان اعیان و فلان بناء بوده باشد این ماده میگوید باید این حکم از بین رفته اسلام زنده شود و کسیکه آزادی او سلب شده اورا توقیف کردند بایدبداند بچه جهة مبتلا شده (زیرا هیچ کسی تا بازادی دیگران مخل نشده توقیف نمی شود) تااگر عذری دارد بگوید ولکن چون گاهی فهمانیدن تقصیرفوری ممکن یا صلاح نیست لذاتا بیست و چهار ساعت میتوان تاخیر روا داشت

ماده سوم — موقوف شدن اجرت محاکمه بتدریج

ملت مالیات بدولت میدهد اجرت اقدام بامنیت وراحت وایصال حقوق ودفع تعرضات مردم بازادی وحقوق یکدیگر است پس باید دولت ادارات نظمیه وامنیه و نظامی وعدلیه و مستخدمین انها را دایر

کرده برای و قایع رجوع کنند کان اجرت نگیرد لکن فعلا چون ثروت دولت کافی نیست بعضی وجوه از قبیل عرایض و ده یك اجرا و غیره گرفته میشود و بتدریج باید موقوف گردد

امور روحانی و معارف

انفکاك کامل قوه سیاسیه ازقوه روحانیه

یعنی مداخله نکردن هریك ازاین دوقوه دروظایف مختصه دیگری چنانچه انفکاك قوه مقننه از قوهٔ مجریه یاقوه قضائیه از قوه اجرائیه معنیش هم این است این ماده که مهمتر و بهترین مواد این مرامنامه و برای حفظ احترام مقام روحانیت وحفظ انتظام مملکت وراحت ملت لازمترین اموراست ممکن است بعضی اشخاص ازروی جهالت یاعداوت معنی واضح آنرا توجیهات خودسرانه کرده وعلت اعتراض بفرقه دموکرات قرار دهند لهذا اگر قدری بسط کلام شود بهتر است کسی ازاهل اسلام انکارتواند کرد که دراسلام عنوان

روحانیت عنوان علاحده مقرر نشده یعنی مقرر نشده
جمعی در اسلام فقط برای اجراء امور دینیه صنف
علاحده بوده مثل سایر اصناف باشد مثلا صنف بقال
و عطار و زارع و عسکری علاحده وصنف روحانی هم
علاحده بوده کار خاصی داشته باشد . هرچه تصور شود
از امور دینیه وتکالیف عمومی بوده وهر مسلم مکلف بوده
و حق داشته آن امر دینیرا اجراء کند . مثلا عالم
باحکام بودن اختصاص بصنفی ندارد امر بمعروف و نهی
از منکر ونه ارشاد جاهل ونه اجراء امور قضائیه و نه
عقود ونکاح وطلاق ونه امامت جمعه وجماعت ونه لشکر
بودن وجهاد ونه اخذ وجوهات وصدقات ونه وصایت
و تولیت اوقاف و غیرها و نه رسیدگی بامور اموات
اختصاصی بصنفی وجمعی نداشت همه مسلمین مکلف
بودند بواجبات واجراء امور دینیه همه هم زارع وهم عالم
وهم فقیه وهم مجاهد وهم واعظ وهم مرشد جاهل و
هم قشون اسلام و هم مجری احکام میتوانست بشود

هر کسی هر کاررا میتوانست بکند واهلیت وامانت داشته
میتوانست متصدی شود درعصر حضرت رسول و خلفا
وامیرالمؤمنین علیه السلام وبنی امیه بهمین نحو بود در
اوایل بنی عباسی که اسلام وسعت پیدا کرده وخلفا عباسیه
بواسطه اشتغال بامور مملکت وحرص بر عیش و عشرت
رجوعاتیکه مردم در مسائل و احکام اسلامیه میکردند
یا نمیدانستند یا مجال جواب نداشتند اشخاصی را که
بصیرت درمسائل واحکام داشته معین کردند برای افتاء در
احکام مع ذلك صنف خاصی نبودند کم کم عنوان
فقاهت عنوان خاصی شدکانه عنوان روحانیت پیدا شد
اما قضاوت عنوان روحانیت نبوده ونیست کسیکه قادر
بر فصل خصومات بوده برای این امر معین میشد . بهر
حال کم کم دراسلام دوقوه یکی دولت و سلطنت و یکی
فقاهت وروحانیت پیدا شد وامور راجعه بهریك علیحده
بود امابمذهب شیعه که سلطنت اسلامیه وریاست کلیه
هم بیان وهم اجراء احکام باحضرت رسول صلی الله علیه

واله وبعد از او با ائمه کرام است ودرزمان غیبت امام علیه السلام بافقهاء است عنوان اختصاص نیست یعنی هر کسی عالم باحکام وعادل وجامع الشرایط است نیابت از طرف امام علیه السلام درامور عمومیه دارد هرکسی و.هرلیاسی باشدوهمه مکلفند بقدرامکان این مقام را تحصیل کنند ولکن تاحال وقتی نشده که ریاست کلیه وسلطنت اسلامیه بافقهاء جامع الشرایط باشد یعنی بسلطنت ید پیدا نکرده اند تامعلوم شود دراداره وحراست مملکت اسلامیه آیاچه اقدام میکنند یعنی هرگاه در هربلدی صد فقیه است آیا لازم میدانند هریك علیحده اداره بیت المال وقشون و مامورین امور وسایر لوازم حراست مملکت وسلطنت کلیه را دارابوده یعنی بعدد فقهاء ملوك باشند یا چه ترتیب دیگری درتشکیل مرکز حراست اسلام میدهند واضح است کسی نمیگوید هرگاه درایران صدهزار فقیه است هر یك سلطان مستقل ودارای اداره وقشون و بیت المال وغیره باشند آنچه تا بحال واقع شده این بوده که

اشخاصی بقوه قاهره سلطنت را بدست آورده وسلطان اسلام شده و اداره سلطنتی تشکیل کرده و ازطرف دیگر فقاهت هم بواسطه دوری از زمان امام وحاجت مردم ببیان احکام عنوان مخصوص شده صنف علیحدهٔ تشکیل کرده اند ممتاز از سایر مردم ابتداء محض تعلیم و تعلم و افتاء و رسیدگی ببعضی اموریکه محتاج بولی در شرع است وبعد کم کم ازمشاغل دیگر و کسب و صنعت بالکلیه کنار شده در امور قشونی ومالیات و امور لازمه برای مملکت خودرا معاف کرده زی مخصوص اختیار نموده و اموریکه اختصاص باحدی نداشت مخصوص بایشان گردید ازقبیل منبر ومسجد وجماعت و عقد نکاح بلکه ترتیب اسناد مردم ومواعظ و امور اموات وتعلیم وتعلم احکام وامور مدارس و غیرها سلاطین واتباع آنها هم اموری را بخود مختص داشتند از قبیل تعیین وزراء وحکام ومامورین و ترتیب قشون ومالیات ودفع اشرار و یاغیان و حراست حدود و

ارتباط بادول خارجه وجراءت نظم وغیره‌ها که امور
سیاسیه نامیده میشود پس دوقوه تشکیل شده ووظایفی
جداکانه هرقوه برای خود قرار دادند و یک انفکاکی
میان وظایف این دوقوه بعمل آمد لکن چون مبنی بر
ترتیب صحیحی نبود اشخاص محض تنعم وراحت و
عیش بی زحمت باسماء مختلفه خودرا باطرف سلطنت
بسته اسم دیوان و امراء بر خود نهاده بهر مقدار که
قدرتشان رسید دخالت درکار ضعفا کرده بوسائل ماحصل
زحمت مردم را میگرفتند وجمعی دیگر محض تنعم و
عیش بی زحمت بزی فقاهت وروحانیت درآمده بدون
علم و صحت عمل و استحقاق وبدون دیانت و حسن
اخلاق باسم فقاهت وروحانیت دخالت درکار ها کردم
بوسایل ماحصل زحمت مردم را میگرفتند ولکن غالباً
کار هائی را که دیوانیان بخود مختص می پنداشتند
همین فقها نمایان هم دخالت میکردند درنصب وعزل وزراء
وامراء وحکام وترتیب گرفتن مالیات و قشون ودفع

یا حمایت اشرار و حبس و خلاص و سایر امور بقدر
پیشرفت دخالت میکردند همچنین دیوانیان از پادشاه
گرفته تاوزراء وامراء وحکام و فراش و کدخدا و باکار
باموریکه مختص بروحانیت شمرده میشد دخالت میکردند
محاکمه وقضاوت واجراء سیاسات میکردند نه بطابق شرع
وقانون بلکه بمیل خود از کشتن ودست وگوش و دماغ
وپا بریدن وچوب وفلک وحبس وشکنجه وجریمه و
غیرها ودخالت در امور مختصه بفقها بلکه بعضی از
فقهاء اهل را منع ازدخالت درامور راجعه بآنها میکردند
و امور را تفویض بنا اهلان میکردند الی غیر ذالک
دیوانیان بواسطه قوت واموال مردم جمعی را بدور
خود جمع کرده اقتداری داشته فقها نمایان هم
دسته بدور خود جمع کرده اقتداری ظاهر
میساختند اینها خانه خودرا بست ومامن اخیار
واشرار کردند آنها طویله خود را ملجا اشرار
قرار دادند گاهی دودسته باهم ساخته وبغارت ملت

می پرداختند وگاهی بمعارضه برخواسته مردمرا بیکدیگر
میانداختند بهرحال قوای دولت ومملکت وفقاهت ضعیف
و مردم پامال شدند دولتیان از دخالت روحانیان
بکار های مختلفه خود بشکایت آمدند و روحانیان
ازدخالت دولتیان درکارهائیکه بآنها راجع بود بشکایت
آمدند ومردم نیز ازدخالت این دوفرقه بکارهای یک
دیگر بستوه آمدند وبااینکه انفکاك ناقصی درکارها بود
این اختلاط امور و دخالتها دراواخر خیلی مملکت را
بحال اضطراب دچار ساخت تااینکه عنوان مشروطیت
پیش آمد قانون اساسی بارضا و امضا ی سلطنت و
علماء امت وعموم ملت مقرر گردید البته گمان ندارم
کسی انکار کند که وجود یك اداره دولتی که عبارت
ازمجلس وسلطان و وزراء و مامورین وترتیب امور
قشونی وحراست امنیت واخذ مالیات وحفظ مملکت
اسلام لازم است چنانچه یك اداره روحانیت بعنوان
فقاهت برای استنباط احکام و حفظ اسلام و

تعلیم وتعلم واجرای امور شرعیه لازم است در این
صورت کسیکه انکار میکند انفکاك کامل قوه سیاسیه
از قوه روحانیه را آیا میگوید در مملکت قوهٔ سیاسیه
ودولت نباید باشد یامیگوید قوه روحانیه وفقاهت نباید
باشد یامیگوید هردو نباشد یامیگوید هردو باشد لکن
کارهائیکه راجع بهریك ازاین دوقوه است معین وجدا
نباشد که مثلا نصب حکام واخذ مالیات و ترتیب قشون
و ادارات را هم وزراء وهم علماء بکنند اجراء عقد و
نکاح واقتاءرا مثلا هردو بکنند فرقه دموکرات میگوید
هردو قوه باشد وامور راجعه بقوه سیاسیه معین گردیده
وامور راجعه بقوه روحانیه هم معین شود انفکاك
ناقصی که بود کامل شود خود دولت و روحانیت
وملت بدانند که درچه اموری باید رجوع بدولت
شود وکدام ازامور راجع بفقها و روحانیین است صریح
این ماده اینست که آن انفکاك ناقصیکه سابقاً بود کامل
شود ومزاحمت واختلاط واختلال امور رفع شود وشاید

کسی تاویل کند که مقصود این است شخص فقیه عضو ادارات سیاسیه نشود ولکن بدیهی است نظر باشخاص نیست و فقیه وعالم برای هر امر بهتراز هر کسی است البته فقیه برای وزارت وقضاوت و حکومت وهر امر از امور سیاسیه که قبول کند اولی است ولکن درحالیکه وزیر است مثلا بامور روحانیه بعنوان وزارت دخالت نمیکند وهمچنین بامور سیاسیه بعنوان اینکه روحانی است دخالت نمیکند وچگونه کسی میگوید دوقوه دواداره وجماعت ممتازه درمملکت موجود باشد که از سایر اصناف مردم علاحده وممتاز هستند وکارهای انها ازیکدیگر جدا و منفك نیست پس اگر کارهائیست که هردوحق دخالت دارند آنوقت دوتانیستند دوبودن این دوقوه از همین است که هریك اموری مختص بخود دارند جدا از یکدیگر ماعدا لباس وشکل والقاب مدخلیت بچیزی ندارد بازصریحاً میگویم کار وزارت وکار فقاهت از یکدیگر جدا باشد نه اینکه کسی درجه فقاهت دارد وزیر نتواند

بود یاکسیکه وزیر یاوزیر زاده بود تحصیل فقاهت نتواند کرد یا فقیه عضو مجلس شوری نتواند بود

تعلیم مجانی و اجباری برای همه افراد ملت

مقصود تعلیم ابتدائی است مجانی بودن ان بحثی ندارد شاید کسی بگوید شرعاً اجبار حق بر تعلیم هم نیست جواب (طلب العلم فریضه) شك نیست که تعلم اصول اسلامیه و فروع غالب الابتلاء لازم است ودراین عصر برای حفظ مملکت اسلامی تعلم علوم صنایع وتجارت و علوم نظامی وترتیب ادارات واسلحه سازی وغیرها لازم ومحققاً بدون تعلم علوم حالیه دولت و معیشت هیچ مملکتی مقاومت قوه قشونی وصنایع تجارت خارجی نمیتواند کرد پس ازباب مقدمه واجب تحصیل ابتدائی واجب است وازباب امر بمعروف بایداجباری گردد ان مخارج تحصیل اجباری مجانی یعنی بعهدهٔ دولت بایدباشد .

توجه مخصوصی در تربیت نسوان

همه میدانند از بی اعتنائی عموم بزرگها وسر کردگی انها

بخرافات چه فساد اخلاق ومضرتها درزنها واولاد که
اخلاق وعادات مادرهارا قبل ازوقت فرامیکیرند حاصل
میشود اکر زنها تربیت شوند خانواده ها تربیت یافته
وتمام ملت صاحب تربیت شده وترقی میکنند پس توجه
بتربیت زنها ازاهم امور است واما خصوصیت تربیت
آنها برای این است زنها بخانه داری وحفظ الصحه و
معاشرت ازواج وعفت وعصمت وتربیت اولاد و
شرافت باید تعلیم ومعتاد شوند

خدمت عسکریه اجباری است برای همه افراد
ایرانیان هریك ازافراد تندرست ملت بایددوسال
درقشون تحت السلاح خدمت نماید

دفاع ازمملکت وحراست حوزه اسلام وحفظ ملت
ازمهاجمات خارجه برهمهٔ افراد واجب است (کسی
شبهه ندارد سرباز وقشون بودن هرکز اختصاصی بتنها
دهاتی و ایلاتی ندارد کلیه سکنه این خاك باید این
خاکرا حراست کنند) ومقدمه این واجب هم واجب است

یعنی مشق و تعلم طریق جنك موافق عصر
حاظر پس برهمه واجب است مدتی مشق کرده وتعلیم
یافته باشند وبحسب امتحانات وتجربیات که بعضی دول
کرده اند دوسال تحت السلاح بودن را کافی برای هرفرد
دانسته اند جهة آموختن قدر لازم ازعلم نظام وزیاده
برآن جوانان را ازخانه واهل وتاهل دورکردن واز
سایرامور اجتماعی ومدنی ازتحصیل علوم وتجارت و
غیره محروم کردن است لهذا کفته میشود دو سال
خدمت نمایند وهمه میدانیم باآنکه اساس اسلام براین
بوده وتمام اهالی مملکت حتی علماء امراء اغنیا
صریحاً کفته و انکار ندارند این واجب اهم را
ترك کرده و خدمت نظامی را شغل پست ورذل
تصور کرده از اهالی دهات و ایلات عده را
باسم سرباز وسوار لباس پوشانده وبیچاره هارابدون
حقوق کافی وجیره ومواجب بدون مشق وتعلیم آلت
نفوذ وتعدی متقدرین کردانیده بودند

ترك این واجب اسلام‌را باین ضعف رسانید وایران را بطرف اضمحلال کشانید علماء وفقهاء باینکه در منابر از فضایل حضرات محمد ابن عبدالله صلواة‌الله علیه وآله وامیر المؤمنین وحسنین علیهم السلام واصحاب کبار این امر اعظم وجهاد را ذکر کرده اند خود و اولاد خودرا ازاین کار تنزیه نمودند واعیان ساختکی واغنیاء و مقتدرین که جز خوردن خون ضعفاً ملت کاری نداشتند حراست مملکت‌را ترك کرده جمعی از دست بدبنه هارا برای غارت رنجبران که مقصودشان بود کافی دیدند

اصول اقتصادی

مالیات مستقیم همیشه حتی الامکان برمالیات غیر مستقیم مرجح و مقدم است مع هذا مالیات های غیر مستقیمی که برای ترقی و توسیع صنایع داخله ضروری است محفوظ خواهد بود .

مالیات مستقیم آنستکه بلا واسطه از مالیات دهنده بدولت میرسد و در آن ملاحظه عمومیت وثروت میشود مثل مالیات بر اراضی و مثل زکوة اسلامی که از قلیل قلیل واز کثیر کثیر مقرر شده مالیات غیرمستقیم آنست که واقعاً تحمیل شود برکسانیکه از دست آنها بدولت نمیرسد مثل گمرك ومالیاتیکه براوزاق عمومی بسته شود که آن مالیات از دست حامل متاع و تاجر وفروشنده ارزاق عمومی بدولت میرسد ولکن واقعاً بر خریداران تحمیل شده وبرفروشنده تحمیل نشده وروی قیمت انداخته ازخریدار ها دریافت داشته است واین مالیات غیر مستقیم برنحو عدالت نیست زیرا هرکس از آن متاع میخرد این مالیات

یک میزان براو تحمیل میشود اهم ازاینکه خریدار فقیر باشد یاغنی وشکی نیست که مالیات مستقیم بهتر وبعدالت و مراعات حال کسبه ، دهاتیها ، کارکران نزدیك تراست

لکن مالیات غیر مستقیم کاهی برای ترقی و وسعت صنایع داخله ضرور میشود مثلا هرگاه کارخانه کاغذ سازی درایران دایر شود یاملت ایران استخراج نفط کند گمرك نفط وکاغذیکه ازخارجه وارد میشود باید مضاعف شود تااینکه ارزانتر واردشده سبب ناروایجی کاغذ ونفط داخله شود

طرح مالیات بروی عایدات

این ماده که سرا با عدل و انصاف و حق و سبب نجات ملت وآبادی مملکت است خونخواران وغارت کرانرا دشمن دموکراتها ساخته ریزه خواران خود را تحریك برتهمت ودشنام دموکراتها مینمایند واضح است که مالیات اجرتی است که ملت برای خدمت

بدولت میدهد که دارائی اورا حراست کند و اورا درامنیت نگاهدارد وشبهه نیست که باید اجرت موافق خدمت باشد طرح مالیات بروی عایدات اینست که دولت عایدی صد تومان یکنفر را حفظ کرده و او مثلا پنج تومان میدهد باید کسیکه دولت عایدی هزار تومان اورا حفظ میکنند پنجاه تومان بدهد تا اخذ اجرت موافق خدمت وعدالت باشد واساس وجوه مالیه اسلام از خمس وزکوة وخراج همه براینست لکن همه میدانیم مالیات مستقیم مابچه وجه مقرر ودریافت میشود کلیه امراء ، وزراء ، اعیان ساختکی رؤسای ایلات ، علماء ملاکین باصد هزار تومان وپنجاه هزار تومان عایدی ازاملاك و غیره سال یك پول بدولت که همه خدمتش بانها ست نداده بلکه باسم مواجب و وظیفه وانعام وتخفیف و امتصوابی وتیول وتسعیر ۰۰۰۰ فسق هم میکیرند واما کسبه بازار وزارعین و دهاتیها مخصوصاً ثلث وربع بلکه خمس وعشر عایدی زحمت انها برای خودشان

باقی نمی ماند صاحب یك کاروانسرا ده هزار تومان کرایه می گیرد یك پول بدولت نمیدهد ولی بقال کرایه نشین مالیات میدهد بعضی دهات یکسره خراب است مالیات گرفته میشود بعضی آباد است مالیات نمیدهد ملك یك مقتدر صد خروار صد تومان مالیات میدهد ملك یك شخص صد خروار پانصد تومان میدهد بر املاك ضعفا و رعایا دو مقابل و یك مقابل اصل فرع بسته میشود املاك مقتدرین فرع سهل است اصل را هم نمیدهد و ملاکین خود مالیات میگیرند فرقه دموکرات میخواهد این تعدیها و هرج و مرج ها بواسطه طرح مالیات بر عایدات بر داشته شود مسلم است این ماده برخلاف میل خونخواران و مفت خوران و شمشیر تکفیر کشان است

موقوفی امتیازات در کارهائیکه اسباب ارتزاق عمومی است

واضح است امتیاز و انحصار در اموریکه سبب ارتزاق عموم است (مثلا بکسی یا جماعتی انحصار حمل غله

یا نانوائی یا قصابی وغیره داده شود) موجب گرانی آن شیئی میشود که انحصار در او شده است و موجب خسارت و زحمت عموم خواهد شد و از این راه نیز خونخواران و حکام مستبد چه دخلها برده و چه زحمات بر عموم وارد میکردند فرقه دموکرات میگوید این گونه امتیازات داده نشود

منسوخ شدن مستمریات بتدریج

معلوم است که مستمریها از طرفی باعث فساد اخلاق و بیکار و بیعار شدن عده از اهل مملکت بوده و هست و از طرف دیگر هیچ وجه مشروعی نمیتوان تصور کرد برای این که دولت مالیاتیرا که از فقرا و ضعفا با زحمات زیاد میگیرد برای تامینات مملکت و حفظ حقوق ملت عوض آنکه آن مالیات را بسرباز و سوار و سایر مستخدمین و نوکر های دولت بدهد در مقابل خدماتیکه میکنند بدهد بجمعی مردمان بیکار بعنوان مستمری از این جهة است که فرقه دموکرات

خواهان منسوخ شدن مستمری ها است واز طرف دیگر چون این عده که عادت بمفت خوری کرده‌اند بیقابلیت و بیکار بار آمده اند اگر دولت بخواهد یکمرتبه مستمری انها را قطع کند باعث پریشانی و اضطرار انها میشود وشاید بعضی ازمستمری خورها واقعاً ازگرسنگی بمیرند یامجبور بجلای وطن شوند اینست که فرقه دموکرات میخواهد که قطع مستمریات بتدریج شود (چنانیکه قانون وظایفیکه تازه کی از مجلس گذشته است برای اینمقصود یعنی موقوف شدن مستمریات بتدریج کافی است) تامستمری خورهاهم که اهل این مملکت واز این ملت هستند درتضییقات وفشار های فوق العاده تنگ دستی واقع نشوند و بمرور زمان این عادت بد ازمیان برود

کلیه موقوفات در تحت نظارت و اداره دولت
بوده عایدات موقوفات عمومی صرف معارف
عمومی و امور خیریه خواهد شد

برهمه ایرانیان حال موقوفات و عایدات آنها معلوم

است اگر دولت لااقل درزمان استبداد یك دفتری داشت که درزمان هریك ازسلاطین انچه وقف میشد ثبت شده وهمچنین مصرف وقف وعایدی آن معین وثبت میشد وهمیشه دولت درهر سال نظری داشت که موقوفات درچه حال است آباد است یا خراب است . عمل میکند یانمیکند بمصارف میرسد یا نمیرسد موقوفات این درجه خراب واز بین نمیرفت و مالك بعضی ها نمیشد والنچه باقی مانده بلع نمیشد و آن کشاکش وجنگها برای خوردن موقوفات بعمل نمیامد دولت مشروطه که برگزیده عموم ملت مقرر گردیده هرگاه نظر بحال موقوفات کرده اداره برای انها مرتب گردانیده معین شود موقوفات چگونه است وعایدات آنها بمصرف خود میرسد یانه شبهه نیست متولی خاص یاعام که خیال خوردن ندارد از نظارت دولت وعموم ملت وتمام دنیا چه باك دارد بلکه رفع تهمت و واجب است واگر متولی خاص یاعام کسی

است که خیال خوردن مال وقف را دارد وباین واسطه مضایقه دارد از اینکه دولت مسبوق ومطلع از ترتیبات آن وقف باشد چنین کسی باید معزول شده واز دست او گرفته شود وبغیر خائن سپرده گردد اما صرف عایدی موقوفات عمومی بمعارف و امور خیریه باذن ولی عام هیچ اشکالی ندارد بلی وقف خوران و مفت بران هزار وجه تراشیده افتراها خواهند بست و عداوت ها خواهند کرد الحق مر

منسوخی سخره وبیگار

سخره مال بیگیری که هر وقت پادشاهان و شاهزادگان وحکام وامراء ومقتدرین میخواستند با آن دستگاه رنگین و جمعیت سنگین بطرف غارت و شکار وسیاحت حرکت کنند اسب و استر و شتر و مرکوب هر چارپادار وهر رعیت وهر بیچاره که مایه معیشت او یک رأس قاطر بود مثلا جبرا گرفته مفت سوار شده یا بار کرده ومنزلها میبردند بسیاری

را سقط میکردند وکیما کان این ظالمان چندین هزار تومان بعنوان مال بیگیری از پچرکان پول میگرفتند وهمچنین بیگاری که رعایای بیچاره را باحال زار از خانه وکار آواره کرده جبرا مفت آورده بدون مزد و نان بعمارت کی و هر کار حتی پاک کردن سنگ راهها وجاده ها که شاه یا حاکم یا امیر یا ملک ازانجا یکدفعه عبور میکند زبردست وپای اسب اوسنگ نباشد فرقه دموکرات میخواهد این گونه تحمیلات غیر مشروع موقوف شود معلوم است ظالمین ازاین ماده بغیظ میایند

رودخانهها و جنگلها و چراگاههای عمومی و
معادن باید متعلق بدولت باشد

رودخانههای عمومی مثال سفید رود و رود کارون و غیره و جنگلهای عمومی و چراگاههای عمومی و معادن که عمومی بوده ملک مخصوص کسی نیست وبرای انتفاع عموم ملت مقرراست باید متعلق بدولت باشد که آنها را اداره کرده بترتیب وتنظیم معین

عموم از آنها انتفاع ببرند خواه دولت چیزی نگیرد یا چیزی هم گرفته صرف مصالح عمومی ملت نماید و نگذارد که سرخود و بی اداره مقتدرین تصرفات کرده ضعفا را ممنوع دارند یا هرکس بهرج و مرج تصرفات کرده بی ترتیب پامال کنند چنانچه تاحال بدین هرج و مرج گذشته و ملت انتفاع قابلی برده و مقتدرین از آنها هم بیک نحو دخل بغلط میبردند

ممنوع بودن کار و مزدوری برای بچه که
بچهارده سال نرسیده باشد

تجربیات کافیه دلالت کرده که کار و مزدوری برای بچه که بچهارده سال نرسیده و اعضای او مستحکم نشده سبب ماندن از ترقی بدنی و عقلی و مضر بصحت است و نیز باید در آن اوقات مشغول تعلم باشد چون فرقه دموکرات نظر بمنافع عموم ملت دارد مراعات این مصلحت را هم لازم دانسته است و اگر طفل خود یا ولی او برای مئونه محتاج مزدوری او باشد در صورت موجبت مونت بچه

کفالت نماید و گویا کسی زان ماده انکار نداشته باشد

محدود بودن مدت عمل در شبانه روز منتها
بده ساعت

چنانچه انسان برای ترتیب معیشت محتاج بکار است همچنین برای حفظ بدن و قوی محتاج بخوراک و خواب و تفرج و مطالعات و ملاقات وغیره است و چنانچه در شرع هم رسیده ثلث وقت شبانه روز برای کار کافی است که هشت ساعت باشد ولی تا ده ساعت هم ممکن است گاهی برسد مدت کار اما زیاده از ده ساعت حتماً باید ممنوع باشد برای آنکه مضر بحفظ الصحه و باعث رسیدن مزدور بیچاره میشود بسایر کارهای زندگانی خودش و در اعمال استیجاری بعد از آنکه عامل و مستاجر مطلع از مقدار وقت عمل و تراضی دارند مانع شرعی نیست و برای انتظام امور کار بهتر است

استراحت عمومی و اجباری یک روز در هر هفته

مراد تعطیل از کار مقرری است که در هر ملت یکروز

در هفته مقرر است شنبه برای کلیمی یکشنبه برای مسیحی دوشنبه برای زردشتی جمعه اسلامی واز اکبر شعائر حرمات است (که اسلامیان اهمیت ندادند بطوریکه دولت روس همین سال گذشته قانون عمومی مقرر کرده که باید اسلامیان وغیره هم یکشنبه را تعطیل کنند) هر کسی کار مقرر دارد میداند این تعطیل هفته یکروز برای استراحت بدن وقوی ونظافت وعبادت واجتماعات برای جمعات ومسجد واستماع خطب ومواعظ وملاقات احبا وکارهای غیرمقرری چه قدر ضرور است پس این شعار را باید باجبار جاری ساخت ومات را ابهت وعظمت داد

مواظبت بلوازم حمل وحفظ الصحه کارخانجات

مقصود اینست که از طرف دولت بواسطه پلیس و مفتش وغیر هم مواظبت شود درکارها وکارخانها لوازم حمل و حفظ الصحه مراعات شده باشد مثلا مرکوب کشتی وکالسکه ودرشکه و گاری شکسته که

موجب صدمه وتعطیل در راهها است حمل مسافر نکنند مثلا دردکان آهنگری اسباب حفظ از آتش موجود باشد چوب بست بنائی وطناب متقن دارای استحکام باشد دردکان دوا فروشی مراعات اشتباه ادویه بشود وهکذا درکارها وکارخانها لوازم حفظ الصحه مرتب شود که کارگران ومزدوران که درانجا مشغول کار هستند ازامراض مسریه مصون بمانند و وضع کار خانها قسمی باشد که باعث تولید امراض در کارگران نباشد

منع احتکار غلات بواسطه طرح مالیات سنگین

احدی انکار ندارد که این بلای احتکار که در این اواخر کسب منحصر ملاکین و اغنیاء و امراء بلکه حکام شده ملت ودهاتیان وکسبه وکارگران بیچاره را فنا بلکه سبب آوارگی ازمکان گردیده و غالب اغتشاشات وبلوی را سبب شده بدترین بلائی است که مملکت درحال تنزل وتسلط ظالمین باو گرفتار

میگردد وشرع اقدس انرا حرام ونهی ازمنکررا واجب کرده بهترین طریقیکه این ظالمانرا ممنوع داشته وادار بفروش کند اینست که بحسب مدت حبس مالیات سنگین طرح شود که نگاهدارنده ببیند صرفه ندارد احتکار ومجبور شود که بفروشد وطرح مالیات باینکار ابدا ممنوع نیست مالیات براصل غلات واراضی وسایر چیزها بهترین مالیات ها است پس منع احتکار بواسطه طرح مالیات بهترین راههاست برای رفاه حال ملت و معلوم است این مالیات هم مثل سایر مالیاتها صرف میشود بمصالح عامه

معامله مالکین بابرزگران ودهاتیان درخصوص
هرنوع بهره انها وحقوق اربابی و همچنین
معامله دولت درهرنوع امور مالیاتی وعسکری
وغیرها درتمام ایران بطور تساوی درتحت یک
قانون عادلانه خواهد بود

این ماده باچهار ماده بعد ازآن چون باساس ربوبیت ومعبودیت که بضد انصاف و عقل و شریعت اختراع شده جمعی مقتدر خودرا خدا و معبود کوچک و

جمعی دیگروابنده واسیرخود گردانیده‌اند بیره‌بخورد ازاینست که خونخواران ومدعیان ربوبیت وعبده انها دموکرات را لازم القتل قرار داده و میخواهند زبان حق گوی این فرقه‌را با اتهامات قطع کنند سؤال میکنم ازتمام مسلمین آیامالک بازارع دراسلام غیر از دوبرادر مسلمان هستند که یک معامله مزارعه باهم کرده اند ومثل دونفر مسلمان که باهم معامله بیع و اجاره خانه مثلا نمایند هستند پس چه‌چیز سبب شده که ملاکین خودرا نسبت برعایا مالک مطلق جان ومال وعیال وابرو دانسته حدی واندازه برای تصرفات ایشان درحاصل ورنج زارعین نیست واین قدر شرع خواهان این خلاف شرع نمایان را منع نمیکنند وامر بمعروف ونهی ازمنکر نمی نمایند آیا نباید یک قانون واندازه عادلانه درتمام ایران مقرر گردد که زارع از محصول زحمت خود چه حصه بمالک دهد و چه حقوقی دیگر مثلا بپردازد که

تکالیف طرفین معلوم شده هیچ یك تجاوز از حق مقرر نکنند و هم چنین دولت معین کند که ازروی یك تساوی همه ساله از عایدی زارع و دهاتی چه قدر باید بدولت برسد تاحکام و مامورین بدون حد و اندازه باتفاوتهای فاحش تحمیلات و فرما یشات نکردهٔ بیچاره هارا پامال نکرده مملکت‌را ویران و ضمناً و دهاتیها را بمعامله‌کی در خارجه گریزان ننمایند

همهٔ نوع عوارض و ماخوذات و تحمیلات از طرف مالکین بر رعایا غیر از حقوق قانونی بهر اسم ورسم از تعارف و هدایا و سایر بدعتها کلا وجزواً منسوخ وموقوف ومستلزم مجازات خواهد بود

این ماده میگوید زارع بنده نیست قابل ترحم‌است این بدعتهای غیرمشروع موقوف شود : مهمانی بده چه مهمانی که در عمر خود نچشیده چه خورشها میخواهد که زارع بیچاره ندیده باسب آقا حلوا بده بنوکر آقا اش بده بنوکر آقازاده بده چائی بده قند

بده بلکه گاهی زن‌میخواهند رخت خواب میخواهند فرش میخواهند زارع بیچاره استقبال بکن قربانی بکش قربانی بشو قربانی بده عیدانه بده تعزیه دارم بده تعزیه داری‌بده عروسی دارم بده عروسی‌داری بده خلعت پوشیدم‌بده خلعت پوشیدی بده سفررفتم بده سفر رفتی بده پدرم مرده‌بده پدرت مرده بده پسرم مولود شده‌بده پسرت مولود شده بده بره‌بده‌کره بده‌تره بده هیزم‌بده ذغال‌بده جوال‌بده جل‌بده جوجه بده گوسفند بده عسل بده هدیه‌بده تعارف بده تقدیمی بده بده بده باز بده اینها موقوف شود ومرتکب مجازات شود

حکومت ارباب و ملاکین در اراضی خود و رسیدگی در امور ملکیه و مدنیه و حکم در جنایات وتقصیرات بکلی منسوخ و تبدیل بحکم مامورین دولت و حکام باید بشود

معین شد که مالك زمین و زارع دو برادر مسلمان هستند ویك معامله کرده اند باید هریك حق

معین وحصه خودرا ببرد مثل دو تاجر شریك و
هردو محکوم یك دولت واهل یك مملکت هستند پس
بهیچوجه مالك حق ندارد ولی امر وحاکم زارع
باشد که درتمام امور او ازحیث تکالیف دولتی مثل
مالیات و عسکر دادن و ترتیبات معاش و اقامت و
مسافرت وحرکت وسکون او دخالت کند یامخاصمات
ومحاکمات زارعین ودهاتی ها با او باشد یاحکم به
مجازات درجنایات وتقصیرات واقعه یاغیرواقعه بدهد
معذالك همهمیدانیم زارعین دردست این مقدرین اسیرو
هرامری میکنند درحق آن بیچاره ها نافذ است
بدرجه که ترتیب ارتباط آنها بادولت بکلی منطوع
است و مالك نسبت بانها پادشاه مستقلی است و
اگر چیزی بدولت باید بدهند بتوسط و تعیین وامر
مالك است ومسکن وجان آنها وسفر واقامت بلکه
مناکحت آنها غالباً منوط باذن مالك است ودرحق
آنها حکومت دارد ومحاکمه مینماید ومجازات دلخواه

بکه در هیچ شرع و قانون نیست بتقصیر ثابت یا
تهمت میکنند قتل وجرح ومثله وچوب وفلك وکند و
زنجیر وحبس و تبعید و غیرها مینماید وآنهارا بغیر
نظر عبودیت وزر خریدی نمی بینند این ماده میگوید
کلیه این امور ناحق نامشروع نسخ شده در تمام امور
زارعین دولت بدست حکام ومامورین رسمی مقرر موافق
قانون کلی که در حق مالکین جاری است اقدام نماید
و اضح است مدعیان ربوبیت و ریزه خواران آنها
نمیتوانند این حرف حق را بشنوند

اخراج وتبعید دهاتی ازمسکن خود ممنوع است

اغلب تعدیات نا مشروع مالکین را دهاتیهای
بیچاره تن درمیدهند از این بابت است که درهرحکم
وتحمیل اگرجزئی کوتاهی کنند بعلاوه تعذیب وشکنجه
و جریمه قهرا آنهارا از مسکن خود تبعید و اخراج
میکنند در هر وقت سال باشد وغالباً دارائی آنهارا
بوسائل نامشروع ازدستشان گرفته باحال پریشان

آنهارا بیرون میکنند زارع بیچاره از خوف این
اقدام تحمل هر ظلمی را میکند تا خانه و اسباب
معیشت و زراعتی که کرده و ریشه و درختی که زده
یا آذوقه زمستان که جمع کرده ازاو نگیرند واومضطر
با اهل و عیال آواره و بگدائی نیفتد واین بدترین
راهی شده برای تحمیل هر نوع بلیه بردهاتی بیچاره
ومسکن دهاتی غالباً ازدوشق بیرون نیست یکی انکه
ان عمارت و محل سکنائی مالك خود اوست بعلاوه
باغات و قطعات یونجه زار و غیره هم دارند واضح
است دراین صورت حق ندارد مالك تکلیف بیرون
رفتن بانها نماید شق دیگر انکه تنها زمین مال مالك
وکلیه اعیانی و آبادی مال زارع است بعلاوه باغات
واشجار وریشه ها که زارع در آن ملك دارد در
این صورت نیز تبعید دهاتی و اخراج او قهراً ظلم
فاحش است اگر مالك راضی نیست زارع در خاك
اوبماند باید رجوع بمامور دولت کرده کلیه اعیان و

علاوه جات وریشه های زارع را قیمت کرده حق
او باو عاید کردیده بطبق شرع وقانون هرجا میخواهد
برود پس مالك ممنوع است علاقه و دارائی زارع
را تصرف کرده واورا آواره نماید.

تقسیم اراضی خالصه بزارعین ورعایا و فراهم
اوردن اسباب همین ترتیب دراملاك اربابی بوسیله
تاسیس شعب بانك زراعتی در بلوکات ودادن
حق تقدم خرید بزارع در وقت فروش

معلوم است که بهترین ترتیب زراعت وسعادت
فلاحتی یك مملکت فقط آنوقت ممکن میشود که
هرکسی که شخصاً زمین را کشت و زرع مینماید
شخصاً نیز ذینفع در محصولات آن زمین گردد،
بتجربه رسیده است که زمین های خورده مالك
همیشه از زمینهای اربابی و خالصه جاتی که باجاره
داده میشود حاصلخیزتر میشود، علت این مسئله
معلوم است، وقتیکه انسان آزاد است ومیداند که
حاصل دست رنج اورا کسی ازاو نخواهد گرفت و

نتایج زحمات و مساعی خود را خود خواهد برد بالطبع جدیتش بیشتر گردیده ومواظبت درکارزیادتر میکند ، وقتی زارع بداند که نتیجه کشت وزرع را فقط خود برده وکسی دیگرازدستش نخواهد گرفت مسلم است در شخم و زرع مساعی زیادی بخرج خواهد برد تا اینکه محصول هم زیادتر اخذ کند . واگر دولت طوری بکند که زمین فقط دردست زارعین بوده ودهاتیان شخصاً صاحب محصولات گردند واضح است که مملکت ایران که یك مملکت فلاحتی است ترقی نموده و زمینهای بایرش آباد و آبادانی هایش آبادتر خواهد گردید

برای حصول این مقصود ترقی پرورانه فرقه دموکرات دو آمال دارد که اراضی خالصه را بزارعین تقسیم کنند . تااینکه بیشتر از این خالصه جات رو بخرابی نگذارد ودهاتیهای خالصه هم گرفتار فقر و فلاکت نگردند ، و دولت از زارعین که صاحب زمین و

خورده مالك خواهند بود مالیات دیوانی خواهد گرفت

طبیعی است که این ترتیب قسمت خالصجات معیشت دهاتیان خالصه را بهتر نموده و برای حل مسئله اراضی نمونه وامثال خوبی را تشکیل داده ومحرك عمدهٔ برای استملاك زارعین املاك اربابی‌را خواهد بود .

برای این مسئله نیز فرقه دموکرات میخواهد که از قانون ارتقا و تکامل استفاده نموده و از انحطاطی که ملکداران را مستولی گردیده است فائده برای مملکت ببرد ، معلوم است که بعدازاین چنانچه مشاهده میشود مالکین و اربابان مملکت عهد خود را بسر برده ورفته‌رفته بفکرتجارت مافتند وخیلی ازارباب املاك مایل بفروش املاك‌خود میکردند فرقه‌دموکرات میخواهد که ازاین میل ملاکین استفاده نموده کمك قانونی ومالی بزارعین بنماید تااینکه درموقع فروش

ارباب املاك خودرا زارعین خریدار آن گردیده واز دست یك سرمایه دار دیگری که ممکن است آن زمین را بخرد خلاص شوند . و این را هم بدو صورت عادلانه که نه خلاف شرع و نه خلاف عرف است حل مینماید .

اولا درموقع فروش املاك اربابی حق تقدم خرید را بزارعین میدهند و در ثانی برای اینکه این حق قانونی عبارت از یك نوید واهی نمانده و یك حقیقی داشته باشد فرقه دموکرات میخواهد که خود دولت بواسطه تشکیل بانك زراعتی و تحدید شعبات آن در ولایات زارعین را قرض بدهد که بتوانند املاك اربابان را بخرند . و ترتیب آن هم بدین منوال است که زارعین یك ملکی پولی ازبانك زراعتی قرض نموده آن ملك را میخرند و بعد از حاصل آن ملك باقساط پول بانك را پس میدهند وبدین منوال در عرض یك مدت مدیدی خود زارعین بکلی صاحب

ملك معلوم گردیده و بغیر از مالیات دیوانی هیچ تحمیلات دیگری را متحمل نبوده واز ادای قرض بانك هم آسوده خواهند بود . این مطلب راهم ناگفته نمیگذارم که مقصود فرق علاوه برآبادی مملکت بنفع ملاکین نیز خواهد بود برای آنکه وقتی صاحبان املاك دیدند املاك انها را میخرند و قیمت املاك خودرا هرگاه درشرکتها وتأسیس کارخانجات وراه آهنها صرف کنند نفع انها زیادتر است مسلما باکمال میل حاضر بفروش املاك خود میشوند و املاك بامساعدت دولت وبانك فلاحتی مال دهاتیها میشود از این راه فلاحت و زراعت ترقی میکند از طرف دیگر بواسطه تأسیس شرکتها وکارخانجات و خطوط آهن تجارت مملکت نیز روبتعالی میرود صاحبان املاك هم که بواسطه زحمت دهاتیها نفع مختصری داشتند از این راه منافع عمده حاصل خواهند کرد

فهرست مندرجات

تعداد صفحه	بیان مطالب
٣	مقدمه
١٦	مقصد فرقه دموکرات
٢٢	قدرت عالیه دولت
٢٤	مسئولیت وزراء در پیشگاه مجلس
٢٧	حقوق مدنیه
٣١	قانون انتخابات
٣٤	قضاوت
٣٧	امورروحانی ومعارف
٤٨	دفاع ملی
٥١	اصول اقتصادی
٥٤	موقوفی امتیاز در اسباب ارتزاق عمومی
٥٥	منسوخ شدن مسکرات بتدریج
٥٦	ترتیب موقوفات

فهرست مندرجات

صفحه	مطالب
٥٨	موقوفی سخره و بیکار
٥٩	ترتیب رود خانها و جنگلها
٦٠	منع کار برای اطفال
٦١	مدت عمل
٦٢	حفظ الصحه کار خانجات
٦٣	منع احتکار
٦٤	معامله مالک با دهقانیان
٦٦	نسخ شدن بدعتها
٦٧	منع حکومت مالک بدهاتی

قواعد و نظامنامه

فرقه سیاسی دموکرات ایران

عامیون

این قواعد و نظامنامه مانند پروگرام فرقه تا انعقاد کنگرهٔ آتیه معتبر است و انشاء اخیر آنها از مختصات همان کنگره می‌باشد

۱۳۳۶

چاپ پنجم

مطبعه «برادران باقر زاده» طهران

قواعد و نظامنامه
فرقه دموکرات ایران

موسسات فرقه دموکرات عبارت است ، از حوزه‌های ، مجلس محلی ، کمیته‌های محلی کنفرانس‌های ایالتی ، کمیته‌های ایالتی . کنکره عمومی ، کمیته مرکزی و شعبه پارلمانی.

حوزه

مقصد حوزه تحصیل ومباحثه و نشر افکار دموکراتیك فرقه‌است که باین ترتیب تهیه و سایل ضبط وتصرف قدرت سیاسی بواسطه دموکراسی ایرانی بنام عظمت وترقی ایران مینماید

تشکیل حوزه

مادهٔ اول - برای دخول درحوزه باید شخص نامزد مرامنامه و نظامنامه فرقه‌را قبول کرده‌واقلا هجیده‌سال داشته معروف بشرافت بوده بواسطه دونفر اعضای حوزه معرفی شده

وازطرف حوزه قبول گشته باشد

وهمچنین محترف بکسب روحانی نبوده متکدی ومفتخور نباشد

درهیچ‌موقعی شخص نامزد درموقع‌انتخاب خود نمیتواند دراجتماع حوزه حاضرباشد .

مادهٔ‌دویم - عدهٔ اعضای حوزه محدود نیست و میتواند بزرك و کوچك باشدبحسب مقتضیات ومواقع .

مادهٔ سوم - هرعضو یك مقرری ماهیانه می‌دهد که‌حد اقل آن بواسطه اعضای حوزه معین خواهد شد . مقرری ادا میشود در ابتدای هر ماه

ماده چهارم - هرحوزه یك ناظم . یك منشی ویك خزینه دار باید داشته باشد و هر سه نفر باید باکثریت رأی انتخاب شوند . این‌هیئت رئیسه برای‌سه ماه انتخاب شده قابل تجدید انتخاب در دوره های بعدبوده ودائماً قابل عزل هم هستند .

مادهٔ پنجم - هرهفته حوزه‌اجلاس‌خودرا داشته در انجا کنفرانسها داده به ترقی فکری

و عقلانی اعضای خویش صرف اوقات خواهند
نمود مباحث مختلفه و مسائل حاضره و عقاید
اجتماعی و سیاسی مطرح شده خصوصا پروگرام
و فعالیت فرقه‌را تحقیق و تحصیل میکنند .

ماده ششم – هر نوع مجادلات و مباحثات
شخصی در مدت اجلاس ممنوع است .

ماده هفتم – غیر از اجلاسات معموله
ممکن است اجلاسات فوق‌العاده نیز تشکیل
داده درصورتیکه اقلا پنج عضو حوزه بواسطه
خواهش کتبی بمنشی گری مطالبه نمایند .

ماده هشتم – دراجلاسات قطعنامها بواسطه
اکثریت ساده میگذرد مگر آنهائیکه یك
اهمیت مخصوصی داشته باشد دراینموقع سه
ربع رأی حاضرین ضرویست ویکی از آن
مواقع آن اجلاسی است که در آن قطع
میشود که قطعنامه اساسی است یانه

ماده نهم – هرعضو حوزه مجبور است به
محافظت و مراعات تنظیمات (دیسیپلین) ضروری
و سلوك بمقتضای پروگرام ، نظامنامه ، قطع
نامهای فرقه واجلاسات حوزه

درموقع مخالفت ازاین قانون باید بتصویب
وحکم حوزه اسماو ازسیاههٔ حوزه پاك شود

ماده دهم – مناقشات درمیان اعضای حوزه
باید بواسطه حکمیت تسویه شود

ماده یازدهم – اعضا همیشه باید دراجلاسات
حاضر باشند . پنج غیبت متوالی بیعذر موجه
اسباب انفصال ازحوزه میشود . این انفصال
باید ازطرف کمیته محلی امضا شود

ماده دوازدهم – هرعضوی که باختیار خود
ازعضویت حوزه خودرا کناره کشیده باشد
دوباره میتواند ازنو داخل شود باهمان رسومات
سابق‌الذکر .

ماده سیزدهم – هیچ عضو مستعفی یا
اخراج شده نمیتواند درصدد استرداد مبلغ
اعانه پرداخته شده خودبرآید .

ماده چهاردهم – هریك از اعضای حوزه
که بیك ماموریت ودرجهٔ هرچه باشد انتخاب
شوند درتحت نظارت حوزه واقع میشوند واز
هرجهت مسئول حوزه میباشند

مادهٔ پانزدهم – حوزه ازمیان خود به

ترتیبی که کنکره عمومی و یا کمیته مرکزی فرقه معین می‌نماید برای نماینده‌گی در مجلس محلی ، کنفرانس های ایالتی و کنکره های عمومی مبعوثان خودرا انتخاب مینماید .

مادهٔ شانزدهم — حوزه مهر مخصوصی ندارد وفقط برای حفظ روابط لازمه بامراکز مافوق خود امضای ناظم آن‌حوضه‌را بکمیته محلی معرفی می‌نماید .

ماده هفدهم — در انتخابات (انتخاب دار الشورای ملی ، انجمنهای ایالتی وغیره) حوزه اجتماع میکند بشکل کمیتهٔ انتخابی و برای دعوت بایك اقدام مجدانه کمك میکنند بفرقه در گذراندن نامزدهائی آن (کاندیداها)

مادهٔ هیجدهم — بعداز وضع احتیاجات حوزه بقیه مبلغ جمع شده درصندوق سرهرماه بصندوق کمیته محلی نقل میشود بامراعات تمام مراسم ضروریه که بموجب نظامنامه مخصوص مالیه از طرف کنکرهٔ عمومی یا کمیته مرکزی معین میشود

ماده نوزدهم — هدایا باتشکر قبول و بر حسب احتیاجات حوزه و نیت دهندگان صرف میشود

درصورتیکه نیت دهندگانرا برخلاف اصول وقطع نامهای فرقه یافتند ازقبول هدایا امتناع میورزند .

ماده بیستم — انحلال حوزه باید بواسطه چهار خمس اعضاء تصریح وتصویب شده باشد در آن صورت مجموع مبلغ موجودی در صندوق حوزه مزبور بکمیته محلی انتقال مییابد

مجالس و کمیته های محلی

ماده اول — مبعوثان حوزه های فرقه بموجب نظامنامه مخصوصی که از کنکره فرقه ویا کمیته مرکزی آن نشر میشود انتخاب خواهد شد خواه در شهرها وخواه در دهات سالی یکمرتبه اجتماع کرده مجلس محلی یا بلدی و بلوکی‌را تشکیل داده در آن مجلس انتخاب میکنند کمیته محلی‌را و ان کمیته ها دارای اسم همان محل میباشند

ماده دوم — هرمحلی که عده حوزها به پنج نرسیده مجلس یا کمیته محلی مخصوص تشکیل نمیدهند و تابع کمیته محلی نزدیك خود میباشند .

ماده سیم — مجالس محلی غیراز انتخاب

کمیته از مسائل جاریه مخصوص بان محل نیز بحث خواهد کرد

ماده چهارم ـ کمیته محلی بموجب دستور العمل مراکز مافوق ومجلس محلی حوزه‌های محلی‌را اداره میکنند و در مواقع مخصوصه که‌از طرف مراکز مافوق پیش بینی نشده برحسب تصور ومال اندیشی خود حرکت مینماید ولی درصورت فرصت وامکان حتما باید از کمیته مرکزی یا ایالتی در تجویز آن تصور واستید ان حاصل نماید

ماده پنجم ـ کمیته محلی باید هر سه‌ماه یك مرتبه صورت جمع وخرج خود را بطور اختصار در میان حوزه های محل خود نشر بنماید

ماده ششم کمیته محلی حق دارد که در دایره صلاحیت خود انتباه نامهای مخصوص راجع بمسائل جاریه آن محل نشر نموده و بامضای خود مقاله بجرائد بدهد

ماده هفتم کمیته محلی بدون اجازه کمیته مرکزی ویا کمیته ایالتی بهیچوجه من الوجود حق ندارد که با فرقه‌های دیگر داخل مذاکره شده ویا اینکه بشخصیکه خارج از فرقه باشد تکلیفی بنماید .

ماده هشتم ـ کمیته‌های محلی دارای ناظم خزینه دار ومنشی انتخابی بوده مهر مخصوص نیز خواهدداشت

ماده نهم ـ کمیته‌های محلی باکثریت سه‌ربع اعضای خود ویا بتقاضای نصف حوزه‌های موجوده آن محل میتوانند پیش از انقضای سال مجلس فوق العاده محلی دعوت نمایند ولی پیش از وقت موعد تشکیل دستور مذاکرات آن‌با تشریح وتوضیح لازمه باید بکمیتهٔ ایالتی داده‌شود

ماده دهم ـ بعد از وضع احتیاجات کمیته جانع میمه‌شده کا عبارت است از وجوه منقوله حوزه های محل اعانه‌ها ومنافع از تشکیل کاردن پارتی ها . تیاترها . سامره‌ها وغیره سر هر سه‌ماه تحویل کمیته ایالتی میشود بامراعات رسومات لازمه .

ماده یازدهم ـ کمیته محلی دارای کتابخانه محلی است کا اعضای حوزه‌های آن محل از کتابخانه مزبور که‌بقدر امکان دارای رسائل نشریات فلسفی . سیاسی . تاریخی فرقه ونظریات اقتصادی آن خواهدبود بترتیب معینی استفاده

خواهند نمود .

ماده دوازدهم – کمیته محلی مجبور است که بعد از انعقاد راپرت مذاکرات مجلس محلی را بکمیته ایالتی داده ودر آخر سال نیز صورت راپورتیرا که از فعالیت خود باید بمجلس محلی بدهد پیش از وقت بکمیته ایالتی بفرستد .

ماده سیزدهم – رفع منازعه وتسویه مناقشه ممکنه مابین حوزه‌های محل از مختصات کمیته محلی است .

کنفرانس و کمیته‌های ایالتی

ماده اول – حوزه های یك ایالت دایره واحدی بعمل میاورند ومبعوثان حوزه‌ها که (بترتیبات مقرره مراکز عالیهٔ فرقه انتخاب میشوند) اجتماع میکنند هرساله در کنفرانس ایالتی و کمیته ایالتی را انتخاب می کنند .

ماده دویم – کنفرانس ایالتی غیر از انتخاب کمیته مثل یك کنگره کوچك بحث میکنند از مسائل جاریه مخصوصه آن ایالت وتعلیمات می دهد کمیته‌های محلی و ایالتی را . همچنین معین مینماید خط حرکت دایره فرقه را که البته مناقض

با خط حرکت عمومی فرقه نخواهد داشت .

ماده سیم – کمیته ایالتی بموجب اقتضای مرامنامه . نظامنامه . قطعنامها . دستورالعملهای مراکز عالیه فرقه و کنفرانس های ایالتی اداره میکند مجالس و کمیته های محلی فرقه را در بعضی مسائل جاریه که از طرف قوای مقننه ومجریه فرقه پیش بینی نکردیده است

کمیته های ایالتی میتوانند بعد از استحصال اجازه کمیته مرکزی برحسب صلاح اندیشی خود اقدام کنند

ماده چهارم – کمیته های ایالتی حق دارند در دایره صلاحیت خود راجع بمسائل جاریه آن محل انتباه نامهای مخصوص نشر بنمایند ویا بامضای خود مقاله های مخصوص بجرائد بدهند وهمچنین میتوانند رسائل راجع بترویج مسلك فرقه نشر کنند ولی این چنین رسائل باید پیش از طبع بصحه کمیته مرکزی برسد

ماده پنجم – کمیته ایالتی بدون اجازه کمیته مرکزی حق ندارد در هیچ مسئله از مسائل با فرقه‌های دیگر واشخاص اجنبی مذاکره

رسمی نموده وقراری بدهد

ماده ششم – کمیته ایالتی حق تفتیش کمیته های محلی مجالس محلی و حوزه های دایره خودرا داراست وباید دواٌمر مادون مفتشین کمیته ایالتی را بدون عذر قبول نمایند

ماده هفتم – در صورت تقاضای نصف حوزه های موجوده دایره کمیته ایالتی میتواند پیش از انقضای سال کنفرانس فوق العاده دعوت نماید ولی پیش ازوقت انعقاد کنفرانس دستور مذاکرات آن باتشریحات وتفصیلات لازمه باید از طرف کمیته ایالتی بکمیته مرکزی راپرت شود .

ماده هشتم – کمیته ایالتی دارای ناظم خزینه دار ومنشی انتخابی بوده مهر مخصوص نیز دارند

ماده نهم – نصف مبلغ جمع شده را کمیته ایالتی باید سرهر سه ماه بامراعات رسومات لازمه تحویل کمیته مرکزی نماید

ماده دهم – کمیته ایالتی دارای کتابخانه ایالتی خواهد بود که اعضای مستغنی از کتابخانه محلی بواسطه این کتاب خانه رفع احتیاجات معنویه

خودرا خواهند نمود

ماده یازدهم – کمیته ایالتی مجبور است بعد از انعقاد راپورت مذاکرات کنفرانس ایالتی را بمرکز عمومی فرستاده و آخر سال صورت راپورتیرا که برای کنفرانس ایالتی حاضر خواهد کرد بمرکز فرستند وعلاوه ازاین ها هر ماهی از وقایع ایالتی و فعالیت فرقه دائماً باید راپرتهای منظم بکمیته مرکزی بدهد و نسخه های نشریات فرقه را که در ایالت نشر میشود نیز باید هم در ارشیو خود نگهداشته و هم برای ضبط در ارشیو کمیته مرکزی بفرستد

ماده دوازدهم – کمیته ایالتی باید در رفع احتیاجات معنوی ومادی کمیته ها بکوشد ونیز در تناسب فعالیت فرقه در ایالت نظری مخصوص داشته اشکالات اساسی کمیته ها را حل نماید

ماده سیزدهم – رفع مناقشات ممکنه مابین کمیته های محلی از مختصات کمیته ایالتی است .

ماده چهاردهم - کمیته ایالتی هرشش ماه
یکمرتبه صورت جمع و خرج خود را در
میان حوزه های ایالت نشر میکند .

— کنکره —

ماده اول - کنکره قوه مقننه و عالیه
فرقه بوده تعیین مسلك و خط حرکت عمومی
فرقه از وظائف آن بوده وهرسالی یکمرتبه
اجتماع مینماید .

ماده دویم - مبعوثانی که کنکره را تشکیل
میدهند بواسطه کنفرانسهای دایره ها انتخاب
میشوند .

ماده سیم - عده مبعوثان کنکره متناسب
است بعده اعضاء ، هردائره بپنجاه عضو یك
مبعوث خواهد فرستاد .

ماده چهارم - هرمبعوثی باید که اعتبارنامه
ازطرف کنفرانس داشته وان اعتبارنامه بامضای هیئت
رئیسه کنفرانس ومهر کمیته ایالتی رسیده باشد

ماده پنجم - کنکره از فعالیت فرقه
بحث نموده ودستور العمل بکمیته ها داده

تجدیدنظر مینماید در پرگرام قواعد و نظام
نامه ها وقطعنامهای اساسی و هم چنین تاکتیك
عمومی فرقه را هم معین مینماید

ماده ششم - کنکره تصویب وتصدیق می
کند بودجه فرقه را و معین میکند واردات
فرقه بچه نحو و ترتیبی باید خرج شود ،
و هرسالی معین میکند مبلغی را که باید
تخصیص شود برای کمیته مرکزی

ماده هفتم - کنکره محکمه عالی درجه
اخیر فرقه است که حل و تسویه مینماید
مناقشات غامضه‌ما بین مؤسسات فرقه را وقطع
نامهای آن حتمی‌الاجرا است .

ماده هشتم - غیراز مواقع معینه برای
اجتماع کنکره کمیته مرکزی فوق‌العاده هم
میتواند کنکره دعوت نماید .

ماده نهم - کنکره برای یکسال کمیته
مرکزیرا انتخاب میکند .

کمیته مرکزی

ماده اول - کمیته مرکزی مکلف است
در مدت فاصله کنگره ها باداره ومراقبت فرقه

ماده دویم - کمیته مرکزی اقلا ماهی

دومرتبه اجتماع کرده جلسهٔ معمولی خود را منعقد میکند

ماده سوم ـ کمیته مرکزی بترتیبی که در موضوع کمیته های محلی وایالتی ذکر شد برای خود هیئت رئیسه انتخاب مینماید

ماده چهارم ـ کمیتهٔ مرکزی بعلاوه اداره وریاست فرقه کنگره‌را نیز منعقد کرده و یکماه پیش‌از انعقاد موضوع بحث و مطرح مذاکرات کنگره را تهیه نموده بکمیته‌های ایالتی ارسال می کند و آنها درمیان کمیته ها وحوزه های خودشان تقسیم مینمایند. بعلاوه یک راپورت عمومی هم درخصوص اقدامات واعمال واوضاع فرقه برای تقدیم بکنگره ترتیب مینماید. این راپورت مثل مباحث ومطرحها یکماه پیش‌از انعقاد کنگره تقسیم میشود.

ماده پنجم ـ کمیته مرکزی مناقشات بین هیئتهای مختلفه‌را تحقیق میکند و قطعنامهای آن اجباری است.

ماده ششم ـ کمیته مرکزی مخصوصاً بحث میکند در دعوت ونشر افکار فرقه بواسطهٔ مطبوعات و کنفرانسها.

مادهٔ ششم ـ کمیته مرکزی طبع و نشر میکند روزنامه مرکزی را که واسطه نشر افکار فرقه است در آذربایجان و افکار فرقه را پرورانیده مدافعه مینماید اصول ومقاصد آنرا

ماده هشتم ـ کمیته مرکزی درموقع لزوم بواسطه قوای معنوی ومادی خود به پیشرفت مقاصد فرقه در ایالت کمک کرده و جواب میدهد سؤالاتیرا که ازایالات شده و نیز تعیین میکند تکالیف آنها را.

ماده نهم ـ کمیته مرکزی کتبخانهٔ مرکزیرا تشکیل میدهد.

ماده دهم ـ کمیته مرکزی دارای مهر مخصوصی خواهد بود.

ماده یازدهم ـ کمیته مرکزی حق دارد هروقت که بخواهد تمام مؤسسات فرقه را تفتیش نماید و مفتشین کمیته بدون عذر باید پذیرفته شوند.

ماده دوازدهم ـ کمیته مرکزی حق دارد در دائرهٔ حدود و اختیاراتی که اساس موجودهٔ فرقه آنرا ممانعت نمیکند بافرقه های سیاسی دست چپ داخل مذاکرات رسمی گردیده در

موقع لازمه اتفاق یا ائتلاف های موقتی ببندد

ماده سیزدهم – کمیته مرکزی میتواند باتمام هیئتهای سیاسی اجتماعی علمی واقتصادی بدون فرق مسلك و نظریات داخل مذاکرات رسمی و غیر رسمی شود ولی حق قرار دادی جز با هیئت هائیکه اساس فرقه صلاحیت میدهد ندارد .

ماده چهاردهم – کمیته مرکزی سالی یك مرتبه صورت حساب جمع و خرج فرقه را تقدیم بکنگره عمومی نموده یك ماه پیش از انعقاد کنگره صورت آنرا مثل دستور مذاکرات کنگره بکمیته های ایالتی میفرستند که آنها نیز برای تقسیم بااعضای حوزه ها بکمیته های محلی تقسیم مینمایند

شعبه پارلمانی

ماده اول شعبه پارلمانی فرقه دموکرات ایران تشکیل میشود از وکلای فرقه .

ماده دوم – حوزه پارلمانی ساعی وجاهد خواهد شد باجراء و پیش بردن افکار دموکراتیك فرقه .

ماده سیم – در افتتاح هردوره اجلاسیه مجلس ملی یك اجتماع از کمیته مرکزی و شعبه پارلمانی منعقد میشود برای تعیین خطوط مهمه و اصلیه سیاست عمومی که شعبه پارلمانی تعقیب خواهد کرد در آن دوره اجلاسیه علاوه بر آن خطوطیکه بواسطه کنگره رسم شده است

ماده چهارم – حوزه پارلمانی هرساله یك راپورت بکنگره پیشنهاد میکند . این راپورت در کمیته مرکزی فرستاده میشود واز آنجا بدایره ها یك ماه پیش از افتتاح برای تقسیم در کمیته ها وحوزه ها ارسال میشود .

کلیات

ماده اول – درهمه انتخابات فرقه داخل میشود در یك مبارزه برای گذرانیدن کاندیداهای خود

ماده دویم – نماینده های فرقه در ادارات بلدیه وانجمنها از روی پرگرام ودستورالعملی های کمیته محلی رفتار میکنند وبجمیع وسائل بدعوت وتبلیغات فرقه کمك میکنند .

ماده سیم – هر کس ازاعضای فرقه میتواند لایحه ویاپارتی بکنگره عمومی پیشنهاد نماید

ماده چهارم ـ اعضای فرقه حق ندارند
که درفرقه‌های سیاسی دیگر عضوشوند .

ماده پنجم ـ اشخاصی که کاشف اسرار
فرقه کردند مورد مؤاخذات سخت خواهند شد

ماده ششم ـ تمام انتخابات کمیته های فرقه
بواسطه انتخاب مخفی بعمل می‌آید .

مطبعه « برادران باقرزاده » طهران